

نامزدی و عروسی

در فرهنگ کردها



نویسنده: اَمَد تیگریس
ترجمه: عباّس فرهادی توپکانلو

بسم الله الرحمن الرحيم

نامزدی و عروسی

در فرهنگ کردها

نویسنده: اَمَد تیگریس

ترجمه: عبّاس فرهادی توپکانلو

Nîşan û Dawet

Nivîskar: Amed Tîgrîs

Werger: Ebas Ferhadî Tûpkanlû

سرشناسه : تیگریس، آمد، ۱۹۴۸ - Tigris,Amed
عنوان و نام پدیدآور : نامزدی و عروسی در فرهنگ کردها/ نویسنده آمد تیگریس؛ ترجمه عباس فرهادی‌توپکانلو.
مشخصات نشر : قم: انتشارات عمو علوی، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۱۲۴ص.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۲۸۲-۵-۶
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : زناشویی -- کردستان -- آداب و رسوم
موضوع : کردان -- زناشویی -- آداب و رسوم
شناسه افزوده : فرهادی توپکانلو، عباس، مترجم
رده بندی کنگره : ۱۳۹۱ ک۴ت۹/GT ۲۷۷۴
رده بندی دیویی : ۳۹۲/۵۰۹۵۵۴۲
شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۱۴۵۴۳


ISBN: 978-600-92282-5-6

نامزدی و عروسی
در فرهنگ کردها
نویسنده : آمد تیگرس
مترجم : عباس فرهادی توپکانلو
گرافیک وصفحه آرایی : محمدصادق نوری
عکسهای جلد وصفحات (۴۲،۴۸،۵۱،۸۶،۹۵) : لقمان رحیمی
ناشر : عموعلوی
نوبت و سال نشر : اول ۱۳۹۱
تیراژ : ۳۰۰۰
قیمت : ۶۰۰۰۰ ریال
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۵۵۲۳۰۶۹۱ - ۰۹۱۲۶۵۱۵۴۲۹ - ۰۵۸۱۲۲۴۰۶۵۱
آدرس مراکز پخش : قوچان خیابان حافظ . حافظ ۷ . پلاک ۱۶۵.
قم : خیابان صفائیه . کوچه ۲۵ . پلاک ۸۱

مقدمه ناشر

فرهنگ و هنر چیزی است که نژاد و ملیت نمی شناسد . انسان ها همه دوستدار فرهنگ و هنر هستند. آداب و سنت ها همیشه ریشه در فرهنگ و تمدن دارند و نشان دهنده افکار و نحوه زندگی بشر هستند. در این میان با تغییر فضاهای سیاسی و اجتماعی ، و به خاطر تسلط برخی از فرهنگ ها یا اقوام ، آداب و سنت دیگر فرهنگ ها دستخوش تغییر یا فراموشی می شود. حفظ و حراست از فرهنگ گذشتگان امری خوب و پسندیده است و این وظیفه بر عهده اهل فرهنگ و دانش می باشد.

کردها و زبان کردی نیز در کنار سایر اقوام ایرانی و شرقی ، دارای ارزش ها و آداب و سنت های منحصر بفرد است که اکنون در معرض خطر قرار دارد .

در این کتاب ، نویسنده و مترجم این دغدغه را درک کرده اند و سعی دارند بخشی از سنت های خوب کردها را در باب نامزدی و عروسی احیا کنند. آدابی که مدتی است دارد رو به فراموشی می‌رود و مثل سنن اقوام دیگر تحت تاثیر فرهنگ های مسلط ، در حال نابودی است .

انتشارات عموعلوی نیز خوشحال است که در این راستا بتواند کمکی ناچیز بکند و دین خود را به زبان مادری خود و احیای سنت های حسنه آن ادا نماید.

بهار ۱۳۹۱

یحیی علوی فرد

تشکر

با تشکر از استاد گرامی جناب آقای اَمَد تیگریس

با تشکر از دوستان عزیز برای همکاری در آماده کردن این کتاب :

- استاد گرامی جناب آقای علی بلخکانلو

- جناب آقای مهندس بهاءالدین بیدا

فهرست

“ Bila keça şivan be,

Lê bûka malan be!”

Gotina pêşiyan

"بگذار دختر چوپان باشد

اما عروس خانه باشد "

از کتاب گفته های پیشینیان

معرفی نویسنده کتاب



آمَد تیگریس در سال ۱۹۴۸ در شهر لِجه از شهرهای استان دیار بکر ترکیه به دنیا آمده است. تیگریس دبستان و راهنمایی را در شهر خویش و دوره تربیت معلم را در شهر دیاربکر گذرانید. سپس چند سالی در روستاهای جِنَزور و شِخانای شهر لِجه مشغول تدریس گردید. او در سال ۱۹۸۰ از ترکیه خارج شد و مقیم استکهلم شد و چهار سال بعد با ایجاد دبستان زبان کردی با عنوان معلم در سوئد مشغول کار شد. بعد از مدتی از فعالیت سیاسی دست برداشت و خود را با ترویج زبان و فرهنگ کردی مشغول نمود. تاکنون بیش از بیست کتاب ارزشمند از وی چاپ شده است و براستی درباره فرهنگ و زبان همکاری نموده و گامهای اساسی برداشته است. او چند وقت مدیریت آکادمی زبان کُردی در استکهلم را بر عهده داشت. در شبکه هایی که از رسانه های کشور سوئد پخش می‌شد با زبان کردی برنامه هایی با عنوان "روز به خیر معلم" و " کلاس کردی " برنامه های آموزشی زبان کُردی را آماده می نمود. در مورد آموزش ادبیات کردی و فرهنگ کُردی کتاب های زیادی نوشته است. او از زبان های تُرکی و سوئدی نیز چندین اثر به کُردی ترجمه نموده است. در روزنامه و مجلات مختلف کردی، مقاله های زیادی از وی نوشته و چاپ شده اند.

استاد زبان کُردی و نویسنده، آقای آمد تیگریس انگیزه انتخاب و نوشتن کتاب نامزدی و عروسی

را اینگونه بیان می کند:

در فرهنگ هر ملت یا قومی مراسم نامزدی و عروسی جایگاه و نقشی مهمی دارد. باید گفت که پایه و مایه افتخار فرهنگ هر ملتی شیوه آشنایی و ازدواج آنهاست. در دوره ما تکنیک بسیار پیشرفت نمود و مرزهای فرهنگی را برچید. به ویژه در کشور من روستانشینی باقی نماند و حتی چادرنشین ها و کوچ نشینان هم به شهر ها روی آوردند و خواهند آورد. با مهاجرت آنها به شهرها، فرهنگ نیز هجرت نمود و از میان رفت. مخصوصا" ملت کُرد که هیچ سازمان ملی فرهنگی برایش وجود نداشت. زبانشان ممنوع بوده و نمی توانستند با زبان و فرهنگ خود رفتار کنند. قوانین یکسانسازی تند و دشواری که بر آن مستولی شده بود، باعث شد رسوم و عادت هایشان را نابود و محو کند. رسمِ از نامزدی تا عروسی نیز، از روی آگاهی و یا ندانسته دیگر حال و هوای قدیمی اش را گم کرده است. انسان دیگر مراسم چهل، پنجاه سال پیش را با کمبود هایی و یا اصلاً نمی بیند. عجیب است که انسان، فرهنگی با هزاران سال قدمت را در زمانی کوتاه از بین رفته و ناپدید می بیند. هم دولت این کار از روی آگاهی انجام می دهد و هم ملت کُرد به صورت اتوماتیک، خود ممنوع و خود یکسان نمایی را انجام می دهد. اگر هم از آن گذشته چیزی باقی مانده باشد را هم از بین می برنند. تا جاییکه خجالت می کشند و می گویند:« این کار دهاتی هاست»

و در هر گوشه ای زندگیشان، روشها و متد کشور خود را کُپی می کنند. دیگر مانند آنها در تالار شهرشان مراسم اجرا می کنند. کشورها، کُپی برداریشان از اروپاییهاست و ما هم آنها را می بینیم، می شنویم و در حقیقت کُپی آنها هستیم. کُپی دوم و یا نه، کُپی سوم! کُپی بسیار خراب و ناشایست و غیر باور.

با توجه به بررسی ها و اطلاعات و تحقیقات من، بایستی ما فرهنگ کهن خود را گم نکنیم، در عوض باید تحقیق کنیم، جمع آوری کنیم، بنویسیم، عکسبرداری و همچنین فیلمبرداری کنیم.

گنجینه کُردی در این مجموعه های محلی پنهان می باشد. از سویی، نابود می شود، حل می شود و از سویی دیگر، همچنین در طول سالهایی که فرهنگ زرین و گرانقدر کُردی را



ایستاده : آمد تیگریس

شناخته اند، فرهنگ را به اسم و رسم خود می دزدند و به نام خود اعلام می کنند. بسیار دزدیده اند و حتی ترانه برایمان نگه نداشته اند. برای همین من اهمیتی بزرگ برای جمع آوری، تدوین و گردآوری فرهنگ محلی کُردی، قائل هستم. باید ما فرهنگ کُردی چند هزار ساله و ثروتمندمان را از این شبیخون فرهنگی حفظ کنیم.

من می خواهم در این رابطه خاطره ای را که قبل از نوشتن کتاب نامزدی و عروسی برای خودم اتفاق افتاد و در زندگی من تاثیر بسزایی داشت را برای شما بازگو کنم. در سال ۱۹۸۹ من با گروه معلمان و استادان سوئدی به بازدید از دبستانهای کشور مجارستان رفته بودیم. یکی از آن روزها ما به یکی از شهرهای توریستی آنجا رفتیم. گروه تاتری در آنجا بودند و از ما خواستند تا نمایش آنها را ببینیم. عصر بود که گروه تاتر، نمایش را آغاز نمودند. نمایشنامه گوشه ای از مراسم نامزدی و عروسی محلی آنها بود. دو خانواده یکی از طرف خانواده پسر و دیگری از سوی دختر بودند. ایشان فقط به ما اسم بازی شان را که "خواستگاری دختر و عروسی بود"، به ما گفتند. ما از زبانشان چیزی

متوجه نمی شدیم ولی در واقع به درک زبان احتیاج نبود، چون آدم متوجه می شد که چه می شود. می خواستند که دختر شان را به شخصی بدهند، که دختر خودش را بر روی زمین انداخت و گفت که او را نمی خواهد. سپس دختر از میان آنها دوید و بسوی من که در میان تماشاچیان نشسته بودم آمد و دست مرا گرفت و به داخل صحنه کشاند. من نمی خواستم بلند شوم. دوستانم و دیگر تماشاچیان به من اصرار کردند که "پاشو برو ببینیم چه می شود". من نیز همراه او به داخل صحنه رفتم. زن و مردی نیز در آنجا حضور داشتند. آنها با زبان خود با من صحبت کردند، اما من چیزی نفهمیدم. سپس با اشاره به من فهماندند که هیچ مشکلی نیست فقط باید در اینجا بایستم. باقی بازیگران نمایش خود را اجرا می کردند. یک عده آمدند و پول و جواهرات به زن و مردی که من با آنها بودم، دادند و بلاخره با هم کنار آمدند. دختر مرا از آنها گرفت و سپس دستم را گرفتند و به میان صحنه آوردند. دوباره دوستانم از دیدن من شروع به خندیدن کردن و از خنده شکمشان را گرفتند. خدایا من دختر فراری داده بودم یا او مرا؟

تا موقعیکه برگشتیم استکهلم، دوستانم با شوخی می گفتند: « به خدا آنها کولی بودند، موهای تو مثل آنها سیاه است برای همین آنها تو را جز خودشان می دانستند و دختر سراغ تو آمد». من متوجه شدم که این روستایی ها مراسم نامزدی و عروسی کهن شان را بصورت نمایشنامه درآورده و برای نمایش آن از توریست ها پول می گیرند.

از همان روز بود که با خود تصمیم گرفتم که من نیز مراسم کُردی خودمان را جمع آوری کنم و در صورت امکان سناریو آن را بنویسم و شاید که بتوانم از آن فیلمی بسازم. در سال ۱۹۹۱ کتابم با نام "از نامزدی تا عروسی" را نگارش و چاپ نمودم، اما سناریوی آن را آماده نکردم. بازیگر معروف کرد " کمال گُرگُ " (Kemal gurgu) چندین بار از من درخواست نمود که فیلمنامه آن را درست کنم تا فیلم اجرا شود. اما هزار افسوس که تا امروز توان آن را در خود ندیدم که سناریو را آماده کنم.

Pirtûkên ku wî nivîsîye û wergerandîye:

کتابهایی که به زبان کردی کرمانجی نوشته و یا ترجمه نموده است:

Em bixwînin, weşanên Skolverket, 1986.

Em binivîsin weşanên Skolverket, 1986.

Em bixwînin -۲, weşanên APEC, 1989.

Ken û girîn, weşanên APEC, 1989.

Dîroka Kurd û Kurdistanê, weşanên APEC, 1990.

Navên kurdi, weşanên APEC, 1990.

Nişan û dawet, weşanên APEC, 1991.

Kurterasti weşanên APEC, 1991.

Çend gotin li ser ronakbîrên Kurd, Îsmaîl Besîkçî, weşanên Rewşen, 1991.

Roj bi roj serê kendavê û Kurd, weşanên APEC, 1992.

Şerê Kendavê weşanên APEC, 1992.

Cografya Kurdistanê, weşanên APEC, 1993.

Çêlepisîk bi gelek tiştanokan dizane, Ulf Lêfgren, weşanên Apec, 2000.

Manga Sor paqijiyê dike APEC, 2000.

Gotinên pêşiyan, weşanên Rewşen, 2001.

Pêşkît û parkît, weşanên Medya, 2001.

Ji xelatgirên Nobelê çend çîrokên zarokan, weşanên APEC, 2002.

Şagird diçin dibistanê, weşanên Skolverket, 2002.

Du Heval, weşanên APEC, 2002.

Ansîklopediya Zarokan APEC, 2004.

Manga Sor Hildikişe Ser Darê, weşanên APEC, 2005.

مقدمه نویسنده

خوانندگان گرامی

فرهنگ، دستاورد و ساختار چند سال نیست. بلکه نتیجه همه دانسته ها و دستاورد های دور و دراز تاریخی می باشد. یعنی فرهنگ، شیوه زندگی گذشته یک ملت است. مجموعه‌ی پیچیده ای از دانشها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات، رسوم و هرچه که فرد به‌عنوان عضوی از جامعه، از جامعه خویش فرا می گیرد. انسان رفته رفته پیر و سالخورده می‌گردد و می میرد. ولی زندگیش گرچه با تلخی و شیرینی، حسرت و افسوس، شادی و خوشحالی و نقش آفرینی همراه بوده باشد، نسل به نسل می‌ماند. روشن است که زندگی انسان کوتاه است، اما فرهنگ دور و دراز است. فرهنگ از بدو آفرینش بشر تا ابد ادامه دارد. بنابراین چنین دستاوردی نتیجه ی دوره ای هزار ساله است.

برای همین است که حکومتهای استعمارگر و نیروهای نژاد پرست با تلاش فراوان خود، سیاستی در قبال یکسان سازی زبان و فرهنگ قومیت های زیر دست شان دارند. در این رابطه آن قدرت های بالادست، تلاشی که برای یکسان نمودن انجام می‌دهند به دو دلیل ادامه می دهند. از یک سو فرهنگ مردم و ملت زیردست را به قانون نژادپرستانه خویش ممنوع کرده و به عبارتی دیگر به فرهنگ آن مردم شبیخون می زنند تا فرهنگ خود را جایگزین نمایند. از سویی دیگر سعی می کنند تا با یکسان سازی، ساختار و نظامشان را پایدار نگاه دارند.

در دوره ما آتا تُرک با نیروی مزدورانش از طریق دبستان، مسجد، رادیو، تاتر، سینما، اردو، مراسم گردشگری، سازمانهای ورزشی، در هرگوشه‌ی زندگی ما به سرعت و شتاب، یکسان سازی را به‌وجود آورد. نژادپرستان ترکیه همگی، این شیوه های یکسان سازی را در برابر ملت کُرد به روشی تند و دشوار به پیش می برند. تاراج و دزدی فرهنگ در خاورمیانه ادامه دارد. ممنوعیت، غارت، دزدی، یکسان سازی، ازمیان برداشتن و به فراموشی سپردن فرهنگ کُرد، از سوی دولت های استعمارگر به فعالیت و حرکت روزانه تبدیل شده است.

با قبول کردن دین اسلام، دیوار و پرده ای میان دختر و پسر قرار می گیرد و به‌جای عادتها و رسوم قدیمی کُرد، قوانین شرعی و آموزه های اسلام جایگزین شده است. به همین خاطر است که هنگامی انسان به مراسم خواستگاری، نامزدی و عروسی کُردان بهتر می نگرد، در این باقیمانده های فرهنگ، نشانه های اسلامی نیز جان دارد.

اما مثل هر ملت و قوم اسلامی دیگر کُردها نیز قوانین اسلامی را با عادتها و رسوم خود در هم آمیخته و گویی به یکدیگر بافته اند تا جایی که انسان نمی تواند آنها را از یکدیگر جدا کند چرا که این فرهنگ مربوط به تاریخی است دور و دراز.

کُردها سال به سال به دلایل گوناگون از این باقیمانده های فرهنگی دور شده اند و آنها را گم می کنند. در این بیست، سی سال اخیر من با چشمهای خود موارد تغییر یافته بسیاری را دیده ام که چگونه باقیمانده فرهنگ کُرد از بین برده می شود. بنابراین طی چند سال آینده به سبب همان عوامل قدرتمند مابقی فرهنگ دیرینه مان نیز گم خواهند شد.

به همین خاطر تصمیم گرفتم که رسوم خواستگاری، نشان کردن، شیرینی خوران و عروسی کُردها که خود شاهد آن بودم، بنویسم. در دوران نگارش این کتاب می خواستم از هر گوشه و ایالت کُردستان، مثال بیاورم. برای همین از مناطق (Dîyarbekir) دیار بَکر،(Bedlîs) بَدلیس، (Cebexçûr)جَبَخچور، (Rêha) رِها، (Mêrdîn) مِردین، (Batman) باتمان، (Semsûr) سَمسوُر، (Botan) بُتان، (sine) سنندج، (Sêrt) سِرت، (Cole mêrg) جولَه مِرگ، (Hewlêr) اربیل، (Akrê) آکرِ، (Qamişlo) قامِشلو و (Badînan) بادینان، چگونگی اجرای رسوم را جمع آوری و نوشتم. باید که بیشتر از دیار بکر تاثیر گرفته باشم. آن‌هم موضوعی است ناخواسته؛ چرا که من در آنجا بزرگ شده ام و در آنجا زندگی می‌کنم. قبل از چاپ کردن کتاب من مقاله را با افراد زیادی دادم و نظر آنان را دریافت نمودم. چند کاست از گفتگوها و ترانه هایی را که به مناطق مختلف فرستاده بودم را نیز جمع آوری کردم. در هنگام نگارش این کتاب پایه را بر رسوم اصلی قرار دادم و نوشتم. خوشبختانه مراسم و عادات در کُردها در سراسر کُردستان نود درصد شبیه یکدیگرند. اما تفاوتها و تضادهایی نوشناخته نیز وجود دارد. مانند گُووَند که در هر شهر و روستایی با ویژگی

های خاص آنجا، شکل می گیرد. تا آنجا که از روستایی به روستایی دیگر، دارای تفاوتهایی اندک می‌باشد. باید بگویم من آن چه را که شنیدم و دیدم را به‌صورت واقعی نوشته ام و اصل آن را تغییر ندادم. هرچند لازم است آنچه نوشته شده است، خودتان نیز ببینید. آن هم به دلیل پراکندگی و غنی بودن فرهنگ ملت کُرد است.

این مجموعه ارزشمندتر از یک کتاب، مثل یک سناریو است. اگر این امکان به‌وجود بیاید و کسی بتواند فیلمش را به تصویر بکشاند، من معتقدم که آفرینشی همیشگی است.

آمَد تیگریس

آگوست ۱۹۹۱

استکهلم

مقدمه مترجم

کتابی که اکنون در دست شماست نوشته استاد آمد تیگریس است. او که خود کُرمانج ترکیه است در مقدمه کتاب خویش با بیان روزگاری که فرهنگشان را ناباورانه از ایشان گرفته اند و فرهنگی دیگری را به آنها اجبار نموده اند، با نگارش شیوای کُرمانجی ادبی در کتابش، توانسته است که همانند یک پزشک، بیماری را مشخص و داروی آن را نیز بنویسد. این کتاب با خط لاتینی کُردی که توسط میرجَلادَت بَدِرخان(Mîr Celadet Bedirxan) در سال ۱۹۱۹ میلادی ابداع شده است، نگارش شده است. خط لاتینی در سالهای اخیر با اشتیاق نویسندگان کُرد در حال رشد و نمو فرهنگ کُردی است.

فرهنگ کُردها فرهنگ غنی ایرانی است. چرا که رهبر جمهوری اسلامی ایران در بیاناتشان هنگامی که در شهر سقز حضور داشتند، زبان و فرهنگ کُردی و استعدادهای علمی، هنری و ورزشی جوانان منطقه را ثروت ملی دانستند.

بر اساس نوشته ها و تحقیقاتی که صورت گرفته است، کُردهای کُرمانجی که اکنون در شمال خراسان ساکنند، برای پاسداری از مرزهای شمال کشور ایران به این منطقه کوچ داده شده اند. متاسفانه در فرهنگ کُردهای خراسان که از دیرباز در این منطقه سکونت دارند با آمیختگی با رسوم همسایه هایشان دست خوش تغییرات کوچکی شده است. از اینرو به دلیل دِینی که به هم زبانانم داشتم تصمیم گرفتم تا با ترجمه‌ی این کتاب، قدمی در حفظ ارزشهای فرهنگ اصیل کُردی بردارم. این کتاب نه تنها برای کُردها بلکه برای تمام ایرانی هایی است که علاقه مند به فرهنگ دیرینه شان هستند.

پاسداری از فرهنگ، امروزه مستحکم ترین دژ در مقابل دشمنان فرهنگ می باشد. آنهایی که فرهنگ مدرنشان را از غرب وارد فرهنگ ما نموده اند. آنهایی که با سمبلهای آزادی ما، برای خودشان سازمان حقوق بشر درست می کنند و هیچ چیز در مورد آزادی نمی دانند. بزرگترین مجسمه آزادی را در کشورهایشان دارند اما در زیر آن خون هزاران نفر را به خاطر درخواست های

آزادیخواهانه شان ریخته اند. کامران بَدِرخان (kamuran Bedirxan) نویسنده بزرگ کُرد معاصر در یکی از کتابهای ارزشمند خود می فرماید: آنکه شَر نیست شیر است. این بدان معنی است که آنکه دنبال جنگ نیست پیروز است. سالها با فریب و نیرنگ، کُردهای عراق را مورد غارت و تجاوز قرار دادند و خون زن و بچه و مردانشان را به ناحق ریختند. و جزای اعمال ننگینشان را دیدند. در ترکیه کُردها که حق صحبت کردن با زبان مادری شان را نداشتند از این ترساندند که اگر در خانه هم کُردی صحبت کنید، آتاتُرک صدایتان را می شنود. دیوان مَم و زین (Mem û Zîn) را که شاهنامه کرمانجی است را به زبان استانبولی ترجمه کردند و نسخه اصلی (دست نویس) را پنهان نمودند. و به آنها گفتند احمد خانی، عثمانی بوده است. موسیقی اصیل کُردی را بگونه ای به سوی خود کشیدند که امروزه انسان با شنیدن دستگاه های موسیقی، که در ترکیه اجرا می شود، در عجب است که عثمانی ها دارای این موسیقی باشند. اما فرهنگ دوستان در ترکیه نیز در تمام این سالها با تلاش فراوان باقیمانده های فرهنگ را جمع آوری کردند. سیاستمداران، روشنفکران که روزی در زندان بودند و یا به اروپا رفته بودند امروزه در قالب آکادمی های بزرگ زبان در فرانسه، سوئد، آلمان و ... در تلاشند که فرهنگ کُردی را به همه جهانیان اعلام دارند. چرا که به آنها ثابت شده است با جنگ و خونریزی هیچ چیز حاصل نمیشود. امروز همه ما می دانیم هدف دولت های غربی از این همه جنگ چه بوده و هست؟

سلطان صلاح الدین ایوبی سردار کُرد در جنگهای صلیبی پی به اندیشه فتنه جویان برد که قصد آنها اختلاف میان مسلمانان و مسیحیان بوده است. اما آنها هنوز هم بیکار ننشسته اند و با از بین بردن تاریخ و فرهنگ ملیتها به فتنه های خود ادامه می دهند.

کُردها در هر حال خود را ایرانی می دانند.

کُردها در هر کشور و هر دین خود را ایرانی می دانند. هنگامی که از کُردهایی که در سوریه زندگی می کنند، از ملیت سوال شود او خود را ایرانی و از نژاد ماد می داند. این در مورد کُردهای ارمنستان نیز صدق می کند. چرا که همین کشورها تا چندی پیش ایران بزرگ را تشکیل می داد که به دست استعمارگران جدا شدند. اما فرهنگ و زبان آنها تا امروز نیز همان کُردی است که زبان بزرگترین

اقوام قدیمی ایرانی بوده است.

برای ترجمه این کتاب اجازه مستقیم از استاد آمد تیگریس دریافت نمودم. در مورد ترانه های این کتاب باید بگویم زیبایی آنها در همین ساختار کُردی است اما آنها را ترجمه نمودم و در پایان کتاب، شیوه خواندن و همچنین معانی همه کلمات را در فرهنگ کوچکی قرار دادم.

عباس فرهادی توپکانلو

سرمای ۹۰

سوریه- حمص

" Ne jina kenokî

Ne mêrê şermokî "

Gotina Pêşîyan

"نه زن خیلی خنده رو

نه مرد خیلی خجول"

از کتاب گفته‌های پیشینیان

آشنایی دختران و پسران جوان Hevdîtina keç û xortan

امروزه انسان به آسانی می‌تواند دختر و زنان کُرد را از دختر و زنان دیگر ملیتها بشناسد. دخترهای روستایی و شهری بدون روسری و سرلخت هستند. دخترها موهای بلند و یا گیسو های بافته شده را پشت سرشان می اندازند. البته گاهی شهری ها با روسری های رنگین هم دیده می شوند. زنها نیز با روسری سفید، سرشان را می پوشانند. در برخی بخشها زنان نیز موهایشان را آرایش می کنند و سرلخت هستند. تا چند سال پیش همه زنها با کُوفی (Kofî) سرشان را می بستند. حتّی همین پنجاه، شصت سال پیش نیز، دخترها کلاه و کُوفی بر روی سرشان می گذاشتند. کُوفی های سر زنان هر محله و هر بخش با یکدیگر متفاوت بودند.کُوفی را با پارچه های رنگین، می بستند. مدل



بستن کُوفی منطقه های "لِجه (Licê) " ، "داراهِنِه (Darahênê) " و "پاسور (Pasûr) " با دیگر مناطق متفاوت است. گره کُوفی (منگوله) در پشت سر قرار می گیرد و بلند است و روسری سفید رنگی بر روی سرشان می اندازند. اکنون نیز بعضی پیرزنها کُوفی به سر دارند. ولی جوانتر ها اکنون دیگر کُوفی نمی بندند. کلاه و کُوفی کُردهای مناطق دشت تا کُردهای مناطق کوهستانی متفاوت است. کُوفی زنان دشتی پهن و گره ندارد و با پولک های طلایی و نقره ای آذین بندی شده است. از اینرو با دیگر مناطق فرق دارد. در منطقه "سَرحَد"(Serhed) نیز کُوفی پهن است، اما گره اش در جلو می خورد. جلیقه، لباس و پوششهای زن و دختران شبیه یکدیگرند. برای مردها و پسرهای کرمانج پوشش و لباس خاصی وجود ندارد.

اغلب دختر و پسرهای جوان یکدیگر را سر چشمه، سرخرمن، دشت، باغ، مهمانی، مراسم و یا جشنهای عروسی می بینند. چشمه های کُردستان جای عاشق شدن و گویی سرچشمه دل بستن است. وقتی پسر های جوان می خواهند دختری را ببینند می روند سر چشمه یا اینکه در سرراه آنها می‌ایستند و آنها را می پایند. برای آنکه بخواهند آنها را از نزدیکتر ببینند، گاهی یک لیوان آب از دختر می خواهند. هنگامی که لیوان آب نباشد کوزه یا سطل آب دختر را سر می کشند و آن موقع بین هر جرعه نفس تازه می کنند و دختر را برانداز می کنند. دختر هر چقدر خجالتی باشد و سرش را پایین بگیرد؛ اما زیر چشمی آنها را می پایند. اغلب کوزه و سطل خالیست که در کنار چشمه مانده و دختر و پسر دست به دست هم به کوه و دشت می روند و می دوند. گاهی اوقات دختر ها و پسرها به هم قول فرار کردن با هم را می دهند. شب هنگام، وقتی خانواده دختر خوابیده اند او بغچه اش را می بندد و از درب یا پنجره با پسر فرار می کند. در میان کُردها هنوز هم از کوچکی پسرشان را آموزش می دهند که چگونه وقتی بزرگ شد دخترها را فراری بدهند.



بازی فراری دادن عروس Bûkbazî

در بعضی مناطق مخصوصا" در اطراف "سَمسور (Semsûr) " ، بچه ها این بازی را اجرا می کنند. بچه ها به دو گروه تقسیم می شوند. تعدادشان بین هفت تا دوازده نفر متغیر است. گروهی طرف عروس و گروهی از طرف داماد می شوند. یکی از آنها نقش عروس و یکی نیز داماد می شود. دو نفر قبراق هم از داماد پاسداری می کنند. بازی شروع می‌گردد. دامادی که سه بار دست به کمرش بخورد، می میرد. یعنی از بازی خارج می شود. داماد به تنهایی نمی تواند عروس را فراری دهد . می‌بایست دوستانش عروس را فراری دهند و دست عروس را در دستش قرار دهند. داماد وقتی عروس را بگیرد او را به جایی می برد که بازی از همانجا شروع شده است. در این لحظه بازی پایان می یابد. اکثراً این بازی را در شبهای مهتابی و در بیرون اجرا می‌گردد.

در مجموع پایان فراری دادن دختران ، مرگ است. Bi gelemperî dawiya keçrevandinê mirin e.

در بعضی مناطق فراری دادن دختران موضوعی طبیعی است. پسری که دختری را فراری ندهد شایسته نیست. اما در بعضی مناطق، کشتن دختر و پسراست که ، بحث را به پایان می رساند. بارها بعد از شنیدن خبر فرار کردن دختر خانواده اش به دنبال دختر به کوه، روستاها و شهرهای اطراف می افتند تا دخترک و پسرک را بگیرند. در بعضی از مناطق غرب کُردستان اگر قوم و خویش پدر عروس تا سی الی چهل روز آنها را پیدا نکنند، به خانه شان بازمی گردند. ولی اگر آنها را با هم ببینند هر دوتایشان در دَم می کشند. گاهی تا ده سال پس از فرار کردن می گذرد باز هم اگر فرصتی به دست بیاورند، دختر یا پسر را می کشند. بر اساس شرایط منطقه و خانواده ، تصمیم گیری در ارتباط با دختر و پسر فرار کرده تغییر می کند.

اگر خانواده پسر، قوی باشند یا اینکه خانواده دختر ناتوان باشند، آنگاه خانواده دختر نمی توانند کاری از پیش ببرند و نیازی نیست که دختر و پسر از هم جدا بشوند. در آن زمان شیر مادرش را به وی حرام می کنند و از خانواده خود بیرون می اندازند. بعضی وقتها نیز از بزرگان خانواده ها ، کسی

میانداری می کند و آنها را به سر صلح می آورند.

در برخی مناطق که از دختر فرار کرده بچه ای به دنیا می آید، دختر بچه اش را می گیرد و به خانه پدرش می رود. پدر و مادر دختر از آن پس او را به خاطر نوه خوشگلشان، می بخشند. یا اینکه دختر و پسر با کفن و صابون ، خودشان به خانه پدر دختر می روند و می گویند:"یا ما را بکشید، یا ببخشید" آن موقع پدر دختر، آنها را می بخشد.

در میان کُردها چه قدر دختر فراری دادن وجود داشته باشد به همان اندازه ، کشتن و فرار کردن از ترس مرگ وجود دارد اما باز هم این رخداد تکرار می شود چرا که رسوم طایفه ای، قومی و دین هنوز هم قوی هستند. با بروز این اتفاق ها بر بیچارگی و گرفتاریشان افزون می کنند. اگر پسر و دختر نتوانند با اختیار دلشان با هم ازدواج کنند، آخرین راه چاره فراری دادن است. دختر و پسر عاشق هم به این موضوع دلگرم می شوند و از مردن و در به در شدن ترسی ندارند

قول گرفتن و تعیین مقدار جهیزیه Herêkirin û bardanîn

در بیشتر ازدواج ها، دختر و پسرهایی که از یک روستا ، شهر و بخش ها نیستند همدیگر را ندیده اند و نمی شناسند. با دیدن وآشنا شدن آنها پدر و مادر تصمیم می گیرند و دختربچه را برای پسرشان نشان می کنند. دیگر شب ازدواج است و بخت: چه پیش می آید: کور، لنگ، کوتاه، کچل ... تا همین سالهای اخیر نیز پدر و مادر تصمیم می گرفتند و به هم قول ازدواج دختر و پسر شان را می‌دادند و همانگونه هم می شد. هزار افسوس که هنوز هم در برخی مناطق این موضوع وجود دارد. یعنی مثل قدیم. اما سال به سال کمتر خواهد شد. در خیلی از مناطق در دوران خردسالی بچه ها را در گهواره برای هم نشان می کنند. مخصوصاًدخترعمو و پسرعمو. ولی گاهی وقتی آنها بزرگتر می‌شوند، لجبازی و گرفتاری آنها باعث اختلاف های بین خانواده ها می شود.

گاهی پدر و مادر، دختر ۱۶ –۱۷ ساله شان را به پیرمردی ۶۰–۷۰ ساله می دهند. بدبختی بزرگ

این است. اینگونه مسائل بیشتر در مورد پیرمردهایی رخ می دهد که یا بچه هایش بزرگ هستند یا پسر ندارد. گاهی نیز پولدار است و یا مسایل خونی باعث می شود که در مقابل دعواهایی که یک نفر کشته می شود، طرف مقابل یک دختر به خانواده مقتول بدهند. در این رابطه نیز ترانه هایی وجود دارد که یکی از آنها ترانه دایی جمیل است:

دایی جمیل

Xalê cemîl

اَردَم می گوید:

Erdem dibêje:

دایی جمیل، دایی جمیل، دایی جمیل

Xalê Cemîl, Xalê Cemîl, Xalê Cemî

دایی جمیل من گناه دارم

Xalê Cemîl wez gune me

آهای دایی جمیل من حیرانم

Lo lo Xalê Cemîl min heyrano

به خدا تو پیرمردی ای دیوانه و من گدایم

Welle tû extîyarî dîno wez gede me

من چهارده ساله ام

Lo lo Xalê Cemîl emrê te çûye çil û şeşan

آهای دایی جمیل عمر تو چهل و شش شده است.

Wez çardeh me

آهای دایی جمیل خانه سوخته

Lo lo Xalê Cemîl malşewityo

از من برگرد که من گردن کج و بیچاره ام

Ji min veger wez stûxwar û bêçare me

دایی جمیل خانه سوخته

Xalê Cemîl malşewityo

و من لقمه دهان پا لب گوری مثل تو نیستم

Wez ne pariyê devê mûrdarê fenate me

دایی جمیل می گوید:

Xalê Cemîl dibêje:

آی اَردَم خانم دوشیزه

Lê lê Erdem Xanimê sibeye

برای من روشن است ای دلبر من

Li min û li dîyarê qerdîlekê

Lê lê Erdem Xanimê min heyranê	آی اَردم خانم آخر من حیرانم
Qamkinikê, lê meşwerdekê	قد کوتاه، اما مثل اردک پُرصدا
Qise û galegal û gotinê şeytan û fesedan	قصه و حرفهای شیطان و فاسد است
Bila xwedê teala biqedîne	بگذار تا خداوند بالامرتبه آنها را از ما جدا کند
Miradê min û Erdem Xanimê	آرزوی من ای اَردم خانم
Şevek ji şevê payîzê heta sibê	یک شب از شبهای پاییزی تا به صبح
Bira wê çaxê li ser sînga min peya be	بگذار آن موقع که بر روی سینه من آرام بگیرد
Qasidê mîrata qolfelekê	آن موقع است که قاصد آسمانها میراث مرا برایم آورده
De gidî lê lê, Erdemê	آی دختر بلا، ای اردم
Dê gawirê, bav eceme	مادر گبری و پدر عجم است
Ez qisekî rûniştime li kêlekê	من کمی نشسته ام در کنارت
Bila dîsa wa li cemê	بگذار باز هم در کنار من باشی

زنانی که شوهرشان را از دست می‌دهند اغلب ازدواج می کنند. گاهی که برادر بزرگ کشته می شود و یا می میرد، اگر برادر کوچکتر داشته باشد و یا برادر نداشته باشد و پسرعموی کوچکتر داشته باشد باید که زن صبر کند و ازدواج نکند که برادرشوهرش یا اینکه پسرعموی شوهر درگذشته اش بزرگ شود. اگر برادر شوهر و پسرعمو، هفت یا هشت ساله باشد باید که زن بیوه، چند سال دیگر نیز منتظر بماند. در میان کُردها رسم هست که زن بیوه از خانه بیرون نرود و با کس دیگری ازدواج نکند.

اما، ما اکنون برمی گردیم به مراسم خواستگاری. مراسم خواستگاری به این صورت شروع می شود که اگر دختر و پسر روستایی باشند. زنهای طرف داماد در ابتدا به صورت مخفیانه قرار خواستگاری را به گوش پدر و مادر دختر می رسانند. راه رفتن به خانه پدر دختر را باز می کنند. سپس پدر و مادر پسر با تعداد بزرگان خانواده شان به خانه پدر عروس می روند. در ابتدا از آنها پذیرایی می‌گردد و ایشان نیز از اصل موضوع، سخنی را به میان نمی آورند. و تا نیمه های شب درباره زمان گذشته و اوضاع کار و بار سخن می گویند. دیگر دیروقت شده است، طرف داماد با چشم به یکدیگر می‌فهمانند که اصل موضوع را باز کند. در این هنگام کسی که می خواهد صحبت را شروع کند، با یک سرفه نظر همه را به خود جلب می کند و گلویش را صاف می کند. کم و زیاد، موضوع خواستگاری را به گوش پدر بزرگ و پدر دختر و اگر پدرش در قید حیات نباشد به بزرگتر دختر اعلام و خواسته خودش را بیان می کند: « آیا شما می دانید، که ما برای چی به خانه شما آمدیم و روی فرش شما نشسته ایم؟ "ما به امر خدا و دستور پیامبرش، لطف شما را می‌خواهیم. اگر شما ما را لایق بدانید، آمده ایم که دخترتان را برای پسرمان (یا پسر فلان کس) بخواهیم! »

سپس پدر دختر خواه موافق، خواه مخالف، در مورد برابر درخواست ایشان خودش را می گیرد. برای رد کردن و ندادن دخترش به آنها، از هزار چشمه آب می آورد: « والله بالله من دخترم را برای شما قبر (قربانی) هم می کنم! اما، هنوز بچه است. نمی فهمد و حتی نمی‌تواند دو تا مرغ را در هنگام جنگ از هم جدا کند. طفلکی هنوز برای نان گریه می‌کند. از مامانش آب و نان می‌خواهد...».

خواستگارها هم شروع می کنند:« نه؛ جناب دختر شما از سر ما زیاد است. کدبانویی است ماشاء الله. کامل است و بدون هیچ ایراد! شما "بله" را بگو ما همین جوری قبولش داریم.»

با این روش ، ساعتها برای هم می آورند و می برند. اما اگر دل پدر و مادر نباشد هیچ اتفاقی نمی افتد.

تا سحر هر دو طرف بر سر حرفهاشان اصرار می کنند. اما، اگر به دل پدر دختر نشسته باشد، بعد از چند ساعت انگار که راضی باشد یا نخواهد آنها را در همانجا ناراحت کند، می‌گوید: " خُب، پس به ما مهلت بدین تا ما با هم مشورت کنیم".

گاهی پدر دختر می گوید:" شما اگر ما را لایق می دانید، من به خاطر شما باید بگویم که دختر خودتان است".

پدر پسر یا نماینده اش بلند می شود و دست پدر دختر را می گیرد. بزرگترها هم با هم روبوسی می‌کنند و کوچکترها هم می روند دست بزرگترها را می بوسند. گاهی با بله گفتن خانواده دختر، پدرش بار آنها را اعلام می کند. یا اینکه مقدار شیربها، طلا و اسباب را اعلام می‌کند. هنگامی که این بار خیلی سنگین باشد و در توان خانواده پسر نباشد، به گونه ای که او ناراحت نشود، می گویند:" جناب؛ والله این بار خیلی سنگین است و در توان ما نیست" و بلند می شوند و می روند.

اما در برخی مناطق قبل از رفتن به خواستگاری پدر پسر بعضی روشها را برای مقابله و کم کردن نرخ شیربها را یاد می گیرد. در میان کُردها موضوع دختر دادن و دختر گرفتن نیز وجود دارد. یعنی یک قوم به قوم دیگر دختر می دهند و با دختر دیگری، از همان قوم عوض می کنند که باعث مستحکم شدن روابط آنها با هم نیز می شود. به کرمانجی به این دختر ها Gorîn یا Berdêlî هم می گویند. گاهی نیز دخترشان را به برادر عروس می دهند. در اینگونه وصلتها هر دو طرف از شیربها و جهیزیه راحت می شوند. اینطوری هر کس برای عروس خودش، خرج می کند. در بعضی مناطق اگر یکی از آن عروس و داماد ها از هم جدا شوند، باید که در مقابل، آنهای دیگر نیز جدا شوند.

توصیف کردن عروس Salixdana bûkê

در برگشتن از مراسم خواستگاری زنانی که با مردها رفته بودند خواستگاری، شروع به وصف عروسشان می کنند:

«اما خواهر جان ما خود او را رو زمین دیدیم:

صورت گرد و سرخ و سفید مثل سفیدی برف کوه سیپان و خلات چشمهای سیاه ، با همین لبهای سرخ و ابرو هایی که همانند تیر است، قلب پسرم را مجروح و اسیر کرده است. هر دو تا ساق پای آدم، به یک بازویش نمیرسد. قد و بالای بلند وی مثل چوب تَرکه ای (مانکَن) است. به سر پسر من قسم! نه پسر تو! شانه هایش کمتر از یک متر نیست! موهایش بلند و سیاه بافته شده اش مثل مار و تا پشت کمرش می رسد. بی نظر باشد مثل بچه غزال است. وقتی راه می رود، صدای جرب و جرب پاهایش می آید زمین زیر پاهایش می لرزد و تکان می‌خورد. آنقدر توانا و سختکوش است که می تواند کار هفت تا خانه را با یک دستش انجام دهد. واقعاً زن خانه است. مطابق سلیقه ما است. آنها هم مانند ما در دامن مادرشان بزرگ شده اند. اما، مادرش خسیس است و پدرش یک آدم ساده است. ولی به ما چه! آدم دختر شایسته یک مطرب را هم به خانه اش می آورد! »

پخش کردن کارت دعوت Belavkirina bişare

پس از نشان کردن و جواب گرفتن برای مطلع کردن، قبلاً طرف داماد سینی فراخوان (پَرو Perû، قُمچَه Qomçe) را به خانه عروس می فرستند و آنها نیز فراخوان (به این منظور شیرینی درست می کنند) داماد را بین مردم پخش می کنند و می گویند: «ما دخترمان را داده ایم پسر فلان کس» .

سپس خانواده عروس نیز فراخوانی آماده می کنند و به خانه داماد می فرستند و طرف داماد نیز آن را در میان آشناهایشان، هم روستایی هایشان و منطقه دور و برشان پخش می کنند. به هر حال، همه متوجه این رویداد خوشایند می شوند. دختر دیگر می شود نامزد. به دختر (Xestî) خَستی و

به پسر دَستگِرتی(Destgirtî) گفته می شود. در بعضی مناطق نیز به هر دو خَستی می گویند.

در میان کُردها ازدواج با قوم و خویش نزدیک مرسوم است. حتی در مواردی بوده است که دختری در نامزدی با بیگانه باشد و شخصی از اقوام نزدیک در مقابل او قرار گرفته، در این شرایط لازم است که بیگانه، نامزدی اش را با دختر به هم بزند و پایش را عقب بکشد. مخصوصاً اگر پسرعمو و دخترعمو باشند. در این رابطه یک ضرب المثل کُردی می گوید:

پسرعمو می تواند دخترعمو را از اسب پیاده کند. Pismam dikare dotmamê ji hespê peya bike

همچنین مواردی بوده است که دخترعمو، عروس شده و هنگامی که پسرعمویش ادعا کرده است، طرف مقابل نیز از میان این نامزدی کنار می روند، چرا که نمی خواهند باعث گرفتاری بزرگ بشوند. در میان کُردها دل بستن دختر عمو به پسرعمو به اسم و رسم است. در این باره سرگذشت و ترانه های زیادی وجود دارد. یکی از آن سروده ها، ترانه بیا دخترعمو است:

بیا دختر عمو	**Were dotmam**
دختر عمو آرزوی خانه من، آهوی خانه	Were dotmam xweziya mala me cîranê mala
بیا بیا	Hev bîya (۲)
هی هی ... (آوا)	Hî, Hîî, Hîîî....
آی بگذار شام در خانه نباشد بیا	Weylê bira şîv li male tune bîya
دختر عمو همیشه همراه من بیا	Dotmam tim û tim li ba min bîya
یا دختر عمو دختر عمو	Were dotmam de dotmam dotmam dotmam
دختر عمو دختر عمو	De lê dotmam dotmam dotmam
دختر عمو دختر عمو	De hê dotmam hezar car dotmam....

Hî, Hîî, Hîîî...	هی هی هی
Were dotmam ev çî kul e, ev çî êş e, ev çî derd e.	ای دختر عمو این چه درد و گرفتاری است
Hey dotmam ev çî kul e, ev çî êş e, ev çî derd e	یا دختر عمو این چه درد و گرفتاری است
Ûy de tu ji xwe çavên xwe kilde,	ی تو که مژه هایت، خودش سرمه ای است،
biskê xwe şeke, gûliyê xwe berde	لف هایت را شانه کن، و گیسویت را بیرون بیانداز
Em de heyran Xelatê, Sîpanê bibin	یا تا ما، حیران کوه خلات و سیپان،
mêvanê Xecê û Sîyabend e	مهمان خَجِه و سیابند شویم.
Were dotmam de dotmam dotmam dotmam	یا دختر عمو دختر عمو
De lê dotmam dotmam dotmam	های دختر عمو دختر عمو
De hê dotmam hezar car dotmam	های دختر عمو هزار بار دختر عمو
Hî, Hîî, Hîîî...	ی هی هی ....
Ûy de dotmamê xwezî çave min birjiya	ی دختر عمو کاش تو را ندیده بودم
Were dotmam wez nehatama wî alî (۲)	یا دختر عمو تا من نیامده ام آن طرف
Hî, Hîî, Hîîî...	ی هی هی .....
Wey dê min dotmama xwe ya çavreş	ی دختر عموی سیاه چشم من
Nedîta bi vi halî	اش کسی به این حال گرفتار نشود
De çawa sala îsalî wezê bî te xelas kim.	گونه امسال را بدون تو به پایان برسانم
Van cejna vê serslê	ن جشن های نوروز را
Were dotmam de Were dotma	یا دختر عمو دختر عمو
De hê dotmam hezar car dotmam	ا دختر عمو هزار بار دختر عمو
Hî, Hîî, Hîîî...	ی هی هی هی .....
(ji kaseta Şiwan perwer)	ز کاست شوان پرور)

تعیین روز شیرینی خوری Şîranî

بعد از نامزدی، طرف پسر از خانواده عروس درخواست می کنند که روز شیرینی خوری را مشخص کنند. خانواده پسر آشنایان نزدیکشان را خبر می کنند و به خانه پدر عروس می روند. خانواده عروس نیز آشنایان نزدیکشان را مطلع و به خانه خود دعوت می کنند.

در بسیاری از مناطق کُردستان به شیرینی خوری (به کرمانجی شیرانی)، نشانی هم می گویند. در این مراسم، شادی کوچکی برپا می کنند و در بیشتر مناطق در همین مجلس ساقدوش داماد نیز انتخاب و معرفی می‌گردد. وی کله قندی به دست می گیرد و می گوید که من ساقدوش (برادر گفته) هستم. به این اتفاق قند شکستن می گویند. اگر بخواهند که یک نفر بهتر از وی را، ساقدوش کنند، سعی می کنند که با هم کنار بیایند. در زمان قدیم، مراسم شیرانی پسرهای خان، میر، آقا و کدخدا، گاهی دو یا سه روز مانند مراسم اصلی عروسی طول می کشید. قدیم، طرف داماد برای خودش شیرانی می گرفت. اما در این سالهای اخیر فقط شیرینی و شربت برای مهمانها می آورند. از طرف عروس یک نفر از خودشان ، شربت می گرداند و طرف داماد نیز در آن مجمع که شربت بر روی آن است، پول می اندازند. این پول برای کسی می ماند که، شربت را در میان مهمانها می گرداند. با نوشیدن شربت، چشم های پدر زن، پدرشوهر، مادرزن و مادرشوهر روشن می‌گردد و ایشان این پیوند را به یکدیگر تبریک می گویند. سپس با شیره انگور، سیب و ... از مهمان ها پذیرایی می کنند. به همین علت به این مراسم شیرانی می گویند. حلقه نامزدی را در انگشت دست چپ عروس قرار می‌دهند و یک دست لباس و یک جفت کفش نیز به او کادو می دهند. در برخی مناطق هنگام مراسم شیرانی، مقدار شیربها، جهیزیه و لوازمی که از پدر داماد می خواهند نیز روشن می کنند. خانواده داماد نیز مطابق همان خواسته ها، خود را آماده می کند.

شیرینی خوری کوچک Şîranî biçûk

در بعضی از مناطق اطراف شهر دیاربکر و نیز شهر آکرِ (Akrê) از شهرهای جنوب کُردستان ، دو مراسم شیرانی وجود دارد. به یکی شیرانی کوچک و به دیگری شیرانی بزرگ می گویند. هر دو

مراسم نیز، تنها برای زنها بر پا می‌گردد. در بعضی مناطق به این مراسم شیرانی گذاشتن می گویند. پیشتر، ابتدا شیرانی کوچک برپا می کردند و سپس خانواده پسر، یک دست لباس و انگشتر طلا به خانه پدر دختر می بردند. انگشتر در دست دختر، و عروس آینده شان می کردند و شادی کوچکی برپا می کردند. در شیرینی خوری کوچک در مورد زمان و نحوه اجرای مراسم بحث می شود. خانواده دختر هر چقدر طلا و لباس بخواهند، لازم است که خانواده پسر، به آن جامه عمل بپوشند. این درخواست بارها به‌وجود آورنده گرفتاری و جدایی های ناخواسته شده است.

زمانی که خانواده‌ی دختر طلا و جهیزیه بیشتر از حد درخواست کنند، خانواده پسر می توانند پای خویش را عقب بکشند و از این وصلت دست بکشند. زنها می خواهند در هنگام شیرانی کوچک دختر را ببینند تا طنازی و دلبری عروسشان چقدر است؟ زیر چشمی هر حرکتی از عروس را کنترل می‌کنند. در بعضی از مناطق شیرینی خوری بزرگ و کوچک وجود ندارد و بجای آن مراسم نامزدی اجرا می‌گردد یا اینکه فقط یک مراسم شیرینی خوری برپا می‌گردد.

شیرینی خوری اصلی Şîranî mezin



شیرینی خوری اصلی همانند مراسم عروسی است. یک شادی بزرگ است. هر دو خانواده آشنایان نزدیکشان را دعوت می کنند. مهمانها نیز بر اساس نزدیک بودن و توان مالیشان، کادو می خرند و به مراسم می آورند. مثل شیرانی بزرگ، شیرینی خوری کوچک نیز در منزل پدر دختر بر پا می‌گردد و اکثر مهمانها زنها و دخترها هستند. دختر را آرایش می کنند و او را در میان اتاق بر روی صندلی می نشانند. زن ها در دورش حلقه می‌زنند و با کِل زدن شروع به ترانه خواندن می کنند. یکی از آن ترانه ها نیز ترانه ی زیبای آهای دختر عمو است.

دخترعمو	**Lê domamê**
دختر عمو نازنینم نازنینم	Lê domamê naz im, naz im
مردم غلام تو، نازنینم نازنیم	Xelkê xulamê naz im, naz im
ما آمدیم تو را می خواهیم	Em hatine te dixwazin
با یک جفت گوشواره و یک دست النگو	Bi cotek guher, ferek bazin
می خواهیم که تو را نشان کنیم	Ser nîşana te dixwazin
ای دختر عمو امروز، امروز	Lê domamê îro, îro
خروس ظهر بانگ می دهد	Dîk bangdane dikê nîvro
روز با ما بود صد و سی روز	Ro li me bû sed û sîh ro,
دختر عمو نازنینم، نازنینم	Lê domamê naz im, naz im
مردم غلام تو، نازنینم، نازنیم	Xelkê xulamê naz im, naz im
ما آمدیم تو را می خواهیم	Em hatine te dixwazin
با یک جفت گوشواره و یک دست النگو	Bi cotek guher, ferek bazin
می خواهیم که تو را نشان کنیم	Ser nîşana te dixwazin
ای دختر عمو امشب، امشب	Lê domamê îşev, îşev

Xelkê xulamê îşev, îşev	مردم غلام تو امشب، امشب
Dîk bangdane dikê nîvşev	خروس نیمه شب بانگ می دهد
Şev li me bû sed û sîh şev	شب با ما بود صد و سی شب
Lê domamê naz im, naz im	دختر عمو نازنینم نازنینم
Xelkê xulamê naz im, naz im	مردم غلام تو، نازنینم، نازنیم
Em hatine te dixwazin	می خواهیم که تو را نشان کنیم
Bi cotek guher, ferek bazin	با یک جفت گوشواره و یک دست النگو
Ser nîşana te dixwazin	ما آمدیم تو را می خواهیم

قبل از اینکه هر کسی کادوهایش را پیشکش کند، خانواده‌ی داماد، آن لباس و طلاهایی که در شیرانی کوچک، درخواست شده بود را یک به یک نام می برند. اگر خانواده عروس در آنها کبودی ببینند یا اینکه به لحاظ کیفیت، ارزش نداشته باشند، لازم است که خانواده داماد، کسری را جبران کند و آنها را از نو بخرد. سپس یک سینی به میان می آورند و شروع به باز کردن هدایا می کنند. در آغاز نوبت طرف داماد است. از خواهر، زن برادر، زن عمو، زن دایی و خاله داماد شروع می کنند و سپس به سوی دوست و آشنایان داماد می روند. در این میان یک نفرکادوها را باز می کند و اسم کسی که کادو را آورده است، را بلند اعلام می‌کند. با باز شدن کادو زنها دست می‌زنند و کِل می کشند. زمانیکه همه کادوهای طرف داماد باز شدند، در پایان نوبت باز کردن کادوهای طرف عروس می شود. در این مرحله نیز، خانواده درجه یک دختر یعنی مادر، خواهر و زن برادرهای دختر و سپس بقیه مهمانها می بایست کادوهایشان را تقدیم کنند. در شیرانی بزرگ است که زمان روز عروسی نیز مشخص می‌گردد. در پایان از مهمانها با ترشک و گوشت پذیرایی می شود و سپس مهمانها خارج می شوند.

تعیین شیربها Qelendbirin

در شمال کُردستان شیربها خیلی سنگین و زیاد نیست. و برعکس در جنوب بسیار سنگین است. اما باز هم با وجود سنگین بودن مقدار شیربها و سخت گیری های سنتی کُردی، وصلت های مستحکمی صورت گرفته و می گیرد. شب تعیین شیربها ، طرف دختر و پسر به‌صورت جداگانه، ملای روستا، کدخدا، افراد سرشناس و دوستان محترم را از مراسم مطلع می کنند. هر دو طرف نیز برای خودشان وکیل انتخاب می کنند. بیشتر اوقات پدر عروس و داماد صحبت نمی‌کنند و فقط وکیل هایشان از جانب آنها صحبت می کنند. پیش از شروع مراسم، خانواده عروس با وکیلشان توافق می‌کنند و باید که وکیل از حرف آنها پایین نیاید. یا اینکه برای او مرزی تعیین می کنند. وکیل سمت داماد نیز، می داند تا چقدر می تواند از زیر بار درآید و اگر نرخ زیاد باشد، دیگر چانه بی خودی نزنداین مراسم همانند شب خواستگاری مهم است، مهمانها پیش از شروع مراسم با هم صحبت می‌کنند و سپس وکیل سمت داماد شروع می کند و بحث شیربها را باز می کند:

« آهای جمعیت، مگر بس نیست!؟ باید ما برگردیم سر کارمان! اینجور نیست؟ »همگی سکوت می کنند و چند نفر از مهمانها می گویند:« بله. بله بفرمایید»وکیل صحبتش را ادامه می دهد و می‌گوید: « باید این دفعه مقدار بار ما را مردانه بگویید. ببینیم چه قدر است؟ چه کسی این لطف را می‌کند؟»وکیل طرف عروس گلویش را صاف می کند و می‌گوید:« بله بفرمایید»وکیل طرف داماد:

« لطف از شماست و فرمایش از شماست، بفرمایید خواهش می کنم! »از این به بعد چشم و گوش همگی به سوی وکیل طرف عروس است. بیشتر اوقات در هنگام خواستگاری و تعیین شیربها ، زنها از پشت در و پشت پرده مردها را تماشا می کنند و سخنان آنها را گوش می دهند.وکیل طرف عروس شروع می کند: « شیر بهای ما ... است. نصفش را من به خاطر خدا و پیامبرش (علیه السلام) کم می کنم ! من پانصد هزار به خاطر مجلس حاضر کم می کنم، دویست هزار برای ملای عزیز روستایمان کم می کنم و دویست هزار هم بخاطر جناب استاد فلانی کم می کنم. خب حالا چقدر حساب می‌کنید!؟ تازه! غیر از این شما باید برای برادر دختر یک تفنگ چهارده خور و برای دایی دختر هم یک تفنگ دولول شکاری، بخرید.»

آه و ناله ای از سمت خانواده پسر بلند می شود:« خانه ات آباد، باری بر دوش ما گذاشتی که ما دیگر توان بلند شدن نداریم بابا جان! تو خانه مان را سوزاندی! این غنیمتی است؟ خدا به تو خیر بدهد و هفتصد جد و آبادت! در توان ما بار بر ما بگذار! مگه تو نمی دانی که ما چقدر ناتوان هستیم؟ مگه این هم بار می شود! دیگر باید برویم خانه یمان را بفروشیم!»

وکیل طرف داماد:« نه! من قربانت بشوم، در حد توان ما بار بر ما بگذار که ما بتوانیم از جایمان بلند شویم! ولی این دفعه بی خیال این چهارده خور و تفنگ شکاری بشو! مقدار شیربها را هم درست کن. بابا جان به اندازه ما پارچه ببر و برایمان لباس بدوز!»

به هر حال، پایان گفتگو و به اجماع رسیدن بسیار دشوار و طولانی است. تا سحر مدام مقدار شیربها را کم می کنند و بالاخره در یکجا می بندند. زمانی که به نتیجه برسند و قراری بگذارند وکیل طرف داماد بلند می شود و دست وکیل طرف عروس را می گیرد سپس دست پدر عروس و داماد را در دست هم می گذارد و این موفقیت را به آنها تبریک می گویند. مهمانها در هنگام بلند شدن پول هایشان را زیر تشکی که بر روی آن نشسته بودند، قرار می دهند و اگر کم باشد می گویند:« بقیه اش را به امید خدا بعداً می گذاریم. از خانواده عروس و داماد اجازه خروج می خواهند و خداحافظی می کنند. در پایان مراسم اگر هم به علتی به نتیجه نرسند، زمان مراسم را به دفعه ای دیگر موکول می کنند.

در مناطقی از شمال کُردستان شیربها بسیار گران است. مخصوصاً منطقه مِردین (Mêrdîn)، رِها (Rêha)، دیاربَکِر (Dîyar bekir) و کُردستان عراق (Kurdistana Eraqê) و کُردستان سوریه(Kurdistana Sûrîye). طلا به سر و روی عروس می ریزند. به اندازه وزن دختر پول و طلا می خواهند. در این مناطق بیشتر وقتها بجای پول، گوسفند و چهار پا هم می خواهند. ترانه "جمبلی میر هکاری است" (Cembelîyê mire hekarîyê) مثالی است بابت اینکه چگونه دختری را به یک الاغ و پوستین داده اند.

در این مناطق پس از روشن شدن میزان شیربها، پدر پسر دوستان و آشنایانش را دعوت می کند و

برایشان غذایی درست می کند. بعد یک مطرب یا اینکه یک نفر از طرف پسر، با یک سینی چای از مهمانها پذیرایی می کند و آنها نیز روی سینی پول می اندازند. این پول برای شیربها جمع می‌شود و کمک مجلس به پدر داماد می باشد.

در میان کُردها گاهی هفت سال چوپانی یا گاوداری برای داماد به عنوان شیربها، در نظر گرفته می‌شود. هنگامی که پدری دخترش را نامزد کسی می کند و شیربها برایش نمی بُرّد، به این معنی است که باید وی هفت سال برای پدرزنش کار کند و بعد از این مدت با همسرش رهسپار خانه خود می‌گردد. البته این رسم کهن کُردهاست. امروزه انسان می تواند این موضوع را فقط در ترانه ها بشنود. در این وضعیت باید که داماد از ابتدا یا اینکه بعد از ازدواج به خانه پدرزنش برود. موقعی که مهمانی به خانه آنها می رود، هم پدرزن و هم داماد احساس شرمساری و خجالت می کنند. اکنون در کُردستان اوضاع، رسوم و عادتهای کهن تغییر کرده است. خوشبختانه در شهر و بخشها تصمیم و انتخاب ها با اختیار دختر و پسرها است و در میان مردم دریافت شیربها نیز به موضوعی شرم آور و کوچک شمردنی تبدیل شده است.

تدارک وسایل عروسی **Karûbarên serûgo**

با نزدیک شدن روز عروسی، هر دو طرف نیز آماده مراسم می شوند و وسایلی که لازم است را تهیه می کنند. در بعضی مناطق به این رسم تدارک وسایل عروسی (Karûbarên serûgo) و در بعضی مناطق نیز تدارک جهیزیه (Karûbarên cihêz) می گویند. این خانواده پسر است که برای عروس و داماد لباس و جهیزیه می خرند. همچنین برای غذای مهمانها، تدارک می‌بینند. طرف عروس نیز شروع به خریدن جهیزیه می کند. مادر، خواهر، خود دختر و اطرافیان نزدیک دختر نیز شروع به درست کردن لحاف و تشک، جوراب، دستکش، پیش بند، دستگیره، لیف و کلاه ... می کنند. بعضی مادرها هنوز دخترشان هشت - نه ساله است برایش جهیزیه درست می کنند اینگونه است که تا زمان عروسی دخترشان، کلی جهیزیه آماده کرده اند. در این سالهای اخیر دیگر کسی جهیزیه را با دست درست نمی کند. این صنایع دستی را از بازار می خرند. این بار نوبت خانه پدر عروس است، که خرج کنند و برای دخترشان جهیزیه آماده کنند چرا که آنها مقدار زیادی پول

بابت شیربها گرفته اند. در شهرها رسم اینطور است که پدر عروس باید تمام لوازم خانه دخترش را بخرد. یعنی از یخچال گرفته تا لوازم ریز و درشت خانه همه را پدر عروس می خرد. اینطور است که خانه عروس و داماد تا روز عروسی آماده آماده است. عروسی که بی جهیزیه باشد بی ارزش است و بعد از عروسی، مورد مسخره و بحث مردم خواهد بود و خانه پدر شوهرش تا روز مرگش او را چه پشت سر، چه روبرویش با زبانشان نقره داغ می کنند. مخصوصاً جاری هایش در آنجا باشند، مدام می گویند: پدر تو که اینقدر از ما پول گرفت، دو جفت جوراب و صابون به تو نداد! تو را دست خالی به خانه بخت فرستاد، مگر تو دختر خانه شان نبودی؟ با این نیش و کنایه ها در مقابل خانواده شوهرش، عروس شرمسار می ماند.



برای جهیزیه عروس در مراسم شیرانی و مراسم عروسی ترانه هایی سروده می شود که یکی از آنها ترانه هاست ترانه آخ ای دوست:

Ax lê hevalê	**آخ ای دوست**
Ax lê lê lê hevalê	آخ ای دوست
Ax lê lê lê hevalê	آخ ای دوست
Bûk stûna nava male	عروس ستون میان خانه
Ax lê lê lê hevalê	آخ ای دوست
Ax lê lê lê hevalê	آخ ای دوست
Keçê sore çav xezalê	دختر ترگل برگل چشمت مثل غزال
Bûkê rabe rabe ser xwe	عروس بلند شو بلند شو روی پایت
Daykê rabe rabe ser xwe	مادر بلند شو بلند شو روی پایت
Bûkê megrî, megrî	عروس گریه نکن گریه نکن
Hêstrên gilor mede alî	دانه های گرد اشک را نریز
Hemû çûne bi vî halî	همگی دارند به این حال می روند
Bûkê rabe rabe ser xwe	عروس بلند شو بلند شو بروی پایت
Daykê rabe rabe ser xwe	مادر بلند شو بلند شو بروی پایت
Sor sindoqê bikşîn ber xwe	صندوق قرمز را به سوی خود بکش
Sor sindoqê bikşîn ber xwe	صندوق قرمز را به سوی خود بکش
Derxe qata cilê tîyan	یک دست لباس برای برادرشوهرهایت دربیاور
Bide nav çavên jintîyan	بگذار تا جاری هایت (زن برادر شوهر) آن را ببینند
Ax ax	آخ آخ .....
(ji herêma lice)	(از منطقه لِجه)

دعوت کردن به عروسی Gazîkirina dawetê

در میان کُردهای مسلمان چند بار زن گرفتن، رسم و عادت است. معمولاً برای اولین ازدواج یک مرد، عروسی می گیرند. کمتر کسی است که برای زن دوم و سومش هم مراسم عروسی بگیرد. این مسئله برای زن بیوه و مردی که همسرش فوت کرده است نیز صدق می کند.

یک هفته قبل از مراسم عروسی داماد و ساقدوش (در بعضی مناطق ساقدوش به تنهایی) خانه به خانه می گردند و آنها را به مراسم دعوت می کنند. اما در این سالهای اخیر دیگر داماد و ساقدوش مهمانها را دعوت نمی کنند و این وظیفه بر عهده یک نفر از خانواده داماد می باشد.

در بعضی مناطق بخصوص در "شهر سِوِرَک" (Bajarê Siwêrekê) و اطرافش ، دعوت کردن مهمانها بر عهده‌ی پیرزن و یا زن بیوه تهیدستی از سمت داماد می باشد. خورجین او را پر از کادو می کنند. در بعضی مناطق به این کادو ها خنچه و در برخی جاها بَشاره می گویند. او با خورجینش خانه به خانه می رود . زمان و مکان عروسی را به اطلاع آنها می رساند. بر اساس شخصیت و درخور مقام مهمان ها ، هدیه ای از خورجین در می آورد و به ایشان می دهد. در شهر سِوِرَک اغلب این هدایا پارچه های رنگین هستند. خانواده های خوانده شده به مراسم عروسی نیز پول و یا چیز پر بهایی به او می دهند و هر خانواده مقداری از آن پارچه را برش می زند و آن را دور گردن و شانه او، گره می زند. هر چقدر زن جلوتر می رود شانه و اندام زن با پارچه های رنگین، آذین بندی تر می گردد. بدینوسیله کسانی که زن را می بینند متوجه می شوند که او تا حالا چند نفر را دعوت کرده است و اینکه عروسی بزرگی قرار است برگذار شود، یا نه، معمولی و کوچک است. اکنون خبر کردن برای عروسی، با کارت یا اینکه توسط تلفن صورت می پذیرد.

مراسم عروسی Dawet

معمولاً عروسی کُردها در پاییز اتفاق می افتد. البته به ندرت در بهار و تابستان هم این مراسم اجرا می گردد. مشخص است که در فصل پاییز دیگر محصولشان را از زمین و باغشان برداشت کرده اند و برای زمستان آماده می شوند. چون دیگر موقع استراحت است. مراسم عروسی کُردها سه روز

است. بارها یک هفته ادامه پیدا می کند. پولدارترها مثل میر، آقا و رئیس ایل برای پسرشان یک هفته عروسی می گیرند.



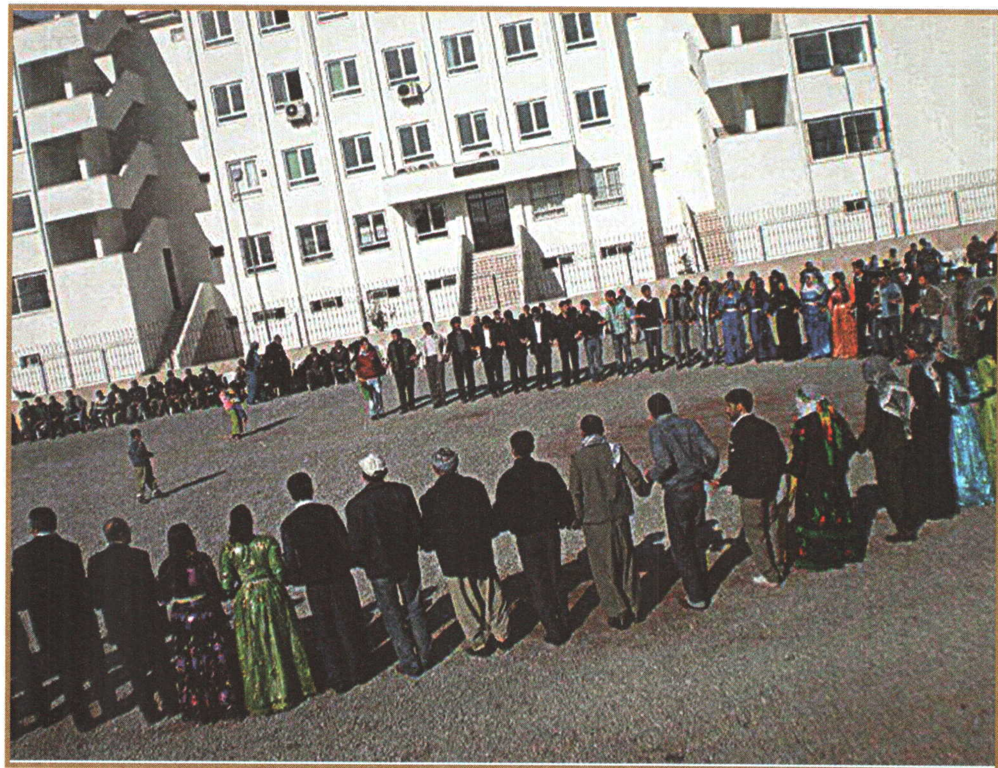
در قصه های کُردی، عروسی کُردی چهل روز و چهل شب به طول می انجامد. مراسم از پشت بام منزل داماد با خواندن ترانه آغاز می شود. یکی از این ترانه ها اینگونه گفته می شود.

بیایید گرد و خاک کنیم

بایید گرد و خاک کنیم
درِ خانه داماد گرد و خاک کنیم
آن داماد است، عروس به او مبارک
درِ خانه داماد گرد و خاک کنیم

Dê bikine toz

Dê bikine toz
Der xaniya zavê bikine toz
Ew zavayê bûk lê pîroz
Der xaniya zavê bikine toz…



در شمال کُردستان، اغلب مراسم عروسی ها با ترانه زیر شروع می شود:ترانه بسوی گووند

به‌سوی گووَند

بهسوی گووَند، بسوی گووَند

به‌سوی گووَندی خوش و زیبا

من حیران دستبند گلدار

من از خشم تو گرفتار شده ام

به‌سوی گووَند مثل گل سرخ

خوش است گووَند مثل گل سرخ

Lê bi govendê

Lê bi govendê, Lê bi govendê

Lê bi govendê xweş lewendê

Min heyrana gula zendê

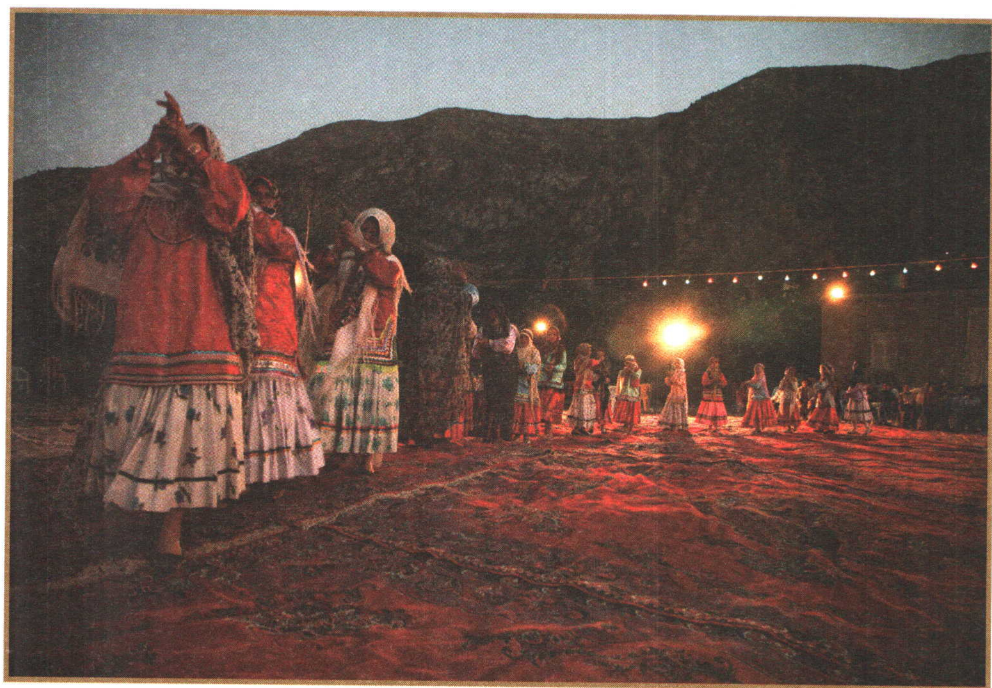
Wez ji kerba te hatime bendê

Lê bi govenda sorgulî

Xweş govenda bi sorgulî

Keske sor û zer xemilî
Sergovendgêr da milmlî
Bingovendgêr da milmlî
Lê bi govendê, lê govendê
Lê bi govendê xweş lewendê
Îro li gundê me dawet e
Sebrê ware me dawet e
Govend gerya xet bi xet e
Sergovenda girtî met
Bingovenda qîz û met e
Lê bi govendê, lê govendê
Lê bi govendê xweş lewendê
Lê bi govenda devê sûkê
Xweş lewendê devê sûkê
Def û zirne li ber şimûkê
Dîlan gerya ber şimûkê
Ew daweta zava û bûkê
Ew pîrûz be li zava û bûkê
Lê bi govendê, lê govendê
Lê bi govendê xweş lewendê
(Ji kaseta Şemdîn)

مزین شده به رنگهای سبز، سرخ و زرد است
کسی که در ابتدای گوونَد می رقصد شانه هایش را می لرزاند
کسی که در انتهای گوونَد می رقصد شانه هایش را می لرزاند
به‌سوی گوونَد، بسوی گوونَد
به‌سوی گوونَدی خوش و زیبا
امروز در روستای ما عروسی است
بعد از مدتها صبر و تحمل در محله ما نیز عروسی برپا شد
گوونَد گشته خط به خط
عمه ابتدای گوونَد را گرفته است
دختر عمه انتهای گوونَد را گرفته است
به‌سوی گوونَد، بسوی گوونَد
به‌سوی گوونَدی خوش و زیبا
به‌سوی گوونَدی که یک سویش سر بازار است
به‌سوی خوشگذرانی که یک سویش سر بازار است
دهل چی و سرنا زن روبروی در خانه عروس و داماد هستند
رقص و شادی نیز دور و بر خانه آنها برپا شده است
آن عروسی داماد و عروس است
آن مبارک باشد بر داماد و عروس
به‌سوی گوونَد، بسوی گوونَد
به‌سوی گوونَدی خوش و زیبا
(از کاست شمدین)



در بالای خانه داماد طاق (Darîka Zavê) آذین بندی شده ای با تیرهای چوبی می سازند و پارچه های قرمز، زرد و سبز به طاق می بندند. هر کسی که آنرا از دور می بیند، خانه داماد را می‌تواند تشخیص دهد. در بعضی مناطق، طاق را روزی که می خواهند عروس را بیاورند، درست می کنند. به این طاق سیب و پرتغال و شکلات نیز آویزان می کنند. در برخی جاها نیز خروسی سر می بّرند و به طاق داماد آویزان می کنند. آنهایی که طاق درست می کنند این ترانه را می‌خوانند:

طاق چوبی	**Heyla darê**
گلهای آویزان به طاق	Gulî xwarê
ما چه کسی را داماد کنیم	Emê kî û kî bi zava kin
برادرم را داماد کنیم	Emê kekê min bi zava kin

Emê cil li bejnê kin	ما لباس بر اندامش کنیم
Emê kolos li serî	ما کلاه نمدی بر سرش بگذاریم
Emê cîzme li lingan kin	ما پوتین به پایش کنیم
Emê saet li destan kin	ما ساعت به دستش ببندیم
Gustîlk li tilyan kin	حلقه به دستش کنیم
Li nav koma mirovan kin	در میان گروه مردها قرارش دهیم
Emê wişkê bi qurban kin	ما هر چیز را فدایش کنیم
Heyla dare	طاق چوبی
Heyla dare	طاق چوبی
Gulî xwarê	گلهای آویزان به طاق چوبی
Darîka zavê kesk û şîn e	طاق چوبی داماد سبز و آبی است
Guliya nave heft rengîn e	گلهای میانش هفت رنگ است
Ew kî were biqetîne	آن کیست که بتواند جدایش کند
Berbûkî tê diqetîne	بربوکی می آید جدا می کند
Çarika bûkê diqetîne	روسری عروس را برای داماد برمی دارد.
(ji herêma Xerzan, ji devê Ş. Baksî)	(از منطقه خرزان، ش. باکسی)

در میان کُردها طاق بستن بسیار مهم است. هنگامی که می خواهند جوانی را نفرین کنند، می‌گویند:

ای پسر! تو طاق دامادیت را نبینی!(Hêy lawo tu darika zavatîyê nebînî)

هنگامی که مراسم مقداری خوش و گرم می شود گروه رقص خودش را به میان روستا می کشاند. سر و صدای کوبیدن دهل، دف و سرنا روستا را به خود می آورد. در سرمای صبح و یا خنک شدن هوا در هنگام غروب، صدای مراسم در روستاهای اطراف نیز شنیده می‌گردد. هر روز سپیده دم، نوازندگان دهل و سرنا به بالای تپه روستا می‌روند، اگر روستا در محلی صاف و هموار باشد و تپه نداشته باشد، آن موقع به بالای خانه ی دوطبقه ای می روند. نوازنده‌ی سرنا حدوداً نیم ساعت، مقامی را می نوازد و سپس نوازنده‌ی دهل او را همراهی می کند و همان مقام را ادامه می دهند. اینگونه روستاییان را از خواب بیدار می کنند و خبر گووَند را به آنها می دهند. روستاییان و یا آنهایی که از روستاهای دیگر می آیند، شیک ترین لباسهایشان را می پوشند، بهترین تفنگشان را بر دوش می‌بندند و همراه خود کادوهایشان را نیز می برند. بعضی نیز به‌جای کادو، گوسفند، کلّه قند، برنج و ... می برند. هنگامی که به نزدیکی روستا می رسند، شش تیر و یا تفنگشان را در می آورند و تیراندازی می‌کنند. با این حرکت، بقیه را از آمدنشان مطلع می کنند و به این شادی و مراسم تبریک می گویند. آنهایی که در مراسم هستند با تیراندازی به آنها پاسخ می دهند. با تیراندازی می گویند:«خیلی خوش آمدید بر روی سر و چشم ما قدم نهادید » صاحبان عروسی برای خوش آمدگویی به پیشواز آنها می روند و کادوهایشان را از آنها دریافت می کنند. بیشتر اوقات نوازندگان نیز به پیشواز آنها می روند و آنها را شاباش می کنند. روستایی ها مهمان هایی که از اطراف به مراسم آمده اند را در میان خود تقسیم می کنند. تا پایان روز عروسی، مهمانها برای غذا خوردن، نوشیدن و خوابیدن، در منزل روستایی هایی هستند، که آنها را به منزل خود دعوت می کنند. به این شیوه بار سنگینی از روی دوش صاحبان عروسی برمی دارند.

عروسی کُردها، تنها شادی ،گووَند و رقصیدن نیست! بلکه همانند یک فستیوال نمونه است. میدانی است تماماً شادی لباسهای محلی آذین بندی و رنگین، بازیها، موسیقی... نقطه اوج آن، وقتی است که رقصیدن رقاصها و پسرهایی که با لباس زنانه می رقصند، می باشد.

در منطقه "لِجه"(Licê) به رقاص ها " چنگچی " (Çengçî) هم می گویند. رقاصها در میدان، روبه‌روی یکدیگر می رقصند. این رویارویی به این دلیل است تا ببینند چه کسی بهتر می رقصد و

مجلس را گرم می کند. آنهایی که با هم می رقصند، دست به دست هم می دهند و با ریتم موسیقی پاهایشان را با هم به جلو و عقب می برند، عرق پیشانی رقاص ها جلوی پایشان می ریزد. گووَند مانند موجی که در ظرف آب با یک ضربه می خورد، می لرزد، دیده می شود. حلقه ای است که مدام در میدان می چرخد . رقاصها یک به یک جلوی نوازنده دف می رسند. زن و مرد است که در دور و برشان جمع می شوند و برای رقاصها دست می‌زنند. چندین ساعت این مراسم ادامه پیدا می کند. در روستا ها زن و مردها دست هم را می گیرند و سرود می خوانند. اما در شهرها، تاثیر دین اسلام بیشتر بوده است و گوونَد زن و مرد ها جدا است. چرا که از دید اسلام این کار حرام است. به‌جای دهل و سرنا، نی یا این که ترانه می خوانند.

اکنون در شهرها عروسی ها به شیوه ای مدرن برگذار می‌شود. اینگونه عروسی ها از رسوم کُردی بسیار دور هستند و مانند عروسی اروپایی ها بر پا می گردد.



رسم دیگری از کردها این است که اگر عروس و داماد از دو روستای جدا باشند و یا اینکه در همسایگی هم باشند، طرف عروس به مراسم عروسی نمی روند. اگر هم بیایند، عیب است که به گووَند بپیوندند و شادی کنند. خانواده عروس نیز مهمانهای نزدیکشان را به منزلشان دعوت می‌کنند، مراسم به تنهایی برای زن ها بر پا می‌گردد. در بعضی از مناطق فقط برادر گفته (ساقدوش) می تواند به میان گووَند زنها برود. در این هنگام باید ساقدوش عروس را بلند کند و او را وادار به رقصیدن کند.

در شهرهای شمال غربی کُردستان در روز پایانی عروسی، داماد و دوستانش با تنبورنوازی و ترانه خواندن محله به محله شهر را می گردند. به این سبک آشنایان داماد او را می بینند و به او تبریک می گویند.

بازی های بیرون از خانه Lîstikên li der

یکی از رسوم کُردها در عروسی بازی هاییست مانند نمایشنامه و تئاتر، این بازی ها در بیرون از منزل ایجاد می شود. اکثر این بازیها با مفهوم و مضمون های سیاسی درباره وضعیت گروه‌ها و طیف های مختلف تشکیل می شود. من تعدادی از نمایشنامه های این بازی را برای شما پیشکش می‌کنم.



بازی شمشیر و سپر Şûr û mertal

بازی شمشیر و سپر، مربوط به جنگهای دوره‌ی کهن است که از شمشیر و سپر استفاده می گشت. بازیکنان از میان خود دو گروه تشکیل می دهند. هر گروه از ۹-۱۰ نفر تشکیل می شود. هر دو گروه در مقابل یکدیگر می ایستند. نفرات هر گروه پشت سر هم قرار می‌گیرند و با یک دست، کمر (شال یا کمربند) نفر جلوییشان را محکم می گیرند، همانند دانه تسبیح ردیف می شوند. در دست راست نفر جلویی هر گروه یک چوب و در دست دیگرش یک لنگه کفش قرار دارد. چوب همان شمشیر است و لنگه کفش، سپر است. دهل و سرنا نیز با نواختن مقام جنگ، فرمان جنگ را صادر می کنند. گروه ها نیز شروع به جنگ می کنند. سر دسته هر گروه فرمانده و نفرات پشت سرش، لشگرش هستند. فرمانده با چوبی که در دست دارد، لشگرش را ردیف می کند و به آنها دستور می‌دهد. حمله با صدای دهل و سرنا آغاز می‌گردد. لشکر برای جلوگیری از ضربه چوب و جدانشدن گروه از هم، تلاش می کنند که از ضربه ها خود را در امان نگه دارند. در هنگام بازی باید سعی شود، دستشان از پشت نفر جلویی جدا نشود، هنگامی که گروه از هم جدا می شوند، می بایست خیلی سریع به یکدیگر بپیوندند. در این میان نوازندگان نیز ترانه قاقِبو را می خوانند. قاقبو صدای کبک ها است. شبیه وقتی که کبک ها از گوشه ای به گوشه ای دیگر فرار می کنند صدای قِبه قِبه از خودشان در می آورند: ترانه صدای کبک

قاقبو، قِبو، قِبو (صدای کبک)	**Qaqibo, qibo, qibo**
قاقبو خوش قاقبو	Qaqibo xweş qaqibo
قاقبو حریف تو هستم	Qaqibo qibê te me
در میان صف، دایی تو هستم	Li nav rezê xalê te me
در جلوی بینی تو عمویت هستم	Li ber pozê apê te me
حریف (موی دماغ) تو و پدرت هستم	Deqê te û bavê te me
قبو، قِبو، قِبو	Qaqibo, qibo, qibo

Qaqibo xweş qaqibo	قاقبو خوش قاقبو
Qaqibo qibê te me.	قاقبو حریف تو هستم
Li nav erdê kale te me	در میان زمین پدربزرگ تو هستم
Dijminê bavê te me	دشمن پدر تو هستم
Deqê te û bavê te me	حریف (موی دماغ) تو و پدرت هستم
Qaqibo, qibo, qibo	قاقبو، قِبو، قِبو
Qaqibo xweş qaqibo	قاقبو خوش قاقبو
Qaqibo qibê te me.	قاقبو حریف تو هستم
(Ji herêma Diyarbekirê)	(از منطقه دیاربکر)



فرمانده ها با چوب، افراد گروه مقابل را می‌زنند. تا فرصتی به دستشان آید چوب را به زمین می‌زنند. چوب به هر کس که بخورد وکلاهش بیفتد، او باید بازی را ترک کند. گروهی که کلاه افراد بیشتری از گروه مقابل را بزنند و آنها را اخراج کند، پیروز میدان خواهند بود.

بازی فراری دادن عروس Bûkrevandin

در این بازی، مردی لباسهای زنانه می پوشد، او را مثل عروس درست می کنند. سر و صورت و دست و پای دو نفر را با دوده، سیاه می کنند. آنها شبیه سیاه های آفریقایی می شوند. به این آدمها قِردِک (Qirdik) می گویند. در منطقه لِجه (Licê) به قِردِک، کوسَه (Kose) می گویند. در دست هر قِردِک یک شلاق وجود دارد. عروس با قِردِک ها مشغول رقصیدن می شود. قردک ها غرق در رقصیدن می شوند، وقتی گووند گرم شد، یک نفر مخفیانه عروس را می گیرد، فراری می‌دهد و به خانه ای می برد. چند لحظه بعد قردک ها متوجه عدم حضور عروس می شوند. آنها دیوانه و هار می شوند، با شلاق به دور و برشان حمله می کنند. هر کسی را که در مقابلشان قرار گیرد، شلاق می‌زنند. مردم از ترس قردک ها، به گوشه ای فرار می کنند. قردک ها نیز آنها را تعقیب می کنند، مخصوصاً دنبال قوم و خویش داماد. به محض اینکه یک نفر به گیرشان می افتد او را می‌زنند. قردک ها می خواهند، جای عروس را پیدا کنند. در روستا غوغایی برپا می شود. روستا تبدیل به میدان جنگ می شود. بچه های کوچک به دنبال قردک ها، خانه به خانه و کوچه به کوچه می گردند. اگر قوم و خویش داماد قبلاً صدا را شنیده باشند، از روستا خارج می شوند و خود را پنهان می کنند تا بازی تمام شود. در پایان قردک ها چند کس را می‌زنند، آنها نیز از ترس، محل پنهان کردن عروس را می گویند. قردک ها عروس را از چنگ آنها آزاد می کنند و برمی گردانند به گووَند و دوباره شادیشان را از سر می گیرند. اینبار اگر کسی بخواهد نزدیک عروس شود، قردک ها با شلاق به آن شخص حمله ور می شوند و او را از میدان خارج می کنند.

دادگاه ترکها Mehkema Tirkan

یک نفر نقش کدخدا روستا و چند نفر دیگر هم نقش روستایی های مخالف کدخدا را بازی می کنند.

ویژگی این بازی اینجا است که نقش روستایی ها را جوانهای خانواده داماد، بازی می کنند. برای اینکه بعداً بتوانند آنها را خوب کتک بزنند. از سمت عروس نیز یک نفر نقش کلانتر و تعدادی دیگر نقش سربازهای ژاندارمری ترکیه را بازی می کنند. آنها لباس های لشگریان ترکیه را به تن می‌کنند و تفنگ بر روی دوششان می بندند. روستایی ها به خانه و اموال کدخدا حمله می کنند و به او ضرر می‌زنند. کدخدا به ژاندارمری می رود و بابت زیانی که از سوی روستایی ها به او رسیده است، شکایت می کند. کلانتر و ژاندارمها نیز روستاییان را دستگیر می کنند. دست و پای آنها را می‌بندند. کلانتر با زبان ترکی از آنها می پرسد: « آخر چرا شما مزاحم کدخدا می شوید و به او ضرر و زیان رسانده اید؟ » روستاییان هم شِلدِم بِلدِم (Şildim Bildim نمی دونم می دونم به ترکی استانبولی) می کنند اما زبان ترکی را بلد نیستند. کلانتر دستور می دهد که ژاندارمها، روستایی ها را بزنند. سپس آنها را به دادگاه می برند.

یک نفر نقش قاضی، یک نفر دادستان و یک نفر دیگر نقش وکیل را بازی می کنند. آنها روستایی ها را مطابق قوانین دادگاهی ترکیه محاکمه خواهند نمود.

قاضی شروع می کند و حکم آنها را می خواند:« مطابق با قانون ما در مورد آسیبی که به سگ او رسانده اید ، خراب کردن حصار و خراب کردن نهر آب، دادگاه شما را به پانزده سال زندان مجازات می کند.

روستایی ها شروع به التماس می کنند و می گویند:« حاکم بگ، به‌خدا ما کاری به سگ و حصار و .... نداشته ایم!» روستایی ها به ترکی می گویند:« Heger ben yaptî îkî gozun kur olsin» به‌خاطر اینکه با زبان ترکی آشنایی خوبی ندارند، به‌جای اینکه بگویند: « اگر من این کار را کردم هر دو چشمهایم کور بشوند.» اما به اشتباه به قاضی می گویند: « اگر من این کار را کردم هر دو چشمهای تو کور بشوند.» قاضی و دادستان از گفته های روستاییها بسیار ناراحت می شوند. قاضی فریاد می زند و به ژاندارم ها دستور می دهد:« دست و پایشان را ببندید و اینقدر کتکشان بزنید تا آب از زیر شکمشون در بیاید.»



ژاندارمها نیز همان کار را انجام می دهند، دست و پایشان را می بندند و آنها را روی زمین می‌اندازند، پاهایشان را بر روی فلک می گذارند و شلاق می‌زنند.

روستایی ها در زیر دست آنها هوار هوار می کنند و دوباره می گویند:« حاکم بگ، خانه ات آباد! بخدا ما کاری به سگ و حصار و .... نداشته ایم بابا جان ... »

تیراندازی Nîşandarî

در عروسی ها، تیر اندازی و نشانه گیری رسم است. این رسم در تمام عروسی های کُردها وجود دارد. در خارج از روستا، سنگی را به عنوان نشانه آماده می کنند. تفنگداران زانو به زمین یا حصیری که به این منظور پهن شده است، قرار می دهند. به یکباره فشنگهای تفنگشان را به سوی نشانه خالی می کنند. بدینسان است که صدای تق و تق تفنگها سکوت روستا را می شکنند. صدای تیراندازی با صدای دهل و سرنا قاطی می شود. خوش به حال جوانی که بتواند نشانه را درست بزند،

اینگونه تا مراسم بعدی، نام او بر سر زبانهاست. گاهی اوقات در هنگام تیر اندازی، تیری به خطا می رود و باعث زخمی شدن و یا کشته شدن کس یا کسانی می شود. در اینگونه مواقع عروسی ادامه می یابد و بعد از اتمام عروسی مراسم عزا برپا می شود. گاهی نیز با پرتاب سنگ، قدرت جوانها را مقایسه می کنند. که چه کسی دورتر می اندازد. گاهی نیز سه سنگ بازی می کنند. به روشهای گوناگون بازی نشانه گیری وجود دارد.

مسابقه اسب سواری Beza hespan

اغلب آنهایی که از روستاهای دور و بر می آیند، سوارکار هستند و با اسب می آیند. اگر اسب همراه نداشته باشند از دوستان و آشنایانشان امانت می گیرند و به عروسی می آیند. آنها برای تهیه تفنگ و لباس مناسب برای عروسی نیز گاهی از دیگران امانت می گیرند. در عروسی اسب دوانی، برپا می گردد. در میان کُردها برای اسب دوانی نیز مقام موسیقی وجود دارد. نوازندگان مقام "جِریده"(Cirîdê) را اجرا می کنند. شنیدن صدای شیهه اسبها، مثل این است که انگار جنگ شروع شده است. سوارکارها، اسب هایشان را از اصطبل خارج می کنند و از روستا دور می شوند. حدوداً ۵ تا ۱۰ کیلومتر از روستا دور می شوند و از همان فاصله تا روستا را می تازند. مهمانها نیز برای تماشا کردن سوارکارها به نقاط بالای پشت بام و نقاط مرتفع می روند. در حین مسابقه سوارکاری که سوارکاری را پشت سر می گذارد، سعی می کند کلاه او را بردارد و به سوی روستا فرار کند. آنها به دنبال یکدیگر تا روستا می تازند. سوارکارهای با تجربه روی اسب حرکات آکروباتیک انجام می دهند. خود را دور سینه و کمر اسب می چرخانند. هنگامی که اسب با سرعت زیاد حرکت می کند، سوارکارها با پا و به شکل ایستاده به زمین می آیند و دوباره به روی زین برمی گردند.

بازی های داخل خانه Lîstikên hundir

زمانیکه زمستان باشد، یا اینکه هوا سرد باشد، در داخل خانه نیز، بازیهای بسیاری وجود دارد.

آسیاب و آسیابان Aş û qeraş

هنگامی که جماعت در سالن جمع شدند، یکی بلند می شود و می گوید: «آرد تمام شده است. من

می روم آسیاب» در این لحظه به دنبال الاغی می‌گردد تا بتواند گندم ها را به آسیاب ببرد. یکی از جوانهای طرف داماد (در بعضی جاها خود داماد انتخاب می‌گردد) را با چشمهایش انتخاب کرده و سوار او می شود و می گوید:« آهان این الاغ خوبی است. همچنین خیلی قدرت دارد» و با او به دور سالن می‌گردد. اگر داماد الاغ آسیاب باشد، در این هنگام کیسه ای پر از کاه و جو می کنند و در میان جمعیت بر روی سر داماد می ریزند. جمع حاضر نیز شروع به خندیدن می کنند. بعضی ها از خنده اشک در چشم هایشان جمع می شود. الاغ سوار نیز ادامه می‌دهد: « بله واقعاً که این الاغی قدرتمند و هیکل است». با پاشنه های پایش بر شکم داماد می زند و با زدن ترکه چوبی به پشتش وی را وادار به حرکت می کند و او را از گوشه ای به گوشه ای دیگر می کشاند. گوشه ای را انتخاب می کند و می گوید: «اینجا آسیاب است، ولی درب آسیاب بسته است!» در این هنگام، چوبدستی اش را بلند می‌کند. هر کس که این صحنه را می بیند، از جلوی او فرار می کند، چرا که هر کسی که به گیرش بیاید با چوبدستی می زند.

سپس بارش را از روی داماد باز می کند و بر زمین می گذارد. اما می بیند که آبی در جوی آب آسیاب ، در جریان نیست و دوباره چوبدستی اش را بلند می کند و در میان سالن می‌گردد. و با چوبدستی اش به پای جمعیت ضربه می زند. هر کس پای خود را عقب می کشد و فرار می کند. با فریاد می گوید:« کدام پدر سوخته آب جوی را قطع کرده است، اگر من او را بگیرم باید که پوستش را قلفتی بکَنم.»

جوی آب را درست می کنند و آب را به آسیاب هدایت می کنند، دیگر آب آماده است، باید برایش سنگ بیاورند. به سنگ ها و آدمهای داماد نگاه می کند و با انگشت اشاره، دو نفر از جوانهای طرف داماد را نشان می دهد. آن دو نفر را می گیرد و جلو می کشاند و به جمعیت می گوید:« به به! خوب نگاه کنید! سنگ آسیاب به این خوبی کجا دیده اید؟ مرمر هستند! مرمر! ... » با طنابی دست و پایشان را می بندد. با فریاد، قراش (کارگر آسیاب) را صدا می کند:

« داداش قراش بیا! همه چیز آماده است بار مرا آرد کن»

قراش هم با ۴ نفر می آید. دو نفرشان کیسه می آورند و دو نفر دیگر نیز سنگ ها را روی پشت آن

دو نفر از قوم داماد که با طناب پایشان بسته شده است، می گذارند و می چرخانند. در دست آسیابان یک ظرف آب و در دست قراش کیسه آرد وجود دارد. یکی آرد و دیگری آب روی سر جوانهای دستگیر شده می ریزند.

خواننده ها Dengbêj

آخر شب، مهمانها از رقصیدن و بازی کردن خسته می شوند. دیگر نوبت خواننده هاست. خواننده ها حتی اگر از روستاها و مناطق دور باشند، هنگامی که خبر عروسی را می شنوند، حتماً به عروسی می آیند. مهمان ها، در سالن یا مهمانخانه در سر جای قبلی شان می نشینند و منتظر خواننده ها می شوند.

شروع کردن آسان نیست! هر خواننده ای در ابتدا خودش را بزرگ می کند (می گیرد) و می‌گوید:«والله من نمی‌تونم» یا اینکه « صدایم افتاده است و گلویم درد می کند»

بعد از کلی تعارف، یکی دستش را زیر گوشش می گیرد و ترانه ای کوتاه می خواند. سپس با انگشتش یکی از خوانندگان را نشان می دهد و می گوید:« من انداختم سر فلانی» و نام خواننده را اعلام می کند. دیگر جنگ بین خواننده هاست. آن کسی که چند لحظه قبل می گفت: والله من نمی‌تونم یا اینکه صدایم افتاده .... حالا نوبت به بقیه نمی دهد. هنوز خواندن یک ترانه، تمام نشده است، نفری بعدی جلویش را می‌گیرد و خودش به خواندن ادامه می دهد. گاهی خواننده ها با هم مخلوط می کنند. آن موقع در اتاق وینگ وینگ و گُم گُم راه می افتد. تا سرمای صبح، صدای خواننده ها و خروس و الاغها با هم یکی می شود. از این عروسی تا مراسم عروسی بعدی در روستا یا مردم منطقه، بحث و گفتگوی خواننده هاست. هر کسی بر اساس سلیقه خودش خواننده اش را بزرگ و هنرمند تر می داند. در این سالهای اخیر موقعی که پخش صوت به میان مردم آمد، آنها در مراسم عروسی صدای خواننده ها را در کاست ضبط می کردند و بعد از عروسی هر روز عصر در کافه ها و مجالس ، ترانه ها را گوش می دادند و هر کس دیدگاهش را درباره صدا و ترانه بیان می کرد.

در برخی روستاها زمانیکه مردها در مراسم عروسی مشغول بحث درباره خواننده ها و بازی ها

هستند. بعضی جوانها می روند میان گوسفندان خانه پدر داماد و از آنها یکی دوتایشان را سر می‌برند و کباب می کنند و می خورند.

در بعضی از مناطق کُردستان سوریه از یک عروسی تا عروسی دیگر داماد، پاشا و شاه داماد روستا است. هر چه که بگوید و بخواهد، کسی نمی تواند از حرف و فرمان شاه داماد خارج شود. داماد، دوستانش را به خانه‌ی پولدارهای روستا می فرستد، دوستانش از آن خانه ها درخواست یک گوسفند یا چیزی دیگری می کنند.

اگر صاحبخانه ها امر شاه داماد (پاشا) را به جای نیاورند، دوستان داماد هر دو پای مرد خانه را می بندند و او را به حضور پاشا می برند. داماد از روز شروع مراسم عروسی تا هنگامی که عروس را به خانه اش می برد پاشای روستا یا محله است. در این باره داستانی نیز وجود دارد. می گویند: روزی یک نفر تهیدست و بیچاره، داماد می شود. وی دوستان خود را به خانه میر روستا می فرستد، میر در مقابل آنها مخالفت می کند و دوستان داماد او را تنبیه سختی می کنند و باعث ناراحتی میر می‌شوند. از آنجا که او نمی توانسته چیزی به آنها بگوید سکوت می کند. دوستان شاه داماد نیز چند حیوان او را می گیرند و با خود می برند. چند ماه از آن موضوع می گذرد. روزی شاه داماد سر راه میر قرار می گیرد. میر به سربازانش دستور می دهد که او را دستگیر کنند تا میر تلافی آن روز را به سر شاه داماد دربیارد. سربازان میر در پاسخ او می گویند:

" ای امیر ما، ما غلام تو هستیم، اما این مرد شاه داماد است و هنوز عروسش را به خانه اش نبرده است!"

آرایش داماد Traşa zavê

روز دوم یا اینکه سوم مراسم عروسی، برادر گفته می رود و آرایشگری می آورد. آرایشگر مو و ریش داماد را کوتاه می کند. اگر هوا خوب باشد در حیاط خانه داماد صندلی قرار می دهند و داماد را بر روی آن می نشانند. آرایشگر شروع به کوتاه کردن سر داماد می کند. برادر گفته، دوستان داماد و نوازندگان دور داماد می ایستند و ترانه می خوانند. یکی از آن ترانه ها ترانه " آهای داماد " است:

Ax lo zava zava zava	**آخ ای داماد داماد داماد**
Lo lo lawîn zava,	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Ax lo zava zava zava	آخ ای داماد داماد داماد
Lawik mala te ava …	ای پسر خانه ات آباد
Ev zavakê di mala me da	این داماد است که در خانه ماست
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Ew paşakê di mala me da	آن شاه داماد است که در خانه ماست
Kekê min î (ê) paşa	برادر منی، شاه داماد
Dest û lingên wî di hene de	دست و پاهایش حنا شده اند
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Dest û lingên wî di hene de	دست و پاهایش حنا شده اند
Lawik mala te ava.	ای پسر خانه ات آباد
Ew zavakê li serê banî	آن داماد است در بالای پشت بام
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Ew paşakê li serê banî	آن شاه داماد است در بالای پشت بام
Kekê min î paşa	برادر منی، شاه داماد
Piştî xulxulî kete zendê	دستبند کُردی بر روی مُچش قرار دارد
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Piştî xulxulî kete zendê	دستبند کُردی بر روی مُچش قرار دارد
Kekê min î paşa	برادر منی، شاه داماد

Şêla wi şêla govandî	حرکت (رفتار) او حرکت گوون‌د
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Şêla wi şêla govandî	حرکت (رفتار) او حرکت گوون‌د
Kekê min î paşa	برادر منی، شاه داماد
Kirasa zava ji pelka guzê	پیراهن داماد از برگ گردو است
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Kirasa paşê ji pelka guzê	پیراهن داماد از برگ گردو است
Lawik mala te ava.	ای پسر خانه ات آباد
Me fiselan bi temûzê	ما دامادیش را تا فصل گرما کشاندیم
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Me fiselan bi dembûzê	ما دامادیش را تا فصل سرما کشاندیم
Lo lo zava zava zava	آه ای داماد داماد داماد
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Sadilkêfê, enqerîsê	سادلِکفه آنکارایی (نوعی خوراک در ترکیه)
Lo lo lawên zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Sadilkêfê, enqerîsê	سادلِکفه آنکارایی (نوعی خوراک در ترکیه)
Kekê min î paşa	برادر منی، شاه داماد
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Kekê min î paşa	برادر منی، شاه داماد
Kirasê zavê ji pelka sûsê	پیراهن داماد از برگ شیرین بیان

Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Kirasê zavê ji pelka sûsê	پیراهن داماد از برگ شیرین بیان
Kekê min î paşa	برادر منی، شاه داماد
Lo lo zava zava zava	آه ای داماد داماد داماد
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Lo lo zava zava zava	آه ای داماد داماد داماد
Lawik mala te ava	ای پسر خانه ات آباد
Kirasê zavê ji pelê darê	پیراهن داماد از برگ درخت است
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Kirasê zavê ji pelê darê	پیراهن داماد از برگ درخت است
Kekê min î paşa	برادر منی، شاه داماد
Min fesiland par bewarê	ما دامادیش را تا فصل بهار کشاندیم
Kekê min î paşa	برادر منی، شاه داماد
Heft bimbarek li canê yarê	هفت بار تبریک به جان یارش
Lo lo lawîn zava	آی پسر خوش تیپ ای داماد
Heft bimbarek li canê yarê	هفت بار تبریک به جان یارش
Kekê min î paşa	برادر منی، شاه داماد
(ji devê Fatima Dîyarbekirî)	(از فاطمه دیاربکری)



در لحظه پایانی کوتاه کردن سر داماد، آرایشگر با هلهله به داماد تبریک می گوید. درب شیشه عطر و یا گلاب را باز می کند و سر داماد را با آن می شوید، سپس باقیمانده گلاب را بر روی سر آدمهای دور داماد می پاشد. همگی برای آرایشگر هلهله می کنند. برادر گفته دست خودش را در جیبش کرده و حق آرایشگر را پرداخت می کند.

برادر گفته زحمت زیادی برای داماد می کشد و بار سنگین مراسم ها و همه رفت وآمد ها بر دوش برادر گفته و خانواده اوست. برادر گفته معمولاً یا به خانواده داماد نزدیکتر است یا اینکه از دوستان قدیمی داماد است.

شب حنابندان — Şeva desthene û serheneyê

شب آخر عروسی، شب حنا و سر حنا است. طرف داماد مراسم حنابندان را دیر وقت، در نیمه شب آغاز می کنند. در مجمع (سینی) بزرگی حنا درست می کنند و در میان آن چند شمع می گذارند.



وسط خانه صندلی تزیین شده ای قرار می دهند و داماد بر روی آن می نشیند و پشت داماد بالشی کوچک نقشینی قرار می دهند. به دور داماد حلقه می‌زنند. برادر گفته مجمع را که در آن شمع های روشن وجود دارد را بر روی سرش می گذارد و به دور داماد می‌گردد. برادر گفته سینی را به دوستان

داماد می دهد. سینی حنا دست به دست روی سر داماد می چرخد. در دیاربکر این رسم با کاسه پر از حنا که در آن شمع روشن وجود دارد اجرا می شود. سه نفر هر کدام دو کاسه حنا به دست می‌گیرند. هر سه پشت سر هم در دور داماد می چرخند. نوازندگان هم یا با تیمپو ترانه می خوانند یا اینکه با سرنا و دهل مجلس را گرم می کنند. جوان ها کاسه های حنا را بالا و پایین می‌کنند و دور داماد می چرخند.

چند نفر شروع به خواندن ترانه "یک شمع" (Yek mûmik) می کنند. بقیه نیز در ادامه ترانه به آنها پاسخ می دهند و همگی با هم دست می‌زنند: ترانه شمع

یک شمع	**Yek mûmik**
یک شمع، دو شمع, سه شمع	Yek mûmik, du mûmik, sê mûmik
چهار شمع، چهارده شمع	Çar mûmik, çardeh mûmik
هر خانه یک مثقال (ضرب المثل)	Serê malê misqalek
عروس برای داماد مبارک باشد	Bûk li zavê bimbarek
ها نینّا، ها نینّا، نینّا	Ha nîna, ha nîna, nîna
ها نینّا متعجب نینّا	Ha nîna heyran nîna
ها نینّا، ها نینّا، نینّا	Ha nîna, ha nîna, nîna
ها نینّا همسایه نینّا	Ha nîna cîran nîna
پیراهن داماد است	Kirasê zavayê hol o
پیراهن شاه داماد است	Kirasê paşayê hol o
در مقابل من قرار دادند	Danîn ber me ye ho
که جلوی من قرار دارد	Pêşiya me dibê ho
داماد چشم به راه است	Zavayê çav li rê ho

کجاست داماد شما؟	-Kanê zavayê we lo?
کجاست ساقدوش شما؟	-Kanê birazavayê we?
این است داماد ما!	-Va ye zavayê me lo!
این است ساقدوش ما!	-Va ye birazavayê me lo!
کجایند مهمان های شما؟	-Kanê mêvanên we lo?
کجایند میزبان های شما؟	-Kanê mazûbanê we lo?
اینها هستند مهمان های ما؟	-Va ye mêvanên me lo!
کجاست تِرشک (غذای مخصوص عروسی) شما؟	-Va ye mazûbanê me lo!
اینها هستند میزبانهای ما	-Kanê tirşika we lo?
کجاست آشپز تِرشک شما؟	-Kanê tirşikvanê we?
این است تِرشک ما!	-Va ye mêvanên me lo!
این است آشپز تِرشک ما!	-Va ye mazûbanê me lo!
یک شمع، دو شمع، سه شمع	Yek mûmik, du mûmik, sê mûmik
چهار شمع، چهارده شمع	Çar mûmik, çardeh mûmik
هر خانه یک مثقال	Serê malê misqalek
عروس مبارک داماد باشد	Bûk li zavê bimbarek
هر کسی که نگوید مبارک	Kî nebêje bimbarek
بچه ماری او را نیش بزند	Pê vede koremarek
ها نینّا، ها نینّا، نینّا	Ha nîna, ha nîna, nîna
ها نینّا متعجب نینّا	Ha nîna heyran nîna

Ha nîna, ha nîna, nîna

Ha nîna cîran nîna!

(Ji herêma Dîyarbekir)

ها نینّا، ها نینّا، نینّا

ها نینّا همسایه نینّا

(از منطقه دیار بکر)

رقصیدن در شادی مجلس حنا کردن تا هنگامی که شمع ها روشن هستند ادامه پیدا می کند. به نوبت یک به یک مجمع حنا را به دست می گیرند و دور داماد می گردند. در پایان جوانها شمع های پایان یافته و نیمه روشن را از سینی ها بر می دارند. برادر گفته است که حنا می آورد و دست و پای داماد را حنا می کند. سپس دست و پای حنا شده اش را با پارچه های سفید و نو می پیچند و باقیمانده حنا را در میان مهمانها پخش می کنند.

با شیرینی " بَنی (نوعی خوراک کُردی)، شیره انگور، کشمش" (Benî, Bastêq, Mewij) و میوه از مهمانها پذیرایی می کنند. با پخش کردن شیرینی در میان مهمانها مراسم به پایان می رسد.

در همین شب در سمت خانواده عروس هم مراسم "سَرحَنا " (Ser hena) وجود دارد. به حنا کردن سر عروس، سرحنا می گویند. بعد از ظهر روز سرحنا از نزدیکان خانواده داماد چند نفر به خانه عروس می روند. به این دسته از زنها "بَربوُکی" (Berbûkî) می گویند. این زنها اغلب خواهر، زن برادر، زن دایی یا زن عموی داماد هستند. خانواده عروس از آنها انتظار هدایای گرانبها برای عروس دارند. عروس را هم مانند داماد بر روی صندلی می نشانند. مثل مجمعی که برای داماد در آن حنا درست کرده بودند برای عروس نیز آماده می کنند. سینی یا مجمع حنای عروس را لازم است که خواهرش برای او بگرداند. سپس دیگران از دست او می گیرند و روی سر عروس می گردانند.

گردانیدن سینی و رقصیدن در شادی مجلس حنا کردن تا هنگامی که شمع ها روشن هستند، ادامه پیدا می کند.



دخترها و زن ها همه به دور عروس ردیف می شوند و ترانه می خوانند. یکی از آنها ترانه "حنا بیاورید"(Ha Hene Bînin) است یک عده می خوانند و عده ای دیگر پاسخ می دهند.

Ha hene bînin	**آی حنا بیاورید**
Ha bînin bînin bînin	آی بیاورید بیاورید بیاورید
Heneka bûkê bînin	حنای عروس را بیاورید
Hene ji boxçe derînin	حنا را از بغچه درآورید
Hene ji boxçe derînin	حنا را از بغچه درآورید
Pê bûkê bixemlînin	با آن عروس را آرایش کنید
Pê bûkê bixemlînin	با آن عروس را آرایش کنید
Pê zavê bixapînin	با آن داماد را فریب دهید

Pê zavê bixapînin	با آن داماد را فریب دهید
Her, hene, hene, hene	حنا، حنا، حنا، حنا
Her, hene, hene, hene	حنا، حنا، حنا
Heneka bûkê ho lo	حنای عروس
Heneka bûkê ho lo	حنای عروس
Her bînin, bînin, bînin	بیاورید بیاورید بیاورید
Her bînin, hene bînin	آی بیاورید حنا بیاورید

تفاوت این ترانه درمنطقه دیاربکراینگونه است :

Wer hene	**حنا بیاور**
Hene hene hene hevalê	حنا حنا حنا ای دوست
Hene hene hene hevalê	حنا حنا حنا ای دوست
Êvara hene ye hevalê	حنای عصر است ای دوست
Êvara hene ye hevalê	حنای عصر است ای دوست
Bêk hatî hewşê ye hevalê	عروس آمده دور و بر ای دوست
Bêk hatî hewşê ye hevalê	عروس آمده دور و بر ای دوست
Şewtî dilkê dê ye delalê	دل مادرش سوخته ای عزیز
Şewtî dilkê dê ye delalê	دل مادرش سوخته ای عزیز
Hene hene hene hevalê	حنا حنا حنا ای دوست
Wer hene hene delalê	بیاور حنا حنا ای دوست
Hene di teştê kin hevalê	حنا را در طشت بریزید ای دوست

حنا را در طشت بریزید ای دوست	Hene di teştê kin hevalê
قاشق آب بر رویش بریز ای دوست	Bi kevçiya avê li kin hevalê
قاشق آب بر رویش بریز ای دوست	Bi kevçiya avê li kin hevalê
به دست داماد بزنید ای دوست	Li destê zavê kin hevalê
دست داماد بزنید ای دوست	Li destê zavê kin hevalê
در میان جمع پخش کنید	Li koma dorê kin hevalê
در میان جمع پخش کنید	Li koma dorê kin hevalê
یاور حنا حنا ای دوست	Wer hene hene hevalê
بیاور حنا حنا ای عزیز	Wer hene hene delalê
بیاور حنا حنا ای دوست	Wer hene hene hevalê
بیاور حنا حنا ای عزیز	Wer hene hene delalê



باز نمی کند. بعد از اینکه طلا را در کف دستش نهادند، دستهایش را حنا می کنند و دست هایش را با دستمال نقشین و گلدوزی شده می بندند.

خواهر عروس یک سینی می آورد و زنها شروع به انداختن هدایای سرحنا می کنند. هدایا گوناگون است. خواهر عروس ابتدا سراغ خانواده داماد می رود. آنها طلا یا اینکه پول در سینی می اندازند. سپس نوبت خانواده عروس می شود. مادر، خواهر، زن برادر هایش و سپس بقیه اقوام و دوستان و هم روستایی ها می روند. روستایی ها معمولاً چیزهایی سبک از قبیل : ظرف، لیوان و ... می آورند. بعد از سرحنا باز هم رقص و ترانه خوانی شروع می شود. یکی از آن ترانه های شنیدنی نیز ترانه "آهوی منی " (Xezala min î) است.

غزال من هستی عزیز من هستی	**Xezala min î delala min î**
دِ هِلی هِلی هِلی (آوا)	De hêlî hêlî hêlî
غزال من هستی عزیز من هستی	Xezala min î delala min î
کوچ نشین محله پایین	Koçera beriya jêrî
غزال من هستی عزیز من هستی	Xezala min î delala min î
کوچ نشین ها رفتند ییلاق	Koçer çûne zozanê
غزال من هستی عزیز من هستی	Xezala min î delala min î
کوچ نشین محله پایین	Torek kirine eyaran
غزال من هستی عزیز من هستی	Xezala min î delala min î
گوسفند پدرت سرخ است	Pezê babe te sor e
غزال من هستی عزیز من هستی	Xezala min î delala min î
در کو ه های سرخ می چرخد	Li çiyayê sor diçêre
غزال من هستی عزیز من هستی	Xezala min î delala min î

Xeribî çiqes zor e
غریبی چقدر سخت است

Xezala min î delala min î
غزال من هستی عزیز من هستی

De hêlî hêlî hêlî
دِ هِلی هِلی هِلی (آوا)

Xezala min î delala min î
غزال من هستی عزیز من هستی

Koçera beriya jêrî
کوچ نشین محله پایین

Xezala min î delala min î
غزال من هستی عزیز من هستی

Pezê babe te reş e
گوسفند پدرت سیاه است

Xezala min î delala min î
غزال من هستی عزیز من هستی

Li çiyayê reş dimeşe
در کو ه های سرخ می چرخد

Xezala min î delala min î
غزال من هستی عزیز من هستی

Ramîsan çiqes xweş e...
بوسیدن چقدر دلنشین است...



حمام کردن عروس و داماد　　Serşûştina bûk û zavê

روز آخر عروسی، یا اینکه روزی که پس از آن عروس را می خواهند بیاورند خانه داماد، آب سرشوی روستا را برای داماد گرم می کنند. ساقدوش و دوستان داماد با ترانه و هلهله کشان او را به سرشوی روستا می برند. اما در شهر داماد را به حمام می برند. در هنگام بردن و برگرداندن داماد ترانه هایی در میان راه و محله ها می خوانند. یکی از آن ترانه ها این است:

داماد را بیاورید سرشور	**Dê zavê bin serşoyê**
داماد آی داماد	Zava hay zava
این شاه پسر را بیاورید سرشویه	Dê kurkî bîn serşoyê
شاه پسری که تازه داماد شده	Kurik ji nû zava
از او کثیفی را دور کنید	Lê bireşînin nêmoyê
داماد آی داماد	Zava hay zava
از او کثیفی را دور کنید	Lê bireşînin nêmoyê
شاه پسری که تازه داماد شده	Kurik ji nû zava
به خاطر همسرش	Ji bo xatira singbegoyê
داماد آی داماد	Zava hay zava
به خاطر همسرش	Ji bo xatira singbegoyê
شاه پسری که تازه داماد شده	Kurik ji nû zava

هنگامی جوانی ناکام و مجرد بمیرد، در هنگام شستن او زنها کِل می کِشند(هلهله) و می گویند: «این آب، آب شستن داماد است» یا اینکه می گویند:« دامادی اش را ندید »

در بعضی بخشها برای حمام عروس، مجلسی برپا نمی‌کنند. عروس در خانه حمام می رود. اما در

شهر ها به ویژه شهرهای شمال غربی کُردستان دوستان نزدیک عروس همراه او به حمام می روند. آنها با خود خوردنی، میوه و شیرینی به حمام می برند. آن روز، حمام را به‌طور دربست کرایه می کنند. حمام آن‌روز به جای شادی و ترانه خوانی تبدیل می شود. با جام آب روی سر عروس می ریزند. در بالای سر او ترانه می خوانند و هلهله می کشند.

لباس پوشاندن داماد Lêkirina kincên zavê

روزی که قرار است عروس را به خانه داماد بیاورند، پیش از آمدن عروس لباسهای داماد را از خانواده عروس می گیرند و بر تن داماد می کنند. در بعضی مناطق، پدر عروس برای داماد، لباس می خرد و در بعضی مناطق پدر داماد برای پسرش لباس دامادی تهیه می کند. اما خواه پدر زنش، خواه پدرش، بایستی که قبل از عروسی لباسها را به خانه پدر عروس ببرند و تا روز عروسی در آنجا بماند. زنهای طرف عروس لباسها را به پسرجوانی می دهند تا به خانه داماد ببرد. در بعضی مناطق بچه ها سینی لباسها و سینی های دیگر هم میوه و شیرینی قرار داده شده است را بر روی سرشان قرار می دهند و به خانه داماد می برند. در هنگام پوشاندن لباس بر تن داماد نوازندگان دهل و سرنا بر بام خانه می‌روند و مقام Her bînin (هَر بینِن) را می نوازند. به اندازه چند دقیقه این مقام را ادامه می دهند. سپس یک صندلی می آورند تا داماد بر روی آن بنشیند. بالشی گلدوزی شده و نقشینی هم پشت داماد قرار می دهند. دوستان و آشنایان داماد دور او حلقه می‌زنند و با خواندن ترانه دست می‌زنند. برادر گفته لباسها را می آورد. همگی هلهله می کنند و شادیشان را با کِل کِشیدن ابراز می کنند. داماد لباسهای قدیمیِ تنش را در می آورد و به تنهایی زیر شلواری اش برای او باقی می‌ماند. زیر شلواری او هم نو و تازه است. بخاطر اینکه پس از اینکه به حمام رفته بود، لباسهای زیر تازه اش را بر تن کرده بود. برادر گفته پاکت لباسها را باز می کند و از پیراهن شروع می کنند. چند نفر با خواندن ترانه مراسم را گرم می کنند و بقیه هم با پاسخ به ترانه آنها را همراهی می کنند.

Her bînin, bînin bînin

Her bînin, bînin, bînin
Îşlikê zavê bînin
Îşlikê paşê bînin
Pê zavê bixemlînin
Pê paşê bixemlînin
Pê bûkê bixapînin
Pê bûkê bixapînin
Birazavayê me dibêyo
Zavayê çav li rê yo.
Her bînin, bînin bînin
Her bînin, bînin, bînin
Şelwarê zavê bînin
Şelwarê paşê bînin
Pê zavê bixemlînin
Pê paşê bixemlînin
Pê bûkê bixapînin
Pê bûkê bixapînin
Birazavayê me dibêyo
Zavayê çav li rê yo.

بیارید، بیارید، بیارید

بیارید، بیارید، بیارید
لباس زیر داماد را بیاورید
لباس زیر شاه داماد را بیاورید
با آن داماد را آرایش کنید
با آن شاه داماد را آرایش کنید
با آن عروس را فریب دهید
با آن عروس را فریب دهید
باید که ساقدوش اینجا باشد
داماد چشم به راه است
بیارید، بیارید، بیارید
بیارید، بیارید، بیارید
شلوار داماد را بیاورید
شلوار شاه داماد را بیاورید
با آن داماد را آرایش کنید
با آن شاه داماد را آرایش کنید
با آن عروس را فریب دهید
با آن عروس را فریب دهید
باید که ساقدوش اینجا باشد
داماد چشم به راه است

بیارید، بیارید، بیارید	Her bînin, bînin bînin
بیارید، بیارید، بیارید	Her bînin, bînin, bînin
جوراب داماد را بیاورید	Goreya zavê bînin
جوراب شاه داماد را بیاورید	Goreya paşê bînin
با آن داماد را آرایش کنید	Pê zavê bixemlînin
با آن شاه داماد را آرایش کنید	Pê paşê bixemlînin
با آن عروس را فریب دهید	Pê bûkê bixapînin
با آن عروس را فریب دهید	Pê bûkê bixapînin
باید که ساقدوش اینجا باشد	Birazavayê me dibêyo
داماد چشم به راه است	Zavayê çav li rê yo.

هنگامی که نوبت به پوشاندن شلوار داماد می شود، یکی دستش را می اندازد روی پاچه های شلوار داماد و نمی گذارد که داماد پاهایش را درون آن قرار دهد. برادر گفته، دستش را در جیبش می کند و انعام و بخشش می دهد. او نیز پاچه شلوار را رها می کند و تا زمانی که همه لباسهای داماد را می‌پوشانند به همین سبک برادر گفته باید دست در جیب باشد تا در صورت نیاز به جوانها پول بدهد.

نوبت هریک از لباس هاکه باشد، اسم لباس را می برند و ترانه اش را می خوانند. در پایان شیشه گلاب را بر روی داماد می پاشند و باقیمانده را بر روی سر خواننده و نوازنده ها می پاشند.

پخش پول شادباش Şabaş

پیش از اینکه مردها و زنهایی که به خانه داماد رفته بودند تا عروس را بیاورند (خواندی ها Xwenî و بربوُکی ها Berbûkî)، برسند، مهمانهای خانه داماد حسابی می رقصند. محلی که در آن

می‌رقصند را " گوونَد" (Govend) می گویند. گوونَدی زیبا، شاد و گرم برپا می‌گردد. ابتدا زنها می رقصند بعد مردها جایگزین می شوند. نوازندگان نیز گوونَد را که حالا ردیفی طولانی شده است را چند بار به سرعت از ابتدا تا پایان، می روند و برمی گردند. رقاص های اصلی که جوانهای رشید نزدیک خانواده داماد هستند را " گوونَدگر"(Govendger) می گویند آنها در ابتدای گوونَد قرار گرفته اند. شاباش از سر گوونَد شروع می شود. نوازنده سرنا و دهل کمی صدا را کمتر می کنند. یکی از افراد نوازنده ها، می آید وسط گوونَد و شروع به رقصیدن می کند. سپس به ابتدا صف گوونَد می روند و جلوی آنها می ایستد و می رقصد. یک به یک اسم آنها را بلند صدا می زند و می گوید: " شاباش شاباش آقای من شاباش" و اسم آن کسی را که در روبه‌روی اوست را می گوید. او چندین بار همراه آهنگ، جلوی آن شخص می نشیند و بلند می شود. گوونَدگر هم دست به جیب می شود و پول در می آورد و به شاباش گو نشان می دهد و پول ها را به سوی دهان او می گیرد. شاباش گو با لب پولها را می گیرد و سپس می شمارد و مقدارش را بیان می کند و در جیبش می گذارد. نوازنده سرنا، با تمام تواناییش، می نوازد. با خم کردن سرش به پایین و به بالا نفس می گیرد. گلویش را پر باد می کند، انگار چشم هایش در حال درآمدن است. دُهلچی آنچنان بر دهل می کوبد که گویی الان پوست دهل پاره می شود. چند لحظه بعد دوباره نوازندگان به آرامی آهنگ را ادامه می دهند و دوباره شاباش گو سراغ نفر دوم گوونَد می رود. این سبک تا نفر آخر گوونَد ادامه پیدا می کند. شاباش گو به این شیوه تمام افرادی را که در گوونَد می رقصند را شاباش می کند. وای به حال آنهایی که به او پول ندهند. اسم آنها را بلند چند بار می گوید. می خواهد که آنها را خراب کند تا بلاخره پولش را از آنها بگیرد. تا پول از آنها نگیرد، دست از سرشان بر نمی دارد. گاهی صاحب عروسی، با اشاره و چشم غره به شاباش گو، می خواهد که بیشتر پیله کند و با بردن اسم مهمانها، چند بار از آنها پول بگیرد. او نیز این کار را می کند و مهمانها نیز پول می دهند. بعضی وقتها بخاطر این رفتارها بحث و جدلی راه می افتد. اغلب نوازنده ها و شاباش گوها، مطرب هستند، هیچ کس غیر از آنها این کار را نمی کند. گاهی اوقات مطربها برای خودشان کار و کاسبی راه می اندازند و پیش از شروع مراسم به بعضی از مهمانها پول می دهند. به این دلیل که وقتی آنها پول زیادتری به شاباش گو بدهند، بقیه نیز به آنها نگاه می کنند و از اینکه شرمنده نشوند، پول بیشتری به شاباش

گو می دهند. به این راه مهمانها را فیلم می کنند. پس از اتمام مراسم مخفیانه پولهایشان را به آنها برمی گردانند.

در بیشتر مراسم های عروسی شاباش به تنهایی برای مردهاست. آن موقع مادر و زنان طرف داماد نیز او را شاباش می کنند. اما در بعضی از مناطق مطربها پس از شاباش کردن مردها، به سمت زنها می روند تا از آنها پول بگیرند. برخی از زنها هم فرار می کنند و می گویند که: " شوهرمان پول داده است"

صاحبان عروسی گاهی درباره شاباش، قبلاً با مطربها کنار می آیند. در این مواقع صاحبان عروسی سهم مطرب ها را تنها، شاباش قرار می دهند. اگر مطربها پول کمی دریافت کنند، خارج از قراردادشان، خانواده داماد به آنها پول خواهند داد. در بعضی مناطق دو نوع شاباش وجود دارد. یکی همین که برایتان در بالا گفتیم و دومی هنگامیست که مهمانهای سرشناس و به اسم و رسم وارد مراسم می شوند، مطربها آنها را شاباش می کنند.

نوشتن لیست جهیزیه عروس Nivîsandina cihêzên bûkê

بعد از اجرای مراسم حنابندان، هنگامی که بازکردن کادوها و جهیزیه تمام می شود. از طرف عروس و داماد چند نفر پیش می آیند. آنها با دعوت چند شاهد ریش سپید و یک نویسنده، سیاهه جهیزیه را مشخص می کنند. نویسنده لیست تمام وسایل را که از طرف خانواده عروس اعلام می شود را با ارزش قیمتی یک به یک جلوی آنها می نویسد. سپس نتیجه قیمت را برای حضار می خواند. همه قبول می کنند. در پایان برگه این سیاهه، ابتدا نویسنده و بعد از او آنهایی که از طرف داماد و عروس (اغلب پدر، عمو یا از برادرانشان) امضا می کنند. اما مسئله ای که وجود دارد، این است که ارزش جهیزیه عروس چقدر باشد آن را چهار برابر یا پنج برابر بیشتر می نویسند. این سیاهه برای این است که اگر خدای ناکرده زن و شوهر در آینده بخواهند از هم جدا شوند، عروس می تواند مال خودش را از داماد بگیرد یا که به نرخ آن، بهای سیاهه را از مرد، دریافت کند.

این نوشته ها در بین دو طرف مثل سند نیمه رسمی می باشد. اما باز هم در نهایت اینگونه نمی‌شود.

من با چشمهای خودم چند مورد مشابه دیدم که عروس را تنها با لباسها و طلاهایش به خانه پدرش برگرداندند.

اما در این کار تنها نویسنده سود می برد، هنگامی که نوشتن تمام می شود دو جفت جوراب بسیار خوب به او می دهند. حتی اگر ملای روستا نویسنده باشد، باز هم نباید که او را فراموش کنند.

انتقال عروس Guhaztina bûkê

روز آخر خانواده داماد خودشان را آماده عروس آوردن می کنند. اگر عروس در همان روستا یا محله باشد، عروس درآوردن و یا عروس کشان بسیار آسان است. در این موقع خانواده داماد چند بار عروس را در محله و روستا می گردانند و به خانه داماد می آورند. اما اگر عروس از آن روستا نباشد و از روستای دیگری باشد، در این هنگام راهی بس دراز و پر درد سر است و آوردن عروس خود می شود مراسمی رنگین و جالب.

بربوکی ها خود را برای این مورد آماده می کنند.

اگر دو گروه نوازنده (نوازنده سرنا و نوازنده دهل) باشد یک گروه در خانه داماد می مانند و گروهی دیگر با بربوکی و خواندی برای آوردن عروس، همراه می شوند. برای عروس اسبی ویژه با زین و افساری نو تهیه می کنند. یک نفر از نزدیکان داماد باید افسار اسب عروس را به دست بگیرد. این فرد نگهبان عروس است و نباید اجازه دهد کسی سوار اسب شود و پای در رکاب اسب نهد. بر اساس باور و پندار کُردها اگر از رکاب اسب عروس چیزی عبور دهند داماد سخت گرفتار می شود و دیگر نمی تواند ازدواج کند.

حرکت بربوکی ها (آن دسته از زنها که برای آوردن عروس می روند) و خواندی ها (مردهایی که برای آوردن عروس می روند) به سوی روستای عروس با تیراندازی آغاز می‌گردد. خواندی ها چند بار روستایشان را با اسب می پیمایند. صدای نفس و شیهه اسب ها روستا را خبردار می کند که بربوکی و خواندی به عروس کشان می روند. صدای پای اسب ها و تیراندازی تفنگ خواندی ها تا

مدتی که از روستا خارج شده اند باز هم شنیده می شود. صاحبان عروسی قبل از اینکه به روستای عروس برسند، به تفنگ دار ها هشدار می دهد که دیگر از تیراندازی دست بردارند چون که امکان دارد باعث ناراحتی خانواده عروس و همچنین روستاییان شوند. از این رو تفنگ ها بر دوش نهاده می شود و استفاده از آنها تا برگشتن از روستا با عروس قدغن (ممنوع) می شود. وقتی که به جلوی درب منزل پدر عروس می رسند، طرف عروس، عروس را در جلوی روی آنها می آورند. جوانها افسار اسبها را می گیرند و اسبها را به اصطبل داخل خانه پدر می برند. اکنون مردهای طرف داماد باید در بیرون منزل منتظر بمانند. قوم و خویش عروس و روستایی ها در دور عروس حلقه می‌زنند و شروع به مسخره کردن خانواده داماد می کنند. تفنگ ها و اسلحه هایشان را از آنها می ستانند و ژاکت و پالتوهایشان را از تنشان در می آوردند. با این کار ها می خواهند بگویند که شما به فرمان ما و زیردست ما هستید. هنگامی که عروس را از خانه در می آورند آن موقع هرچه که از آنها گرفته بودند، باز می گردانند. گاهی نیز پس از چند روز برای آنها پس می فرستند. برای این ماجرا، ترانه ای وجود دارد که طرف داماد مدام آنها را می خوانند. طرف عروس پشیمان شده اند، آنها نمی خواهند دخترشان را به این سادگی به آنها بدهند. ترانه ای در پاسخ طرف داماد می خوانند که مضمون آن، اینست که :



"دست خانواده داماد زیر سنگ است بنابراین باید یک به یک شرط ها را به جای بیاورند"

اما بلاخره با گریه و زاری، عروس را از آنها می گیرند. ترانه " بدهید به ما عروس ما " اینجا خوانده می شود. بر بوکی ها در داخل خانه، عروسشان را آماده می کنند. عروس را

که دست و پایش قبلاً حناکرده بودند، آرایش می کنند. چشمهایش را سُرمه می‌کنند. گیسو و زلفهایش را می بافند و درست می کنند. لباسهای کُردی و رنگین به او می پوشانند. روسری سرخ و بزرگی روی سر و صورتش می اندازند. در میان کُردها رنگ سرخ نماد زندگی و سرافرازی است. در بعضی مناطق چادرشب سرخ رنگی بر روی سرش می اندازند و بر روی صندلی می نشانند. بربوکی ها یا همان زنهای طرف داماد دست به دست هم مقابل عروس ردیف می شوند و در مقابل آنها طرف عروس با همین سبک رو در روی هم قرار می گیرند.

بَربوکی ها ترانه " بدهید به ما عروس ما " را می خوانند و طرف عروس نیز به آنها پاسخ می‌دهند: " ما نمی دهیم عروس به شما " . ترانه اینگونه است.

عروس مان را به ما بدهید دیگه	**Dê bidine me bûkê me**
-عروس مان را به ما بدهید دیگه	-Dê bidine me bûkê me
عروس مان را به ما بدهید	Bidine me bûkê me!
- ما نمی دهیم، ما نمیدهیم	-Em nadin, em nadin
ما عروس مان را نمیدهیم	Em bûka xwe nadin
یک لحظه هم نمیدهیم	Enî deqa xwe nadin
دختر دُردانه و نازک خویش را نمی‌دهیم	Vavteng- zirava xwe nadin
اندام طلا خویش را نمی‌دهیم	Bejin têla xwe nadin
تا وقتی که کمربندش نیاید	Heta neyê kemero
-کمربندش حاضر است	-Kemera wê haziro
از دیروز تا پریروز	Hêj duho heta pêro
فقط خواسته ما را برآورده کنید	Bes hecetan me bigiro
خانه های ما از همدیگر دور است	Malgêt me li hev dûro

Li ber çemê Xabûro	در کنار رود خابُورو است
Serçiyan ser keşandin	قله ها خود را بالا کشیدند
Defçiyan def dirandin	دف زن ها، دف ها را پاره کردند
Dê bidine me bûkê me!	عروس مان را به ما بدهید
Em nadin, em nadin	ما نمی دهیم، ما نمیدهیم
Em bûka xwe nadin	ما عروس مان را نمیدهیم
Xizêmşora xwe nadin	دلبند فامیل خویش را نمی دهیم
Heta neyê guharo	تا وقتی که گوشواره ها را نیاورند
Guharên wê haziro	گوشواره هایش حاضر است
hêj duho heta pêro	از دیروز تا پریروز
Bes hecetan me bigiro	فقط خواسته ما را برآورده کنید
Malgêt me li hev dûro	خانه های ما از همدیگر دور است
Li ber çemê Xabûro	در کنار رود خابُورو است
Serçiyan ser keşandin	قله ها خود را بالا کشیدند
Defçiyan def dirandin	دف زن ها، دف ها را پاره کردند
Dê bidine me bûkê me!	عروس مان را به ما بدهید
Em nadin, em nadin	ما نمی دهیم، ما نمی‌دهیم
Em bûka xwe nadin	ما عروس مان را نمی‌دهیم
Bejnbilinda xwe nadin	بالا بلند و رعنای خویش را نمی دهیم
Heta neyê fistano.	تا لباسش نیاید
Fistanê wê haziro	لباسش حاضر است

hêj duho heta pêro	از دیروز تا پریروز
Bes hecetan me bigiro	فقط خواسته ما را برآورده کنید
Malgêt me li hev dûro	خانه های ما از همدیگر دور است
Li ber çemê Xabûro	در کنار رود خابُورو است
Serçiyan ser keşandin	قله ها خود را بالا کشیدند
Defçiyan def dirandin	دف زن ها، دف ها را پاره کردند
Dê bidine me bûkê me!	عروس مان را به ما بدهید
Em nadin, em nadin	ما نمی دهیم، ما نمی‌دهیم
Em bûka xwe nadin	ما عروس مان را نمی‌دهیم
Çav beleka xwe nadin	چشم سیاه سفید (زیبا چشم) خویش را نمی دهیم
hêj duho heta pêro	از دیروز تا پریروز
Bes hecetan me bigiro	فقط خواسته ما را برآورده کنید
Malgêt me li hev dûro	خانه های ما از همدیگر دور است
Li ber çemê Xabûro	در کنار رود خابُورو است
Serçiyan ser keşandin	قله ها خود را بالا کشیدند
Defçiyan def dirandin	دف زن ها، دف ها را پاره کردند
Bes hecetan me bigiro	فقط خواسته ما را برآورده کنید
Malgêt me li hev dûro	خانه های ما از همدیگر دور است
Li ber çemê Xabûro	در کنار رود خابُورو است
Serçiyan ser keşandin	قله ها خود را بالا کشیدند
Defçiyan def dirandin	دف زن ها، دف ها را پاره کردند

Dê bidine me bûkê me!	عروس مان را به ما بدهید
Em nadin, em nadin	ما نمی دهیم، ما نمی‌دهیم
Em bûka xwe nadin	ما عروس مان را نمی‌دهیم
Gerdenspiya xwe nadin	گردن بلور خودمان را به شما نمی دهیم
Heta neyê gostîlo.	تا وقتیکه حلقه اش نیاید
-Gostîla wê haziro	حلقه اش حاضر است
hêj duho heta pêro	از دیروز تا پریروز
Bes hecetan me bigiro	فقط خواسته ما را برآورده کنید
Malgêt me li hev dûro	خانه های ما از همدیگر دور است
Li ber çemê Xabûro	در کنار رود خابُورو است
Serçiyan ser keşandin	قله ها خود را بالا کشیدند
Defçiyan def dirandin	دف زن ها، دف ها را پاره کردند
Dê bidine me bûkê me!	عروس مان را به ما بدهید
(Ji Kemal Culemêrgî)	(از کمال جُله مِرگی)



یکی از طرف راست و یکی از طرف چپ، عروس را محافظت می کند و یکی افسار اسب را در دست می گیرد و می کشاند. این سه نفر تا زمانیکه عروس به داخل خانه داماد می رسد، پاسداران عروسند.



عروس از دور در میان جمعیتی که او را از روستایش به خانه داماد می آوردند مثل گل سرخی نمایان می شود. جهیزیه عروس در داخل صندوق قرار می گیرد و بر روی اسب یا قاطری قرار می دهند. کلید صندوق در جیب عروس است. خاک بر سر خانه پدر عروسی که صندوقش هنگام بار کردن بر روی اسب سبک باشد. این موقع همگی شروع به حرف زدن و مسخره کردن خانواده عروس می کنند و حرفهای نا مناسب به آنها می گویند. چند سوارکار از طرف داماد در جلو و چند سوارکار از پشت مراقب گروه هستند. آنها همگی به سوی روستا عزیمت می کنند چون از ستم خانه پدر عروس راحت شده اند. خانواده عروس، پدر آنها را سوزانده و دلشان را به درد آورده است. دیگر نوبت بربوکی ها و خواندی هاست. آنها می خواهند که عقده هاشان را خالی کنند. در اطراف دیاربکر و بِدلیس این موقع ها، آنها شروع به خواندن ترانه "یاریلا " می کنند.

آنها پس از اینکه کمی از روستا دور شدند، طوریکه پدر عروس و روستاییان صدایشان را بشنوند، این ترانه را می خوانند:

Yarila yar xezûr xezûr xezûr	**ای یار پدر زن پدر زن پدر زن**
Ê wela kûçke sor e ber tenûr	طوله سگ قرمز در کنار تنور است
Yarila xezûr bikin kadînê	ای یار پدر زن را بیندازید در کاهدان
Ê wela xezûr bikin kadînê	آره بخدا پدر زن را بیندازید در کاهدان
Maşelleh lê kin cilka mehînê	ماشاالله لباس مادیان را بر تنش بکنید
Yarila heya germa havînê	ای یار تا زمان گرمای تابستان
Ê wela heya germa havînê	آره به‌خدا تا زمان گرمای تابستان
Yarila mar û miûkan bibînê	ای یار مار وخزنده ها را ببین
Ê wela parî eqil hilînê	آره به‌خدا یک لقمه عقل بردار(یک مقدار عقل داشته باش)
Înşaelle piçek eqil hilînê	خدا یک کم عقل به تو بدهد
Yarila yar xesû xesû xesû	ای یار مادر زن مادرزن مادرزن
Ê wela kûçka sor e ber tenûr	طوله سگ قرمز در کنار تنور است
Yarila xesûyê bikine kadînê	ای یار مادر زن را بیندازید در کاهدان
Ê wela xesûyê bikine kadînê	آره به‌خدا مادر زن را بیندازید در کاهدان
Maşelleh lê kin cilka mehînê	ماشاالله لباس مادیان را بر تنش بکنید
Yarila heya germa havînê	ای یار تا زمان گرمای تابستان
Ê wela heya germa havînê	آره بخدا تا زمان گرمای تابستان
Yarila mar û miûkan bibînê	ای یار مار وخزندگان را ببین
Ê wela parî eqil hilînê	یک لقمه عقل بردار(یک مقدار عقل داشته باش)
Înşaelle piçek eqil hilînê	خدا یک کم عقل به تو بدهد

دراطراف شهرهای بوتان وبادینان این ترانه ها باتغییرات خوانده می شود که یکی ازآنها این ترانه است :

آره ماشاالله	**Ê lêylo maşallah**
ای یار این مادر زن است مادر زن	Yar xesûwê xesûwê
آره ماشاالله	Ê lêylo maşallah
ای کاش مادرزن وجود نداشت	Xwezî xesû nebana
آره ماشاالله	Ê lêylo maşallah
عروس را به حال خودش می گذاشتند	Bûk bi dilê xwe bana
آره ماشاالله	Ê lêylo maşallah
لباس خر بر تنش کنید	Lêkin cilka kerê yo
آره ماشاالله	Ê lêylo maşallah
مادر زن را بیندازید در کاهدان	Xesû bibine kadînê
آره ماشاالله	Ê lêylo maşallah
لباس مادیان به تنش بکُنید	Lê kin cilka mehînê
آره ماشاالله	Ê lêylo maşallah
مادر زن را ببرید برای شخم زدن	Xesû wê bibin ba keşe
آره ماشاالله	Ê lêylo maşallah
به او پوشال بپوشانید	Lê kin cilka pelaşe
آره ماشاالله	Ê lêylo maşallah
(از نعمت جزیری)	(Ji devê Nîmetê Cizîrî)



هنوز ترانه تمام نشده است که شروع به تیراندازی می کنند، هم روستایی های عروس، که منتظر این صداها بودند، در پاسخ به آنها، نیز تیراندازی می کنند. تا وقتی گروه عروس کشان از دیده روستایی ها پنهان نشده اند، صدای تق تق تفنگها ادامه پیدا می کند.

نوجوانان و جوان های هم روستایی عروس، که می دانند آن روز، دختر محله شان که حالا عروس شده است، با خانواده شوهرش از کجا عبور خواهند کرد، دوست دارند که عقده هاشان را بر سر خانواده داماد تلافی کنند. برای همین سر راهشان را باطناب یا اینکه با سنگ می بندند و جلوی آنها را می گیرند. هنگامی که آنها نزدیک راه بسته شده می رسند و این صحنه را می بینند، متوجه می شوند که قضیه از چه قرار است و باید به آنها پول بدهند. جوان ها پس از دریافت پول، با کارد طناب ها را پاره می کنند و راه را بر آنها می گشایند. گاهی اوقات خانواده داماد به‌جای پول، بره ای با خود می آورند تا به جوان های روستای عروس بدهند. راهزنها با کشتن، پوست کردن و کباب کردن بره و خوردن آن، حسابی مشغول خودشان می شوند. لازم است که بر بوکی و خواندی ها این فرصت را غنیمت بشمارند. به این بره، بره داماد می گویند. گاهی خانواده داماد برای ترساندن جوانها کارد از جیبشان در می آورند، اما بدینسان با آنها شوخی می کنند و با بریدن گوش بره، آنها را فریب می دهند. در پایان بره مال جوان ها است. زمان قدیم در شهرها، جوانها راه دلیجان و کالسکه. عروس را می گرفتند و اکنون جلوی ماشین عروس را می گیرند و باج می خواهند. امروزه ماشین عروس را تزئین و پشت آن بادکنک می بندند. ماشین بربوکی و



خواندی‌ها نیز به دنبال آنها می روند. ماشین عروس محله به محله شهر را می‌گردد. مهمانها با ماشینهایشان به دنبال ماشین عروس بوق می‌زنند و ترانه می خوانند و هلهله می کنند. روی کامیونت ها و وانت های روباز نوازندگان هم دهل و سرنا می‌زنند.

برگردیم به روستاها

بربوکی ها و خواندی ها با اسب هایشان هنرنمایی می کنند و در مقابل هم حرکات نمایشی انجام می دهند. با اسبهایشان کیلومترها دور می شوند و دوباره به سمت عروس باز می گردند. جوانها گاهی در هنگام اسب سواری کلاه یکدیگر را می دزدند و یا روی زمین می اندازدند. در برخی از مناطق بعضی از سوار کارها به سمت عروس و بعضی هایشان به سوی داماد می روند. آنها کفشهای عروس و داماد را از پایشان در می آورند و تا پول نگیرند به آنها برنمی گردانند. گاهی

اوقات نیز جوان های دیگر به دنبال کسی که کفش را دزدیده، می روند تا کفش را از او پس بگیرند.

اگر عروسی " بَردِلی ها " (Berdilî) باشد باید هر دو عروس در همان روز با هم عوض شوند. بردِلی به دو دختر می گویند که توسط دو خانواده با هم عوض و عروس خانواده مقابل می شوند.

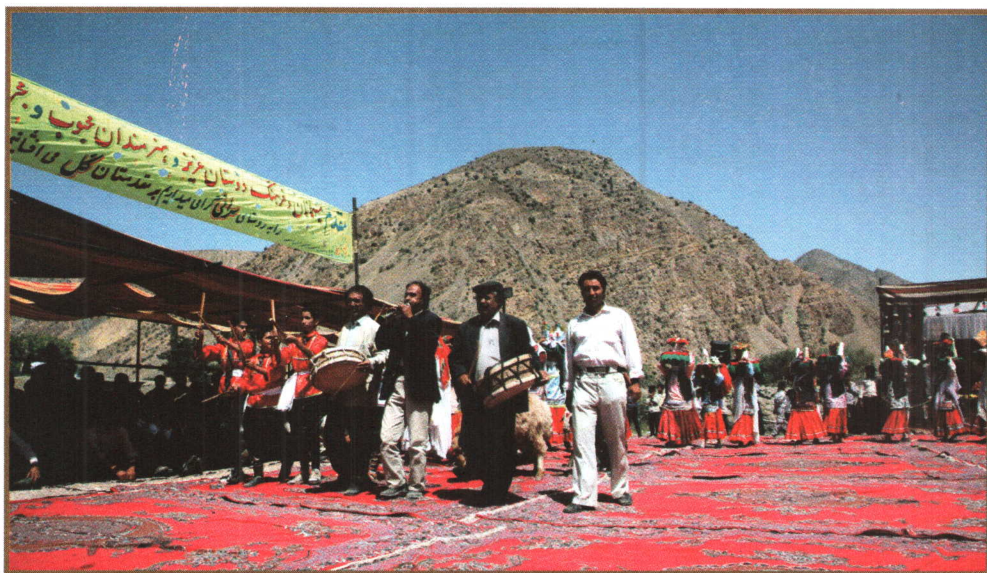


اگر هر دو عروس از روستا نباشند، بین دو روستا محلی را انتخاب می کنند تا آن دو را با هم عوض کنند. هر طرف دخترشان را می آورند و عروسشان را می گیرند. گاهی لج و لجبازی راه می افتد و هیچ کدام از طرفین پا پیش نمی گذارند. در این مواقع ریش سفید ها و بزرگان موضوع را حل می‌کنند. اگر هر دو عروس در یک روستا باشند، آنها را به میدان روستا می آورند و عروسها را با هم تعویض کنند. رسوم و عادات کُردها بر این است که اگر حتی یک کوچه نیز فاصله بین خانه ها باشد، حتماً مسیری را طی کنند. کُردها بر این باورند که اگر این رفت و آمدها ایجاد نشود برای عروس و داماد مناسب نیست.

برگردیم سراغ عروس و دامادی که از دو روستای جدا باشند؛ سوارکارهایی که عروس را همراهی می کنند، مدام به سوی روستای داماد می تازند و به سوی کاروان عروس بر می گردند. با این کار

خانه داماد را آگاه می کنند که کارهایشان را ردیف کنند و آماده ورود عروس باشند.

نوازندگان و گوونَدگر ها نیز از روستا خارج می شوند و برای پیشواز عروس در دروازه روستا شروع به ترانه خواندن می کنند.



یکی از آن ترانه ها "عروس آمده است گل آمده" :

آهای عروس آمده است	**Bûk hatiye Golê yo**
آهای عروس آمده است	Bûk hatiye Golê yo
وَیلو وَیلو وَیلو (آوای موسیقی در کُردی)	Weylo, weylo, weylo
وَیلو وَیلو وَیلو (آوای موسیقی در کُردی)	Weylo, weylo, weylo
عروس آمده است	Bûk hatiye Golê yo
مادر دل شکسته!	Dayikê dil xerîbê!
مادر چشم به راه است	Çawên dayikê li rê yo
وَیلو وَیلو وَیلو (آوای موسیقی در کُردی)	Weylo, weylo, weylo

مادر دل شکسته!
Dayikê dil xerîbê!

عروس در حسرت خانه پدرش
Bûk hesreta mala bavê yo

وَیلو وَیلو وَیلو (آوای موسیقی در کُردی)
Weylo, weylo, weylo

مادر دل شکسته!
Dayikê dil xerîbê!

عروس گریه نکن داماد قوی است
Bûk megrî, zava xort e

وَیلو وَیلو وَیلو (آوای موسیقی در کُردی)
Weylo, weylo, weylo

مادر دل شکسته!
Dayikê dil xerîbê!

داماد، ساقدوش و دوستان نزدیک داماد، تفنگ بر دست بالای پشت بام خانه داماد می روند. داماد جیبهایش را پر از شکلات و سکه می کند و منتظر عروس می شود. زنها هم در مقابل درب خانه داماد منتظر عروس می شوند. در دست یکی از آنها کوزه آب و یک تخم مرغ وجود دارد. مادر شوهر عروس در دستش یک ملاقه و درب قابلمه گرفته است. منظور از این وسایل همان شمشیر و سپر است. او با هلهله و رقص بسوی عروسش می رود. او می خواهد که جبروتش را به عروسش نشان دهد، که در زندگی آینده اش و در خانه هیچ وقت مقابل او قد عَلَم نکند. پسر نوجوانی در جلوتر از عروس با آینه ای قدی که پارچه ای سرخ بر آن آویزان است، به سوی خانه داماد می آید. آینه نشانه روشنایی است. نوازندگان، مقام ترانه " آه به من غریبه" را می نوازند.

ای وای بر من غریبه
Heyla li min xerîbê

ای وای بر من غریبه
Heyla li min xerîbê

غریبه خدا با ماست
Heyla li te xerîbê

ای وای بر تو غریبه
Xerîba Xwedê me

عزیز خدا با ماست
Delala Xwedê me

درختی در کناره راه هستم اما
Dara li devê rê me lê

Bi bi hesreta malê babe me!	در حسرت خانه پدرم هستم!
Xerîbê çi gotî	غریبه چه گفتی
Delalê çi gotî	عزیز چه گفتی
Cotyar çûne cotî	کشاورزان رفتند شخم زدن
Xerîbê kember firotî	غریبه کمربند فروختی
Heyla li min xerîbê	ای وای بر من غریبه
Xerîb ezo ezo	غریب منم منم
Delal ezo ezo	عزیز منم منم
Daran girtî gezo	درخت ها شته گرفتند
Hemi çûne, mame ezo	همه رفتند، من آمده ام
Heyla li min xerîbê	ای وای بر من غریبه
Heyla li te xerîbê	ای وای بر تو غریبه
Xerîba çiyê me	غریب کوه ها منم
Delala çiyê me	عزیز کوه ها منم
Toyê mîya me lê	تو امید منی
Bi bi hesreta malê babe me!	در حسرت خانه پدرم هستم!
Heyla li min xerîbê	ای وای بر من غریبه
Heyla li te xerîbê	ای وای بر تو غریبه
Bê tal û nesîbê	بدشانس و بیچاره
Xwedê neke kes	خدا برای کسی نیاورد

غریبه خدا با ماست	Xerîba Xwdê me
عزیز خدا با ماست	Delal Xwdê me
درختی در کناره راه هستم اما	Darka li devê rê me lê
در حسرت خانه پدرم هستم!	Bi bi hesreta malê babe me!
(اِمو از لِچه)	(Ji devê Êmoya licî)

هنگامی که عروس به درب منزل خانه داماد می رسد، دو نفری که در کنار او بودند، می خواهند که عروس را از روی اسب پیاده کنند. اما عروس پاهایش را از درون رکاب خارج نمی کند و باز هم خلعت می خواهد. بربوکی و خواندی ها به او می گویند: " ما که به تو گوسفند دادیم پیاده شو دیگه! " اما عروس پیاده نمی شود. یک گاو به او پیشنهاد می کنند، اما باز هم عروس پیاده نمی شود. به او پیشنهاد طلا و جواهرات می دهند. وقتی عروس پیاده نمی شود و لج می کند به او می گویند: " بابا ما داماد را به تو دادیم پیاده شو دیگه! "

عروس پاهایش را از درون رکاب در می آورد و به کمک دستیارانش (دو نفری که در کنارش بودند) از اسب پیاده می‌گردد. داماد از بالای پشت بام شکلات و سکه به روی سر عروس می ریزد. داماد پایش را به روی پشت بام می‌زند تا مقداری از خاک سقف را بر روی سر عروس می پاشد. این خاک نشانه خیر و برکت است. در برخی بخشها نیز داماد سیب به روی سر عروس می اندازد. برای اینکه سر عروس درد نگیرد، چیزی زیر کلاه و یا روسری او می‌گذارند.

سیب نشانه عشق و شادی است. بچه ها مشغول جمع کردن سکه ها و شکلات ها از روی زمین می شوند. داماد دست به تفنگ می شود و شروع به تیراندازی می کند. لازم است که شلیک داماد یک خشت (آجر) را از ساختمان بشکند. بر باور برخی اگر این اتفاق نیفتد، کار داماد به خوبی پیش نخواهد رفت. به دنبال تیراندازی داماد، ساقدوش و دوستان داماد نیز شروع به تیراندازی می کنند. غرش صدای تفنگها روستا را در برمی گیرد. اسبها از این صدا انگار که از چرت بلند شده اند، شیهه

کنان رم می کنند. بَربوُکی ها، قاشقهایی که از خانه پدر عروس دزدیده بودند، را به بالای پشت بام پرتاب می کنند. داماد آنها را زیر پایش له می‌کند و می شکند. فریاد و هلهله زنها آن موقع شنیدنی و تماشایی است.

زنهایی که در آستانه درب منزل داماد ایستاده بودند، یک تخم مرغ به عروس می دهند، او آن را به چهارگوشه درب میزند و سپس می شکند. زنها بر روی سر عروس گندم می پاشند. سپس کوزه را به او می دهند بایستی عروس آن را در یک ضربت آنچنان به زمین بکوبد که در آنی شکسته شود.



باور برخی ها این است که اگر بار اول، کوزه شکسته نشود، شکم اول عروس دختر خواهد بود. مادر داماد یا پدر شوهر عروس با ظرفی پر از گردو و میوه و سکه به سوی عروس می آید و آنها را در زیر پای عروس می ریزد. بچه ها دیوانه وار مشغول جمع کردن سکه ها و شکلات ها از روی زمین می شوند و رقابتی ویژه برای به‌دست آوردن سکه های بیشتر انجام می دهند.

در منطقه " سَمسوُر " (Semsûr) به‌جای تخم مرغ یک انار به عروس می دهند و او آن را در مقابل درب منزلش به زمین می کوبد و آن را می‌شکند.

بربوکی ها عروس را به داخل منزل هدایت می کنند. دیگر وظیفه خواندی ها پایان یافته است. اما، برای بربوکی ها هنوز ادامه دارد. اسبها امروز خیلی خسته شده اند و باید عرقشان خشک شود. بچه ها اسبهای خواندی ها را از آنها می گیرند و در روستا به گردش در می آورند و سپس آنها را به اصطبل هدایت می‌کنند.

یک صندلی با بالشی گلدوزی و نقشینی زیبا در پشت عروس قرار می دهند. پسر خردسالی را در بغل او می نشانند تا بچه اولش، پسر شود. زنهای طرف داماد در اطراف عروس می‌گردند و می رقصند. هنگامی که بربوکی در خانه پدر عروس بودند، مقداری اسکناس درون کفش راست عروس قرار می دهند. یک بچه در این هنگام کفش راست عروس را از پایش در می آورد و برای خودش برمی‌دارد. زنهایی که این مورد را تماشا می کنند، برای عروس هلهله می کشند و دست می‌زنند و گووَندی گرم برپا می کنند.

اما در منطقه جِزیره (Cizîrê) بعد از پیاده شدن عروس از اسب، داماد همراه عروس وارد خانه می‌گردد. آنها در کنار یکدیگر بر روی صندلی می نشینند. برایشان شربت می آورند. داماد پاهایش را روی پای عروس می گذارد (در بخشهایی نیز عروس پایش را بر روی پای داماد می گذارد) سپس دستشان را با شربت می شورند و یک جرعه از شربت می نوشند. داماد بلند می شود و از اتاق خارج می شود. عروس پشت سر داماد گریه می‌کند. بربوکی ها این هنگام با خواندن ترانه سعی می کنند که مانع ناراحتی و دلواپسی عروس شوند. یکی از این ترانه ها :

Berbûkiyek | **بَربوکی (زن هایی که وظیفه آوردن عروس را به خانه داماد دارند)**

Xaniyê bavê bûkê kort e

راه خانه پدر عروس کوتاه است

Li ser xênî kort e mort e

پشت بام خانه ها بالا و پایین است

Bûkê megrî, zava xort e!

عروس گریه نکن داماد تواناست!

Bavê bûkê gurê nêr o

آن کسی که می خواهی در بالای پشت بام است

Li ser xênî bê didêro

پدر عروس گرگ نَر است

Bûk hêja ye tûrek zêr o

عروس شایسته است یک کیسه طلا است

Xwakê bûkê em hatin te yo

ای خواهر عروس ما آمدیم

Bike kar û bara xwe yo

کار و بار خودت را انجام بده

Zava xort e, bi dilê te yo

داماد تواناست(جوان) مطابق سلیقه تو است

Bûkê delalê, rabe xwe kar ke

عروس عزیز برخیز کارت را انجام بده

Şûşa gulavê bi ser xwe dake

شیشه گلاب را بر سرت بپاش

Zava ciwan e, xortekî pak e.

داماد زیباست، جوانی پاک است

(از منطقه مِردین و فولکوریک کُردی- بازگو کننده، شاعر جگرخون)

(Ji herêma Mêrdînê û folklore Kurdî – Cigerxwîn)

مراسم خوردن تِرشِک Tirşik

زنها در اطراف عروس حلقه می‌زنند و گووَندی گرم و خوش برپا می کنند. دیگر مراسم برای مردها به پایان رسیده است. از این به پس نوبت ترشک خوردن و خارج شدن مهمانهاست. خوراک ترشک معمولاً برای عروسی طبخ و تهیه می‌گردد. وقتی مردم می خواهند با جوان ها شوخی کنند می‌گویند: " پس ما کِی ترشک تو را می خوریم ".

صاحبان عروسی برای طبخ و آماده کردن ترشک، از همان روزی که بخواهند بروند عروس بیاورند، از صبح زود چند زن و مرد را مامور این وظیفه می کنند. کار مردها این است که چند گوسفند را سر ببرند و گوشتها را ریز کنند و بقیه کاررا بر عهده زنها بسپارند. زنهای مجرب و کارکشته نیز چند سطل ترشک می شورند و گوشت را آماده می کنند. گروهی گوجه فرنگی، بادنجان، فلفل، پیاز ریز می کنند و آنها را درون دیگهایی می ریزند که بر آتش هیزمی قرار دارد. گروهی گندم و جو بلغور شده را پاک می کنند و درون ظرفهای آب خیس می کنند. تا موقعی که عروس بیاید ترشک آماده خواهد شد. معمولاً سفره های مردها را در حیاط به ردیف پهن می کنند. بشقاب ها، قاشق، چنگال، لیوان، پارچ آب، نمکدان و سبزی و پیاز و ... را نیز به ترتیب می چینند. همه مردهایی که به عروسی دعوت شده بودند به همراه پسرانشان بر سفره مشغول صرف ترشک می شوند. در بعضی مناطق بعد از ترشک خوردن هم به اصطلاح روی داماد را باز می کنند. منظور همان پولی است که طرف داماد برای وی از مهمانها جمع می کنند. به همین منظور چادر شبی پهن می کنند و هر کس بر حسب توان مالی اش بر روی آن پول می اندازند. سپس مهمانها یک به یک به صاحبان عروسی به ویژه پدر داماد تبریک می گویند و اجازه می خواهند که مراسم را ترک کنند. زنها نیز در داخل منزل ترشک را صرف می کنند و پس از آن از منزل خارج می شوند. هنگام خروج ضرب المثلی از گفته های کهن است که از زنها می گویند:

«مراسم عروسی پایان یافت بربوکی ها راحت شدند. Dawet firikî berbûkî hetikî»

بعد از ترشک خوردن نوازندگان و مطربها انعامشان را می‌گیرند، و به این روش پایان مراسم را اعلام می کنند.

برادر گفته داماد را به خانه خودش به مهمانی می برد. در آنجا آنها منتظر شب و سکوت روستا می‌شوند. در بعضی مناطق نیز، هنگامی عروس را از روی اسب پیاده می‌کنند تا به خانه پدر داماد وارد شود، داماد را مستقیم از همان پشت بام به خانه برادر گفته می برند و جوانهای روستا بازی محکمه ترکها را اجرا می کنند و مردم را دادگاهی می کنند و جزای آنها را می دهند. تا اینکه شب بشود و مهریه عروس و داماد را ببرند.

تعیین مهریه Mehrbirîn

امروزه در میان کُردها مهریه های گوناگون وجود دارد. مهریه مسلمانان بر اساس قوانین اسلامی است. مهریه علوی ها، ایزدی ها، مسیحی ها و ... بسته به الگوهای دینی آنها می باشد. اما در شهر مطابق با قوانین دولتی است که کُردها نیز باید از آنها پیروی کنند.

با مقداری تفاوت های کوچک و نوشناخته، مهربریدن در تمام ملت کُرد، خواه سُنی، شیعه، علوی، ایزدی و مسیحی مانند یکدیگر است. کُردهای غیر مسلمان، هر چند اسلام را قبول نکرده اند، اما به دلیل فشار و خجالت بسیار رسوم را از مسلمان گرفته اند و به‌کار می برند و مطابق مذهبشان آنرا فرم داده اند.

مهر بریدن بر اساس موقعیت ها نیز متفاوت است؛ مثلاً در ترکیه به‌گونه ای است .در ایران، در عراق و... مدلی دیگر است. در بعضی بخشهای کُردستان ، مهر بریدن قبل از عروسی است، اما در بعضی بخشهای کُردستان بعد از عروسی مهر می برند، آن وقت عروس را می آورند. درباره مراسمی که کُردها، دختری را می دهند و عروس می گیرند، نیز بعد از آن مهر می برند. مردی عاقل و دانا یا مومن و دیندار را که از پدر عروس، امر می گیرد، مهر را می برد. اگر پدر عروس نباشد باید از برادر بزرگ دختر یا که دایی و عمویش امر بگیرد. گاهی نیز مهریه به‌صورت کفالتی به پول است. یعنی تا زمانیکه پدر عروس پول نگیرد، امر به مهر نمی دهد. بهر حال یک نفر هم از طرف داماد وجود دارد. ملا، پدر عروس و دو شاهد دیگر در اتاقی تنها مهر بریدن را شروع می کنند. مهر بریدن امریست مهم و برای همین مخفیانه اجرا می‌گردد. لازم است که هنگام مهربریدن کسی آنجا نباشد و صحبت آنها را نشنود. در باور خیلی از کُردهاست که هنگام مهربریدن نباید تا پایان مجلس کسی از جایش بلند شود یا اینکه صحبتی بکند و گره ای در کار بیندازد یا همچنین بشکن بزند، آن موقع داماد گرفتار خواهد شد و دیگر چاره اندیشی برای حل مشکل سخت می شود. آنگاه طنابی را گره می‌زنند و درون چاهی می اندازدند و بعد از چند وقت که گره خودش را ول کرد، براحتی باز می شود و دوباره مهربریدن را آغاز می کنند. گاهی اوقات اگر نزد کسی گمان دارند که مشکل از سوی او بوده، می‌روند و مخفیانه تکه ای از لباس او را می برند و بعداً آتش می‌زنند و بوی دود را به بینی عروس و داماد می رسانند تا مشکل حل شود.

کُردهای ایزدی، مسیحی، مسلمان و در میان مسلمانان سنی، شیعه و علوی، به یکدیگر دختر نمی‌دهند. همچنین یک پسر کُرد از خانواده معمولی نمی تواند دختر مردی سرشناس، کدخدا، ایل بیگی و ... را بخواهد. هر کس از نظر مذهب یا دین خودش، زن می گیرد و دختر می دهد. اما گاهی نیز نمی توان جلوی عاشقی را گرفت. آنگاه از یکدیگر دختر می دزدند و فراری می دهند. زن نیز به دنبال شوهرش، مذهبش را تغییر می دهد. اما اکنون کُردها آنقدر تغییر کرده اند که دین و مذهب و خانواده تاثیری در انتخاب ندارد. دانش و پرورش فکری کُرد، نقش جدا بودن را کم کرده است و می کند.

در هنگام مهر بریدن ملا از پدر عروس و پدر داماد یا همچنین کفیل آنها سه بار می پرسد، که آیا آنها راضی هستند که مهر ببرند. بلاخره هنگامی که آری بگویند، ملا شروع می کند و چند آیه از کلام خدا می خواند و در حضور آنها مهر را می برد. ملا آیه ها را می خواند و سپس همگی با هم سوره الفاتحه را می خوانند. این کار بسیار آرام و باصدایی آرام خوانده می شود باید که صدایی از اتاق به بیرون نرود. پدر داماد و کفیلش مقدار و حق مهر بریدن را اعلام می کند و ملا و بقیه یکدیگر را به خدا می سپارند و برای خروج از اتاق اجازه می خواهند.

شیخ ایزدی ها نیز به نام آفتاب، ماه، خاک دعا می کند، مهر می برد و برای عروس و داماد، زندگی طولانی و با سرافرازی و خوشی آرزو می کند. مهر بریدن کُردهای علوی نزدیک کُردهای سُنّی مذهب است. منتها تفاوت در اینجاست که بعد از اتمام مهر آنها چیزی نمی خوانند. ملای آنها سه بار از شاهدان سوال می کند که " دختر فلان کس را به پسر فلان کس می دهید؟ " آنها هم یا می پذیرند یا اینکه مخالفند. بهر حال مهر بریده خواهد شد و بعد از آن داماد را مطلع می کنند، که مهر بریده شده است.

اما اکنون در شهرها و روستاها هر چند که مهر بر حسب قوانین دینی بریده شود در بلدیه هم این مهریه مُدرن بریده می شود. در میان کُردها، طلاق دادن وجود دارد، اما شوهر را رها کردن وجود ندارد. یعنی قرارداد مربوط به مردان می شود. این هم از قوانین اسلامی نشأت گرفته است و در فرهنگ کُردی وارد شده است. مرد هنگامی که در حضور دو نفر دو مرتبه بگوید تو را طلاق می‌دهم یا اگر سه بار به سوی او سنگ بیندازد، زن طلاق داده شده است و باید که به خانه پدرش برود.

برگشتن نیز دیگر به این آسانی ها صورت نمی گیرد. تا مهرش بر یکی دیگر است آن زن نمی تواند با مردی دیگری وصلت کند. کُردها هیچگاه این زنها را قبول نمی کنند. اما خوب است که ملاها برای برگشتن راهی پیدا می کنند و فتوا صادر می کنند و زنان طلاق داده شده را به شیوه ای به خانه شوهرش باز می گردانند.

محافظت از عروس و داماد Parastina bûk û zavê

داماد، هنگامی که در خانه برادر گفته است، شب را در آنجا می خوابد. از میان دوست و کسانی که دانا و متاهل باشد یک نفر داماد را به اتاقی دربسته می برد و در مورد مسائل شب زفاف او را آگاهی می دهد. این موضوع نیز در حد و اندازه خودش در میان مناطق مختلف تغییر کرده است. هنگامی که هوا تاریک می شود و سکوت روستا را فرا می گیرد، برادر گفته داماد را به خانه عروس می برد. داماد با برادر گفته و دوستانش روبوسی می کند و وارد اتاق عروس می‌گردد. در این هنگام برادرگفته و دوستانش از خانه محافظت و پاسداری می کنند. در برخی مناطق هنگام ورود داماد به اتاق عروس، برادر گفته و دوستانش او را با ترکه می‌زنند و او را راهی اتاق می کنند. دوستان داماد در اطراف خانه و بالای پشت بام از خانه پاسداری می کنند. امکان دارد که آن شب دشمنان داماد بخواهند به خانه داماد حمله کنند و بلایی سر داماد و عروس بیاورند. در کُردستان بسیار رخداد های اینگونه پیش آمده است. این اتفاق ها بر سر زبان هاست که چگونه عده ای به خانه داماد ریخته اند، او را کشته اند و تازه عروسش را دزدیده اند و به کوه ها فراری داده اند. داماد مطابق گفته های کسی که او را در مورد مسائل شب زفاف آگاهی داده است، با عروس همبستری می کند.

در صورت موفقیت هنگامی که داماد از اتاق خارج می شود تفنگش را در می آورد و تیراندازی می کند. دیگر همه می دانند که داماد و عروس با هم ازدواج کرده اند. داماد دست بزرگان و روی کوچکترها را می بوسد. آنها نیز به او تبریک می‌گویند. با بیرون آمدن داماد و صدای تیراندازی، زنها هم به داخل اتاق عروس می روند و ملحفه عروس را بررسی می کنند که آیا او دختر بوده است یا نه. دختر بودن در میان کُردها بسیار مهم است. زنان ملحفه عروس و داماد را جمع می کنند. در مراسم سه رُژ به چند زن از اقوام نزدیک نشان می دهند. در بعضی مناطق از سوی خانه عروس چند زن به‌صورت مخفیانه و در غالب مهمان به مراسم می روند. آنها خبر دختر بودن، عروس را به

خانواده دختر می رسانند.

اما اگر عروس دختر نباشد، چه می شود؟ در این هنگام اتفاق های زیادی امکان دارد که پیش آید. می گویند که عروس را در پلاسی سیاه رنگ می پیچند و شب به سوی خانه پدرش روانه می کنند. ولی باید بگویم تا من اطلاع دارم تا به‌حال این چنین حرکتی اتفاق نیفتاده است. اکنون این کار را نمی کنند. آنها بعد از چند ماه برای اینکه آبروی دو خانواده نرود، او را به سوی خانه پدرش می‌فرستند. در این حالت از خانه داماد و عروس بین مردم صحبتی بیرون نمی آید تا باعث شرمساری آنها شود. بارها شده است که نتوانسته اند کار را به پایان برسانند. یا به‌خاطر اینکه سن آنها کم بوده یا اینکه اولین بار هست که یکدیگر را دیده اند و خجالت می کشند. در این هنگام دوستان داماد و برادر گفته سطل آب سردی بر روی داماد می ریزند و دوباره او را به اتاق می رسانند. هنگامی که او نتواند کار را به پایان برساند، می گویند او ناتوان است یا اینکه مرد نیست. گاهی اتمام این اتفاق ماهها به طول می انجامد. صبح روز بعد برادر گفته می آید و عروس و داماد را به خانه خود می برد که صبحانه بخورند. به این صبحانه " سَر تاشتِه "(Ser taştê) می گویند. در بعضی مناطق فقط داماد را به سَر تاشتِه می برند و عروس در خانه می ماند.

مراسم دیدار عموم با عروس در روز سوم Sêroj

به روز سوم عروسی " سه رُژ " می گویند. در بعض مناطق به سه رُژ " سر سینی " (Ser sênî) می‌گویند. در اکثر مناطق کُردنشین جهیزیه ای که مربوط به عروس است را بر روی سینی می‌گذارند و به آن سر سینی می گویند. سه رُژ را تنها برای زنها و در خانه عروس و داماد برپا می‌کنند. زنان سه رُژ را چهارچشمی می پایند. آدم می تواند بگوید که سه رُژ روز شادی رقص و شادی و دیدن عروس و داماد است. هر زنی می خواهد ببیند که، عروس چقدر دلربا است یا نه! هم زنان طرف داماد و هم طرف عروس همگی با هم به سه رُژ می آیند. پدر داماد و عروس، اکثر دختر و زنهای خانواده هایی را که به عروسی آمده بودند اکنون را به سه رُژ دعوت می کنند.

در منطقه " جوله مِرگ "(Cole mêrg) ، شاباش زنها جداست. شاباش زنها در روز عروسی نیست، بلکه در روز سرسینی یا همان سه رُژ است. هر زنی که می آید با خود یک سینی می آورد.

درون سینی چیست؟ نان آغشته به روغن (نان روغنی) ، شیرینی زنگلوک(Zengilok) و شیرینی لقمکان (Loqmekan) درست می کنند و درون سینی می چینند. سینی شان را درون بغچه ای گلدوزی شده می بندند و در دست می گیرند و به مراسم می آیند. عروس آرایش شده و زیبا را با لباسهای زیبای کُردی، دست دوز و رنگارنگ به میان زنها می آورند. عروس با متانت قدم بر می دارد و به ردیف به مهمانها خوش آمد می گوید و با آنها دست می دهد و روی کوچکترها را می بوسد. سپس بر روی صندلی می نشیند. دخترها و زنها تمام دقت شان را به عروس می دهند و بر و روی عروس را با چشمهایشان می گذرانند.

عروس هم که از خجالت سرخ شده است، سرش را بالا نمی آورد. چند لحظه بعد داماد و برادر گفته در بیرون متفکرانه با هم قدم می‌زنند. یک نفر به زنهای داخل خانه خبر می دهد که داماد بیرون است. در این هنگام برخی از زنها بیرون می آیند و زیرچشمی داماد را نگاه می کنند. بعضی هم از پشت پنجره داماد را تماشا می کنند و می پرسند: «کدامیک از آنها داماد است و کدامیک برادر گفته است؟» تا قبل از تاریکی هوا زنان مراسم سه رُژ را ترک می کنند و از صاحبان عروسی سینی هایشان را می خواهند. در اتاقی دیگر همه سینی ها خالی شده است و بر اساس قوم و خویشی و ارزشمند بودن و توان مالی صاحبان مجلس از جهاز عروس، در سینی ها کادو می گذارند. کادوها یک جفت جوراب و دستکش و چند صابون و دستمال است. آنچه در سر سینی عروس و داماد است متعلق به برادر گفته است، خواه گرانبها و بزرگ خواه ناچیز مثل پیراهن و شلوار و کفش را درون سینی قرار داده و به برادر گفته و خانواده اش تقدیم می کنند. برای اینکه وی زحمت و فداکاری بسیاری کشیده است. خیلی سریع باید که هیچ سینی خالی باقی نماند و همه مهمانها با کادو هایشان بر روی سینی خداحافظی کنند.

اگر خانواده‌ی عروس جهیزیه کم خریده باشند. لازم است که پیش از مراسم سه رُژ، خانواده داماد به بازار بروند و جوراب، دستکش، صابون و دستمال بخرند. این موقع زنهای خانواده روز سه رُژ ، توپ و تفنگ خود را به سوی خانواده عروس می بندند و درباره آنها صحبت می کنند. مثلاً به زنها می‌گویند: « این چیزهای ناقابل که ما برای شما گذاشته ایم، بسیار بی ارزش است. باید که کوتاهی را بر ما نبینید. ما باید چه کنیم؟! بدبختانه برای دخترشان حتی یک جفت جوراب و چند تا صابون نخریده بودند. اینها را هم ما با خرج خودمان از بازار خریده ایم! »

زنها هم با آخ و واخ می گویند: « وای، خسیس های گدا ! آن پول توی گلویشان بماند. ولی بگذار جان عروس و داماد سالم باشد. خدا مراد عروس و داماد را بدهد . دنیا ارزش ندارد ».

البته این مورد بسیار بسیار کم دیده می شود. زنها در پایان مراسم از خانواده داماد و عروس خداحافظی می کنند و خارج می شود. بیرون خانه بعضی از زنها شروع به گلایه کردن می کنند. هر کس چیزی می گوید:

« خدا؛ جان بابای عروس را بگیرد!

دیدی خواهر جان! مگر آدم اینقدر هم خسیس و گدا می شود؟!

وای دخترش را دست خالی عروس کرده و فرستاده !

ای خدا جان این بی اصل و نسب را بگیر!

اِ اِ اِ خواهر جان مگر تو اینها را نمی شناسی که مدفوع خودشان را خشک می کنند و می خورند!

پیپی! خواهر جان عروس را دیدی!؟ مثل زغال تنور سیاه بود! گویی از خانواده قرشمارها (کولی ها) است! اما بیچاره داماد را دیدی؟

نه به‌خدا ! داماد خوشگل تر از عروس بود! »

مراسم دیدار خانواده عروس با دخترشان Zeyî

بعد از گذشت سه هفته از عروسی، برای بار اول از خانواده پدر عروس تعدادی به خانه عروس می‌آیند. آنها با خود نان روغنی می آورند و از خانواده داماد، توشه راه عروسشان را می خواهند تا با خود به خانه پدرش ببرند. در بعضی مناطق به Zeyî "مال باو" (Malbav) هم می گویند. روز ضیافت نیز را در همانجا اعلام می کنند. آنها اسبی از خانه پدر شوهر عروس می خواهند و سوار بر اسب به خانه پدر و مادرش می برند. در خانه پدر عروس ضیافت می گیرند و مهمان هایشان را دعوت می کنند. پدر داماد ، خانواده برادر گفته و تعدادی از نزدیکانشان را هم به خانه پدر عروس دعوت می کند. هنگامی که خانواده داماد به خانه پدر عروس می رسند، داماد پیشتر از همه می‌رود

و دست پدر زن و مادر زنش را می بوسد و سپس بسوی بقیه مهمانها که در مجلس حضور دارند می‌رود و با آنها دست می دهد. در این هنگام داماد بسیار خجالت می کشد. او و برادر گفته در انتهای اتاق نزدیک درب مهمانخانه می نشینند. خانه پدر عروس برای مهمانها خرج سنگینی می‌کند و غذای بسیار خوشمزه ای درست می کنند. این غذا بر اساس نیروی ذوق زنهای هنرمند کُرد درست می شود چون که این مهمانها، آشنا های جدیدشان هستند.

خانه پدر عروس به داماد و عروس و برادر گفته داماد خلعت می دهند. خلعت برادر گفته کوچک است. اما برای عروس و داماد گران بها و شایسته است. بیشتر اوقات به عروس یک قطعه طلا یا یک گوسفند و برای داماد نیز یک ساعت و یا انگشتر طلا ، خلعت می دهند. پس از اتمام ضیافت داماد، برادرگفته و آدمهای داماد به خانه شان برمی گردند. پس از آن خانواده عروس به همراه کادو، دخترشان را به خانه اش باز می گردانند. تا یک سال به این سبک باید که خانه پدر عروس هر چند هفته یکبار بیایند و دخترشان را به خانه شان ببرند و بازگردانند. بعد از یکسال دیگر خانه پدر شوهر خودشان عروسشان را به خانه پدرش می برند. در اولین دیدار ها عروس را با اسب می برند و آورند ولی بعد از چند وقت که عروس قدیمی تر می شود، عروس از ارج و قُرب می افتد و دیگر شوهرش او را پیاده می‌فرستد.



Alfabeya Kurdî

الفبای کُردی

Alfabêyên Kurdî ji sîh û yek tîp pêk hatine Ku ewan ji heşt tîpên dengdar û bîst û sê tîpên bê deng.

الفبای کُردی از سی و یک حرف تشکیل شده است که عبارتند از هشت حرف صدادار و بیست و سه حرف بی صدا .

Hejmara tîpên dengdar heşt in.

حروف صدادار هشت تا هستند.

Sê tîpên dengdar ên kin: U I E سه حرف صدادار کوتاه :

Pênc tîpên dengdar ên dirêj: A Ê Î O Û پنج حرف صدادار بلند:

Tîpên girdek:

حروف بزرگ :

A – B – C – Ç – D – E – Ê – F – G – H – I – Î – J – K – L – M – N – O – P – Q – R – S – Ş – T – U – Û – V – W – X- Y – Z

Tîpên hûrdek:

حروف کوچک :

a – b – c – ç – d – e – ê – f – g – h – I – î – j – k – l – m – n – o – p – q – r – s – ş – t – u – û – v – w – x – y – z

Tîpên Kurdî	فارسی	Mînak	مثال
A	آ	Agir	آتش
B	ب	Berf	برف
C	ج	Car	بار، مرتبه
Ç	چ	Çav	چشم
D	د	Dest	دست
E	اَ (الف با فتحه)	Ewr	ابر
Ê	اِ (الف با کسره)	Êzing	هیزم
F	ف	Firavîn	نهار
G	گ	Goşt	گوشت
H	ه ، ح	Hesp	اسب
I	اِ (الف با کسره کوتاه)	Ingilîzî	اِنگلیسی
Î	ای	Îro	امروز
J	ژ	Jîyan	زندگی
K	ک	Kêm	کم
L	ل	Lêv	لب
M	م	Mar	مار
N	ن	Nav	نام
O	اُ	Ode	اتاق
P	پ	Por	مو
Q	ق	Qaz	غاز
R	ر	Roj	روز
S	س	Sêv	سیب
Ş	ش	Şil	خیس
T	ت	Ta	نخ
U	اُ (الف با ضمه کوتاه)	Utî	اُتو
Û	او	Ûd	عود
V	و (آوای لبی و دندانی)	Vir	اینجا
W	و (آوای دو لب)	Wir	آنجا
X	خ	Xwarin	خوردن
Y	ی	Yar	یار
Z	ز	Zêr	طلا

Kurdî Kurmancî	فارسی	Kurdî Kurmancî	فارسی
Alî	گوشه، طرف	Çil	چهل
Ap	عمو	Çiqas	چه قدر، چه اندازه
Ava	آباد	Cîran	همسایه
Bangdan	بانگ دادن	Çîya	کوه
Banî	پشت بام	Cîzme	پوتین
Bav	پدر	Cot	جفت
Bawer bike	باور کن	Cotî	شخم زدن، کشاورزی
Bazin	النگو	Cotyar	کشاورز
Bê	بدون	Çûyin	رفتن
Bêçare	بیچاره	Dar	درخت
Bêfeyde	بی ارزش	Dawet	عروس
Bêje	بگو	Dayk	مادر
Bejn	قد، اندام	Dê	مادر
Bejnbilind	قد بلند	Def	دف
Berdan	رها کردن	Defçî	دف زن
Bes	کافی، بس	Defçîyan	دف زنها
Bide	بده	Delal	عزیز
Bidine	بدهید	Derd	درد
Bila	بگذار	Dereng	دیر
Bimbarek	مبارک	Derînin	در آورید
Bira, Bila	بگذار	Derxe	دربیاور
Birazava	برادر گفته، ساقدوش	Dest	دست
Bireşînin	بپاشید	Dev	دهان
Bisk	زلف	Derxistin	بیرون آوردن
Bixapînin	فریب بدهید	Dibêje	می گوید
Bixemlînin	آرایش کنید	Diçere	می چرد
Boxçe	بغچه	Dîk	خروس
Bûk	عروس	Dikim	می کنم
Bûyîn	شدن	Dil	دل
Car	بار، مرتبه	Dimeşe	می رود
Çar	چهار	Dirandin	پاره کردن
Çardeh	چهارده	Dîsa	دوباره
Çav	چشم	Dîtin	دیدن
Çavreş	چشم سیاه	Dîyar	معلوم، روشن
Çax	وقت	doh	دیروز
Cejn	جشن	Domam	دخترعمو
Cem	کنار	Dotmam	دخترعمو
Çem	رود	Du	دو
Çendî	چه قدر، چه اندازه	Dûr	دور
Çî	چه	Ecem	عجم

Kurdî Kurmancî	فارسی	Kurdî Kurmancî	فارسی
Em	ما	Hene	حنا
Em Nadin	نمی دهیم	Herim	بروم
Emr	عمر	Hêstir	اشک
Enî deqa	یک لحظه	Heta	تا
Erdem	اَردَم (اسم زن)	Heval	دوست
Êş	درد	Heyran	حیران
Ev	این	Hezar	هزار
Êvar	عصر	Îro	امروز
Ew	آن	Îsal	امسال
Extîyar (Erebî)	پیرمرد	Îşev	امشب
Ez	من	Jêr	زیر
Ezîz	عزیز	Ji	از
Ferek	یک دست (اشیاء)	Ji bo	برای
Fesed	فاسد	Jintî	جاری
Firotî	فروختی	Kal	پیرمرد
Fistan	لباس زنانه	Kanê	کجاست
Galegal	حرف	Kar ke	کار بکن
Gawir	گبری	Keç	دختر
Gerdenspî	گردن سفید	Kek	برادر
Gerîn	گشتن	Kêlek	پهلو
Gidî	بیهوده	Kemero	کمربند
Gilor	گرد	Kerb	سختی
Girêde	گره بزن، ببند	Keser	افسوس
Girîn	گریه کردن	Kesk	سبز
Gore	جوراب	Kevçî	قاشق
Gotî	گفتی	Kî	چه کسی
Gotin	سخن	Kil	سرمه
Govend	حلقه رقصیدن در عروسی	Kiras	پیراهن
Guher	گوشواره	Kirin	کردن، انجام دادن
Gul	گل	Kişandin	کشیدن
Gulav	گلاب	Koçer	عشایر
Gûlî	گیسو	Kolos	کلاهی از ابریشم
Gund	روستا	Kom	گروه
Gune	گناه	Kormar	بچه مار
Gur	گرگ	Kort	کوتاه
Gustîlk	انگشتر، حلقه	Kul	درد
Guz	گردو	Kur	پسر
Hatin	آمدن	Lawik	پسر
Hêj duho	از دیروز	Lawîn	پسرانه
Hemû	همه	Lewend	خوش گذرانی

Kurdî Kurmancî	فارسی	Kurdî Kurmancî	فارسی
Lingan	پا	Qîrîn	غرغر کردن
Lo	آوای صوتی (ای)	Qise	حرف
Mal	خانه	Qîz	دختر
Malşewity	خانه سوخته	Qolfelek	دنیا کوچک
Mazûban	میزبان	Rabûn	بلندشدن
Megrî	گریه نکن	Ramîsan	بوسیدن
Meşwerdek	اردک چاق	Razî	راضی
Met	عمه	Rê	راه
Mêvan	مهمان	Rengîn	رنگین
Min	من، مال من	Reş	سیاه
Mirad	مراد	Rewş	حال و هوا
Mîrat	میراث	Rêz	ردیف، احترام
Mirov	آدم	Rijandin	ریختن
Misqal	مثقال	Ro	نور، آفتاب، روز
Mûmik	شمع	Rûniştin	نشستن
Mûrdar	مردنی	Sal	سال
Nav	نام	Sê	سه
Nebêje	نگو	Sed	صد
Nêr	نر	Şekirin	شانه کردن
Nîşan	نامزدی	Şêl	مرد خوشرو
Nîvro	ظهر	Şelwar	شلوار
Nîvşev	نیمه شب	Ser	سر، کله، روی
Nû	جدید، نو	Şêrîn	شیرین
Pak	پاک	Sersal	سر سال
Parî	لقمه	Serşû	سرشور
Paşa	پاشا	Şeş	شش ۶
Payîz	پاییز	Şev	شب
Pê	به او	Şewtî	سوخته
Pelik	برگ	Şeytan	شیطان
Pêro	پریروز	Sibê	صبح
Pêşî	جلو	Sîh	سی
Peya	پیاده	Sindoq	صندوق
Pez	گوسفند	Sîng	سینه
Piçî	انگشت پا	Sîpan	نام کوهی در کردستان
Pîroz	مبارک	Şîv	شام
pişt xulxulî	دست بند خلخال	Sor	سرخ
Poz	بینی	Stûxawr	گردن کج
Qamkinik	قد کوتاه	Sûk	بازار
Qas	اندازه	Şuşa misk	شیشه مشک
Qata cil	یکدست لباس	Te	مال تو
Qedandin	تمام کردن	Temûz	گرما

Kurdî Kurmancî	فارسی	Kurdî Kurmancî	فارسی
Teşt	طشت	Xecê û Sîyabend	خواجه و سیابند
Tim û tim	هر لحظه	Xemilandin	آرایش کردن
Toz	گرد و خاک	Xemilî	مزین
Tu	تو	Xerîb	غریب
Tune	وجود ندارد	Xesû	مادرزن، مادرشوهر
Û	و	Xezal	آهو
Van	اینها	Xezûr	پدرشوهر، پدرزن
Varîyant	اختلاف	Xizmetçî	خدمتکار
Vê	این	Xort	پسر جوان، قوی
Vede	بزند	Xulam	غلام
Vegerandin	برگشتن	Xwastin	خواستن
Veke	بازکن	Xwe	خود
Wê	آن	Xwedê Teala	خدای تعالی
Weha	اینجور	Xweş	خوش
Wek	مثل	Xwezî	آرزو
Welle	بخدا	Yek	یک
Wenda	گُم	Zava	داماد
Were	بیا	Zend	مچ دست
Wez	و من	Zer	زرد
Wisa	اینجور	Zêr	طلا
Wusa	اینجور	Zirav	نازک
Xal	دایی	Zirne	سرنا
Xanî	خانه	Zor	فشار، قدرت، خیلی
Xanim	خانم	Zozan	ییلاق
Xatir	خاطر		

Spasî

Sipas ji mamûstayê hêja birêz Amed Tîgrîs

Sipas ji van dost û hevalan re, bo wê alîkariya hêja derbarî amadekirina pirtûkê:

-Birêz Mamûsta Elî Belxkanlû

-Birêz Beha eddîn Siyda

ser xwe didît, min biryar da ku bi wergerandina ev pirtûk, gavek li parîzdarî yên kulturên dewlemend û bingehî a kurdî pêşda bibim. Ev pirtûk ne tenê ji bo kurd e lêbelê ji bo hamû îranîyên ku ji kulturên kewn û têr xwe hez dikin.

Îro parîzdarî ya kultur roxana planê dijmenên kulture. Ewan ku kulturê nû û modernên xwe ji rojava anîne û di nav kulturên me de çandin. Ewan ku bi nîşanên azadî yên me ji bo xwe dem û dezgehên mafên mirov çê kirine û tişt ji derbara azadîyê nizanin.mezintirîn peyker re di welatên xwe hene lê di jêr ew peykera azadî,xwîna hezaran kes azadîxwazên xwe ji ber xwestika azadî dikojin. Kamuran bedirxan beg wisa dibêje ku: Ew ku ne bi şere, şêre. Yanî ku ew ku li duv ceng û şer nebe, serkewtîye. Salên dirêj bi xapandin û weritîn, kurdên Iraqê re talandin û xwîna jin û zarûk û mêrên wan bi ne heq rijandin û cezayên kirêyên pîsî yên xwe jî dîtin. Di Turkîye de wan kurd ku di xanîyên xwe mafa peyvandin tune bûn, ji vê tirsandin ku heger hûn li mal da bi kurmancî biaxifin, Ata turk dengên we dibihîse. Dîvana mem û zîn ku şahname a kurmancî ye bi turkî wergerndin û pirtûka bi rêza destê wî veşartin. Pêştre gotin ku Ehmedê xanî jî tirk bûye. Stiranên esîl yên kurdî re bi cûrekî li nav xwe kişandin ku îro mirov bi bihîstina dezgeha stiranên ku li tirkîye belav dibin, di eceb dimîne ku çawa ewan stiranên wisa hebin. Lê hevalên kultur di tirkîye de ku rojên di zindanê bûn yan jî koçberbûn ewropa îro di nav akadimîyên mezin di Parîs, Swêd, Almanîya û hwd tê dikoşin ku kultura kurdî re bi hemû donyayê

bidine nasakirin. Çima ku bi wan re eşkêre bûye ku çekdarî u rijandina xweîn to tişt nayê guhertin.

Îro em dizanin ku armanca hêzin dewletî ji wan çî bûye û çî ye!

Soltan selahedîn Eyûbî serdara kurd di şerên xacî da bi xapanin ewan fitnexaz fêm kiribû ku sedema wan ji bo şerê navbera musulman û xiristîyan çi bûye.

Kurd bi her awayî xwe îranî dizanin.

Kurd di her welat û her ol xwe îranî nasdikin.Gava ku ji kurdin ku li sûrîye yê dijîne, ji nasname yên pirs dikî wan xwe îranî û ji alîya Mêdîya dizinin. Ev yek di bara kurdên Ermenistanê jî raste. Ji ber ku ew welat heya çendî berê îrana mezin re pêk datanî ku bi destên dagêrker cida bû. Lê kultur û zimanên wan heta îro kurdî ye ku zimana mezintirên gelê kewn yên Arîyaî bûye.

Ji bo Wergerandina ev pirtûk min destûr û mocewiza mamûsta Amed Tîgrîs hilgirt. Stiranin kurdî bi bingeha kurdî xweşe, lê min ew wergerand û li beşa dawîyê pirtûk de hîndarîyek biçûk û ferhengokek jê ra amadekir.

Ebas Ferhadî Tûpkanlû

Zivistana 2011

Bajarê Homs – Sûrîye

Pêşgotin a werger

Ev pirtûk ku niha di destê wede ye nivîsara mamûsta Amed Tîgrîs e. Ew ku bi xwe ji Kurmancên Kurdistana Turkîyê ye di pêşgotina pirtûka (nîşan û dawet) de bi gotina ji dema ku kulturên wan hatin guhertin û kulturekî din kete cîhê wî, bi nivîsekî zanistî a kurmancîya paqij karîye ku wekî pijîşkekî, nexweşîyê dîyar bike û derman jî jê re binvîse. Ev pirtûk bi tîpên latînî hatîye nivîsandin. Ew tîpin ku Mîr celadet bedirxan beg di sala ١٩١٩,ê zaînî danîye weku alfabêya nû ji bû nivîsandin bi zimanê kurdî. Tîpên latînî di van salên dawîyê da bi pirayî ya nivîskarên kurd, pê nivîsîn, bû sedemê ku ziman û kulturê kurdî pêşveçû.

Di gor pirtûkên ku belavbûne û likolînin ku hatine nivîsandin, dibêjin Kurdên Xorasanê hatine bi cîhkirin li wê derê, bi sedema ku parîzîyê sînûra bakûra welatê Îranê bikin.

Kultura Kurd, kultura a herî zengîne di Îranê da. Çima ku rêberê komara îslamî yê Îranê di wutara xwe di bajarê Seqiz da got, ziman û kultura Kurdî û şîyanên zanistî, hunerî û werzişî yên xortên kurd mîrata gelê îrane.

Mixabin di kultura kurdin xorasanê ku ji kevn da di wî welat bi cîh bûne bi têkilî bi edetên cîranên xwe guhertinên biçûk serda hatîye. Ji vê yekê bi sedema ev erkê ku min di beramber gelê Kurdistanê

"Nîşan û dawet" nivîsî, lê senaryoya wê amade nekir. Artîstê Kurd Kemal Gurgu çend car ji min daxwaz û tîka kir ku ez senaryoya wê çêkim û ew bilîzin. Lê hezar mixabin min heta îro tu dem, hêz û kês nedît ku senaryoya wê amade bikim.

Pirtûkên ku wî nivîsîye û wergerandîye:

Em bixwînin, weşanên Skolverket, 1986.

Em binivîsîn weşanên Skolverket, 1986.

Em bixwînin -٢, weşanên APEC, 1989.

Ken û girîn, weşanên APEC, 1989.

Dîroka Kurd û Kurdistanê, weşanên APEC, 1990.

Navên kurdî, weşanên APEC, 1990.

Nişan û dawet, weşanên APEC, 1991.

Kurterastî weşanên APEC, 1991.

Çend gotin li ser ronakbîrên Kurd, Îsmaîl Besîkçî, weşanên Rewşen, 1991.

Roj bi roj serê kendavê û Kurd, weşanên APEC, 1992.

Şerê Kendavê weşanên APEC, 1992.

Cografya Kurdistanê, weşanên APEC, 1993.

Çêlepisîk bi gelek tiştanokan dizane, Ulf Lêfgren, weşanên Apec, 2000.

Manga Sor paqijiyê dike APEC, 2000.

Gotinên pêşiyan, weşanên Rewşen, 2001.

Pêşkît û parkît, weşanên Medya, 2001.

Ji xelatgirên Nobelê çend çîrokên zarokan, weşanên APEC, 2002.

Şagird diçin dibistanê, weşanên Skolverket, 2002.

Du Heval, weşanên APEC, 2002.

Ansîklopediya Zarokan APEC, 2004.

Manga Sor Hildikişe Ser Darê, weşanên APEC, 2005.

pere mer e dan û lihev hatin. Bûkê bi paş ve ji min stendin. Paşe bi destê min girtin anîn der. Carek din hemû hevalên min yên mamoste ji kenan zikopişto bûn. Ka min keçikê revandibû an jî wê ez revandibûm. Heta em hatin Stockholmê hevalên ên mamoste bi henek digotin wele ew qereç bûn, porê te jî wek wan reş bû û te ji xwe hesibandin û keçikê çav berda bû te.Me fêm kir ku wan gundiyan nîşan û dawetên xwe yên kevn kirine şano û ji turîstan re dilîzin û pere kar dikin.



Ji wê rojê şûn ve min xwest ez nîşan û dawetên me kurdan jî berhev bikim û ku pêkan (mumkun) be jê senariyoyeke çêkim û Bila bibe şano an jî filma wê çêbikim. Min di sala 1991 de pirtûk bi navê

girîngiya vê yekê baş dizanin û bi hesk û zerikan berhemên çanda kurdî didizin û navê xwe lê dikin. Pir dizîn êdî stran ji mer e nehiştin. Lewma ez girîngiyeke mezin didim xabatên komkirin û tomarkirina berhemên folklorîk. Divê em çanda kurdan hezar salan a dewlemend ji asîmîlasîyona dijmin, ji sersarî û xwebiçûkdîtina kurdan û ji wendakirina dîrokê rizgar bikin.

Ez dixwazim di vê mijarê de nimûneyeke berbiçav bidim berî ku ez pirtûka Nîşan û dawetê binivîsim bûyerek ku çawa bandoreke mezin li min kir. Di sala ١٩٨٩an de ez bi grûbeke mamosteyên swêdî re çûn Maceristanê serdana dibistanan. Li wir em rojeke çûn bajarekî turîstik. Komeke şano li wê derê hebû û komê xwest lîstika xwe ji bo me pêşkêş bike. Êvar bû û komê dest bi lîstika xwe kir. Lîstika wan ji nîşan û dawetên wan yên kevn beşek bû. Du malbat dilîstin. Yek malbata keçikê û ya din jî malbata lawik bû. Bi tenê ji mer e gotin navê lîstika me "Keç xwestin û dawet e." Me ji zimanên wan fêm nedikir, lê ji xwe ziman ne hewce bû, mirov fêm dikirin ka çi dibe. Keçîke xwestin bidin yekî, lê keçikê xwe avêt erdê û nedixwest. Piştre keçik ji nav wan revî û hat nav me temaşevanan û di nav me de destê min girt û ber bi hundir ve kişand, min nexwest rabim. Hemû hevalên min û temaşevan kenîn û gotin here ka çi dibe. Ez çûm min birin hundir, mêr û jinek din jî li hundir bûn. Bi zimanê xwe bi min re peyivin min fêm nekir, bi jest û mîmikan , tişt tune , li vir raweste gotin. Em qederek li hundir man, yên din li der lîstika xwe didomandin. Hinek kes ketin navê

xwe yê girîng heye. Ew bingehê tore û çandan gelan in. Di serdema me de teknîk gelek bi pêşket û tixûbên kulturî çirand. Bi taybetî li welatê me gundîtî nema û xelk koçberên bajaran bûn û dibin. Bi koçberîya wan re çand jî koçber û serûbin bû. Bi taybetî wek gelê kurd ku tu dem û dezgeheke wî yê netewî tune, zimanê wî qedexe ye, nikare ziman û çanda xwe bi kar bîne, bi ser re jî asîmîlasyoneke tûj û dijwar li ser e; bi hemû çand û edetên xwe ve tê helandin îmihandin. Bi taybetî jî nîşan û dawetên kurdî bi zanîn an jî bi nezanî êdî reng û naveroka xwe ya berê wenda kirine. Mirov êdî rastî nîşan û dawetên 40-50 sal berê kêm tê yan jî qet nayê. Çandeke bi hezar salan, di demeke kurt de wenda û ji bir dibe. Hem dewlet vê yekê bizanebûn dike û dixwaze, hem jî kurd bi xwe, xwe otoqedexe û otoasîmîle dikin û wek ew nîşan û dewetên berê tişten kevn, paşvemayî bin, ji wan dûr dikevin, heta şerm dikin. "Ev karê gundiyan e" dibêjin. Wek her aliyê jiyanê herweha nîşan û dawetên dagîrkerên welatê xwe kopî dikin.

Êdî wek wan di salonan de bajarkî nîşan û dawet dikin. Welatên wan ji ewropiyan kopî kirine û dikin û em jî ji wan dibînin, dibihîsinû kopiyan wan in. Yanî em kopiya duyemîn û sêyemîn in. Kopîya herî xerabe, genî û gendel. Li gor xwendin, zanîn, têgehiştin û baweriya min, divê em çanda xwe ya berê wenda nekin, lê bikolin, berhev bikin binivîsin, bi wêne binexşînin, fîlmên wan bigrin.

Xezineya kurdî di van berhemên folklorî de veşartî ne. Ji aliyekî ve hem dimre, dihele û ji aliyekî din ve jî bi salan in ku wan bi

Amed Tîgrîs



di sala 1948'an de li Licê hatiye dinê. Ew ji parêzgehê Dîyarbekire. Tîgrîs li Licê dibistana sereta û li Erxaniyê jî dibistana mamostetiyê xwendiye. Piştî dibistana mamostetiyê, çend sal li gundên Cinezûr û Şêxana Licê mamostayî kiriye

Tîgrîs di sala 1980 de derketiye derveyî welat û li Stockholmê bi cîh bûye. Ew ji 1984'an de vir de li Stockholmê di dibistanên swêdê de mamostaîya kurdî dike Dûvre dest ji karê rêkxistinî û siyasî berdaye û bi kar û barê ziman û wêje re mijûl bûye. Heta niha bêtir ji 20 pirtûkên wî hatine çap kirin. Di warê çand û wêje de alîkariya bizava netewî, dem û dezgehên çandî kiriye. Demekê serokatiya Înstîtûya kurdî ya li Stockholmê kiriye.Tîgrîs di Med û Medya TV de bi navên "Rojbaş mamoste", "Dibistana kurdî" û "Xwendingeha kurdî" bernameyên hînkirin û perwerdeyî amade kiriye. Ji derî mamostaîyê û nivîsîna pirtûkên dersê, xebatên wî yên li ser ziman, edebiyat û kulturê jî hene. Ji zimanê tirkî û swêdî çend berhem wergerandiye kurdî.Di kovar û rojname an de nivîsokê wî hatine weşandin.

Mamosteyê Zimanê Kurdî û Nivîskar Amed Tîgrîs sedema hilbijartina Nîşan û Dawetan ji bo me wisa şirove kir:

Di kultura her neteweyekî an jî gelekî de nîşan û dawet cî û roleke